

اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

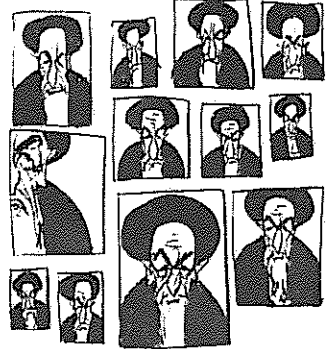
مهر ۱۳۷۴ * شماره ۱۸ * سال دوم

آغاز سال تحصیلی، و کابوس مشکلات خانواده‌ها

اگر در همه‌ی کشورهای دنیا، آغاز سال تحصیلی، برای فرزندان مردم، آغاز یک دور دیگری از دانش‌اندوزی، تپسی دیگر به دنیای ناشناخته‌ها و باگذاشتن به محیط جدید تحصیلی است، برای دانش‌آموزان کشور ما، آغاز دور دیگری از کابوس جستجوی مدرسه و کتاب و دفتر و قلم و ناملایمات نامتی از نبود کل آنها، و یا هزینه‌ی بخش مهمی از آنهاست. صفحه ۴

استبداد مذهبی و انتخابات مجلس اسلامی

صفحه ۲



کارِ زار و فسنجانی

استعفا یا برکناری روغنی از معاونت رئیس جمهوری و ریاست سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی، نه تنها نشانه‌ی روشن دیگری از شکست کامل برنامه‌های اقتصادی رژیم حاکم است بلکه گویای آن نیز هست که حلقه محاصره دور و بر فسنجانی روز به روز تنگتر شده و می‌شود. صفحه ۳

مرکز «کاریابی» یا کلاهبرداری؟

صفحه ۵

یوگسلاوی تشدید جنگ، برای صلح؟

صفحه ۱۶

افریقای جنوبی:

«سرمایه‌داری یک خیابان بن بست است!»

صفحه ۱۹

چه خوب است زیستن ولی طعمه زندگی نبودن

«رومن رولان»

قطره دریاست اگر بادریاست

با یاد صمد بهرنگی

صفحه ۲۱

چشم‌انداز تحولات سیاسی در ایران و

«رهنمودهای» منصور حکمت

وظیفه اصلی تلاش برای سازماندهی مبارزات عمومی توده‌ها و رادیکالیزه کردن این مبارزات گسترش همکاری‌های دوجانبه و چند جانبه با کلیه نیروهای دمکرات و انقلابی، جایگاه مهمی دارد. هر چند این همکاریها در شرایط کنونی نتواند به تشکیل یک ائتلاف پایدار یا یک جبهه منجر شود ولی تشکیل آن را در آینده فراهم‌تر خواهد کرد. شکل‌گیری یک قطب دمکراتیک به نوبه خود در رفع خطر جنگ داخلی نقش بسیار مهمی دارد. صفحه ۹

پاسخی به مقاله راه کارگر

«شیخا! تو چنین که می‌نمایی هستی!»

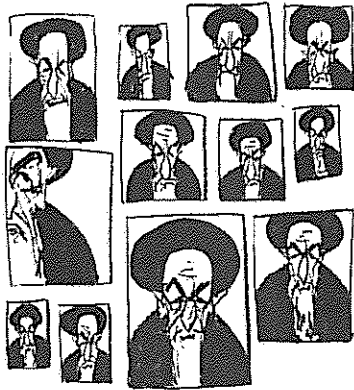
حداقل انتظاری که از نشریات و نویسندگان چپ می‌رود آن است که خود اختلافات را بفهمند و حرفهای واقعی و انتقادات بحق را بی‌محابا و البته بدون هو و جنجال ارائه کنند. اختلاف‌تراشی، دروغ‌گویی و عوامفریبی شایسته سوسیالیستها و انقلابیون راستین نیست. صفحه ۱۱

نگاهی به مصوبات کنگره اکثریت

گردش به راست کامل

صفحه ۱۳

استبداد مذهبی و انتخابات مجلس اسلامی



اسلامی به مقاومت در برابر تهاجم اخیر جناح فوق‌الذکر همگی نشانه‌هایی از ارزیابی نسبت به احتمال تقویت بیشتر اکثریت کتونی در ترکیب مجلس اسلامی آتی می‌باشد.

در حالیکه شرایط بحرانی جامعه ما بیش از هر زمان پا پیش گذاشتن نمایندگان واقعی و مترقی توده‌ها و اقشار مختلف را می‌طلبد، رژیم اسلامی با تدارک نمایش انتخاباتی، ضمن محروم کردن مردم از حقوق دموکراتیک خویش، سعی در حل و فصل دعاوی درونی خود دارد. این واقعیت بار دیگر بنحو تردید ناپذیری روشن می‌نماید که آنانی که برگزاری انتخابات آزاد را از رژیم جمهوری اسلامی انتظار می‌کشند، جز خودفریبی و مردم فریبی حاصلی نمی‌چینند. از آن جمله، تعداد ۸۶ نفر از افراد وابسته به نهضت آزادی، جنبه ملی‌عیرغم تمام تجارب موجود از عملکرد رژیم اسلامی، اخیراً باز هم خواستار تامین شرایط انتخابات آزاد از رژیم مستبد حاکم شده‌اند. از درون رژیم اسلامی تاکنون موضع یکدستی در پاسخ به این درخواست انتشار نیافته است اما بی‌شک رژیم در انتخابات آتی حتی برخی گرایش‌های درونیش را نیز تحمل نخواهد کرد. در نتیجه چنین تقاضاهایی خود باعث ایجاد توهم هستند و بدتر از آن می‌تواند مورد استفاده رژیم در مشروعیت بخشیدن به استبداد مذهبی حاکم قرار گیرند. راه ایجاد نظامی دموکراتیک و عادلانه در سرزمین ما نه از طریق تکیه انتخابات آزاد از استبداد که با دامن زدن بمبارزه توده‌ای و سرنگونی استبداد هموار می‌گردد.

کسب مقامات سیاسی و اقتصادی نان و آبدار یکی دیگر از انگیزه‌های این جناح در مقابل جناح رفسنجانی است. و بالاخره سیاست رفسنجانی که در جهت گسترش پیاپیگاه خود در میان تکنوکراتها و اقشار مرفه است و هم بدین منظور جالب دوستانی در میان غرب، برخی اغماض‌های فرهنگی را ضروری می‌داند مورد اعتراض گروهی از آخوندهای مرتجع صاحب نفوذ در رژیم اسلامی است. همین مخالفت با سیاست رفسنجانی است که از مدت‌ها قبل «مقابله با تهاجم فرهنگی»، «امر به معرف و نهی از منکر» و... را بعنوان حرکتی سیاسی و تبلیغاتی از طرف متحجرین و جناح رسالت - بازار رژیم دامن زده است. از مقطع تحریم بازرگانی ایالات متحده امریکا علیه ایران و با اوج گیری تورم (که از اواخر سال ۷۱ وارد مرحله جدیدی شده)، سیاستهای اقتصادی رژیم اسلامی به سیاستهای دوره اقتصاد جنگی گرایش پیدا کرده و هر دو جناح در این زمینه بمنظور فریب اقشاری که به این سیاستها توهم دارند، با هم بمسابقه برخاسته‌اند. اما این امر و ادعاهای «مستکبر ستیزی» و «مستضعف پناهی» هر یک از جناحها، بر ماهیت طبقاتی آنها بمثابه بورژوازی بروکرات از یکسو و بورژوازی دلال و تاجران گردن کلفت که با تفاوت‌هایی خواستار بازسازی سرمایه‌داری وابسته و انباشت سرمایه هستند پرده‌ای نمی‌افکنند. با این وجود تغییر توازن قوا بفتح جناح رسالت - بازار در سمت یکدست شدن حکومت، شرایط اقتصادی توده‌های مردم را دشوارتر از شرایط کتونی و فضای جامعه را مختنق‌تر می‌گرداند. بی‌شک ماههای آتی شاهد تغییر و تحولاتی در صف‌بندی نیروهای رژیم اسلامی حول دو جناح عمده آن خواهند بود. وضعیت کتونی اما، خیر از اطمینان جناح رسالت - بازار از امکانات برتر خود در نمایش انتخاباتی است. ادعای محمد یزدی در حق شرکت «نهضت آزادی» در انتخابات مجلس اسلامی و مشروعیت تراشیدن از این راه برای مجلس خودساخته نمونه‌ای از این واقعیت است. از سوی دیگر استعفای کنی دبیر شورای مرکزی «جامعه روحانیت مبارز»، با توجه به مواضع او در مقابل مرجعیت خامنه‌ای و اختلافاتش با سران جامعه روحانیت مبارز در امر انتخابات، و یا فراخوان سازمان مجاهدین انقلاب

بحران جناحهای حاکم رژیم اسلامی با نزدیک شدن انتخابات دور پنجم مجلس اسلامی تشدید گشته است. مجلس کتونی که نمایندگان آن با شعار «اطاعت از خامنه‌ای حمایت از رفسنجانی» طی یک انتخابات قلبی کرسیهای مجلس را بدست آوردند، اختیارات ویژه‌ای به «شورای نگهبان» داده است تا علاوه بر نظارت در انتخابات، صلاحیت کاندیداها را بررسی و اجرای انتخابات را نیز در چنگال خود گیرد. ناطق نوری رئیس مجلس اسلامی و یکی از سخنگویان جناح دلالان، بازاریان و آخوندهای فوق ارتجاعی، سرنوشت انتخابات رئیس جمهوری را که در سال ۷۶ برگزار خواهد شد به نتیجه انتخابات مجلس اسلامی که در اسفند ماه امسال انجام می‌شود وابسته دانسته است. در انتخابات آتی مجلس آخوندها، جناح رفسنجانی و جناح «رسالت - بازار» علیه یکدیگر دست به لشکرکشی می‌زنند تا به مقاصد خود در این نمایش برسند. رژیم مستبد حاکم، در این دور انتخابات به سیاق گذشته، هرگونه شرایط لازم برای برگزاری یک انتخابات آزاد را نقض و بار دیگر مردم را از این حق خود محروم می‌سازد.

دو جناح رژیم اسلامی طی سالهای گذشته در برخی از عمده‌ترین خطوط سیاسی و اقتصادی خویش و نیز در سرکوب اعتراضات توده‌های ستمدیده توافق داشتند و در سایه ائتلاف خویش جناح حزب‌اللهی حکومت تحت رهبری کروی محتمی و خونینی‌ها را بخارج از قدرت راندند. سیاست «آزادسازی»، یک نرخ کردن ارز، حذف سوبسیدها و تامینات اجتماعی، وابسته کردن اقتصاد کشور به اقتصاد جهانی که نسخه تهیه شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد، تحت عنوان «تعدیل اقتصادی» توسط هر دو جناح به پیش رانده شد. عواقب این سیاست بر بستر فساد که سراپای سیستم دولتی و اقتصادی را فرا گرفته، به نتایج تیره و تاری انجامیده و فقر و فلاکت روزافزونی را برای توده‌های مردم بخصوص کارگران و زحمتکشان بیار آورد. اعتراضات، شورشها و اقدامات انفجاری توده‌ها جناح «رسالت - بازار» را در برابر جناح رفسنجانی که خواستار تداوم سیاست تعدیل اقتصادی است قرار داد. آنها مصالح حفظ رژیم خود را در کاهش سرعت اجرای سیاستهای حاکم می‌دانند. علاوه بر این

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

کار زار رفسنجانی

تهران بوده است.

در برابر این تهاجمات و فشارهای جناح مقابل، دارو دسته‌ی رفسنجانی غالباً ناگزیر به عقب‌نشینی و سازش در موقعیتی ضعیف‌تر شده است. سر دست‌های فرصت‌طلبان درون رژیم اسلامی، که از دیدگاه طرفدارانش در داخل و خارج حکومت عنوان «برآگماتست» را یافته، در این مدت کوشیده است که با تغییرات خلق‌الساعه مواضع و از این شاخ به آن شاخ پریدن، موقعیت شخصی خود و ظاهر قضایا را تا حدودی حفظ نماید. اما چنان که آشکار است، برغم جلب گروهی از تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها و اقتدار مرفه به حمایت از سیاست‌های خود، نتوانسته است نیروی متشکل قدرتمندی را درون رژیم در برابر جناح رقیب سازماندهی و هدایت کند. جناح مقابل بر آن تصور است که، در صورتی که اوضاع به همین منوال پیش برود، دور و بر رفسنجانی را هر چه بیشتر خالی و موقعیت جناح وی را تا حد ممکن تضعیف نماید تا انتقال قدرت اجرایی بعد از انتخابات ریاست جمهوری (در سال ۷۶) با تنش و سایش هر چه کمتری صورت بگیرد. آن جناح درصدد پیشبرد چنین نقشه‌ایست، لکن این هنوز بدان معنی نیست که کار دارو دسته رفسنجانی تمام و قضیه فیصله یافته است. هنوز تمامی نیروهای جناح‌های رقیب به میدان آورده نشده و به اصطلاح تمامی ورق‌ها بازی نشده است. در این فاصله، امکان بروز رویدادهای غیر مترقبه و رویارویی شدید دسته‌های درگیر و یا حتی رسیدن به نوعی سازش در میان آنها به طور کلی منتفی نیست، ضمن آن که توسل به شیوه‌های «حذف فیزیکی» نیز در بین برادران رقیب و شریک حکومتی سابقه دارد. گذشته از اینها، تجربه نشان داده است که چه بسا طفیان توده‌ها در اینجا و آنجا و حرکت‌های جمعی کارگران و زحمتکشان، نقشه‌های حکومتگران را نقش بر آب و رشته‌های آنها را پنبه کرده است. ادامه‌ی وضعیت حاکم، با صف‌بندی‌های و تدارکات باندهای حکومتی برای انتخابات درونی‌شان و بالا گرفتن دعوای و منازعات آنها در همین رابطه، در هر حال اوضاع اقتصادی و اجتماعی آشفته‌کنونی را وخیم‌تر، هرج و مرج و بی‌قانونی را هرچه وسیع‌تر و سیه روزی تحمیل شده بر توده‌های مردم را شدیدتر خواهد کرد.

متناقض، و یا جلوگیری از تصویب لوایح پیشنهادی دولت رفسنجانی است. از جمله نمونه‌های بارز آن، به تعویق انداختن برنامه پنجساله دوم و تغییرات شدید در بودجه پیشنهادی سال گذشته و سال جاریست. در قانون بودجه امسال «تبصره» ای از طرف نمایندگان مجلس گنجانده شده است که به موجب آن شرکت‌های دولتی (که معمولاً طبق قانون تجارت فعالیت می‌کنند) مشمول مقررات خاص قانون «محاسبات عمومی» گردیده و اصولاً امکان فعالیت از آنها در عرصه‌های وسیعی سلب شده است. ولی چنان که شیوه‌ی مرسوم جمهوری اسلامی بوده و هست، شرکت‌ها و نهادهای دولتی عملاً کمتر پایبند قوانین و مقررات مصوب هستند و مدیران و گردانندگان آنها با توسل به تبصره‌ها و بندهای گوناگون و یا اساساً در مغایرت آشکار با ضوابط قانونی، کار خویش را پیش می‌برند و بار خود می‌بندند. با گذشت حدود ۶ ماه از اجرای بودجه سال جاری، هنوز سرنوشت آن «تبصره» مورد کشمکش مجلسیان و دولت رفسنجانی است! در همین حال، و مخصوصاً با نزدیک شدن موعد انتخابات مجلس رژیم، اکثریت نمایندگان نیز در هماهنگی با خط مشی خامنه‌ای و رسالتی‌ها، چپ و راست علیه دارو دسته رفسنجانی اطلاعیه صادر می‌کنند و بر پیامدهای ناگوار اجرای «تعدیل اقتصادی» که خود مبلغ و مدافع آن بوده‌اند اشک تمساح می‌ریزند.

بسیج و سازماندهی گروهی از مزدوران رژیم با عنوان نیروهای «بسیجی» و حزب‌اللهی توسط خامنه‌ای و جنتی و کیهان و باندهای وابسته بدانها و حتی اعطای عنوان رسمی «ضابطین قوه قضائیه» به آنها، شگرد دیگریست که در سالهای اخیر نه فقط علیه روشنفکران و نویسندگان و مطبوعات مستقل، بلکه در مواردی علیه طرفداران جناح رفسنجانی نیز در جهت کنار زدن و مزوی کردن آنها به کار گرفته شده است. این گروه جیره بگیران که طی مدتی نیز، در مقابل جناح حزب‌اللهی‌های راننده شده‌از سوی دسته رفسنجانی هم حمایت می‌گردیدند، اکنون آشکارا علیه این دسته بسیج شده‌اند که از آخرین نمونه‌های آن حمله به چند جلسه سخنرانی و یک کتابفروشی در

استقبال از برکناری رئیس سازمان برنامه و بودجه، آن را «در راستای حسن اجرای سیاست‌های جدید اقتصادی کشور» ارزیابی کرده و، در عین حال، به «همه مسئولان در رده‌های بالا و میانی مدیریت اجرایی کشور» هشدار داد که «آنها که به سیاست‌های نوین که انتخاب قطعی مقطع کنونی نظام است اعتقاد ندارند، باید جای خود را به معتقدین و موافقین این سیاست‌ها بسپارند» (کیهان ۲۱ و ۲۲ مرداد ۷۴).

با توجه به روندهای جاری در کشمکش‌های جناح‌های عمده حکومتی، پیداست که برکناری و یا جابجایی مسئولان و مهره‌های دولتی، محدود به موارد اخیر نبوده و نخواهد بود، و دعوا هم فقط بر سر موافقت یا مخالفت با سیاست‌های اقتصادی جاری (یعنی مخالفت یا موافقت با تداوم سیاست‌های تعدیل اقتصادی) در موقعیت کنونی نیست. خامنه‌ای به همراهی جناح بازار - رسالتی‌ها و وابستگان آنها، طی سالیهای اخیر شگردها و شیوه‌های گوناگونی را به منظور تضعیف موقعیت و کنار زدن جناح رقیب یعنی رفسنجانی و دارو دسته‌ی آن به کار گرفته‌اند که تمرکز و تشدید اختلافات جاری روی سیاست‌های اقتصادی یکی از حلقه‌های مهم آن و برکناری رئیس سازمان برنامه و بودجه یکی از موارد متعدد آن بوده و هست.

اعمال فشار برای برکنار کردن اعوان و انصار رفسنجانی، به بهانه‌ها و اشکال گوناگون، یکی از تاکتیک‌های جناح خامنه‌ای - رسالتی‌هاست که در این دوره، با موفقیت قابل توجهی به کار گرفته شده است: از برکناری وزاری ارشاد اسلامی، کشور، امور اقتصادی و دارائی تا رئیس بانک مرکزی و مدیر عامل صدا و سیمای جمهوری اسلامی. در صورت ادامه این فشارها و کشمکشها، چنان که از تهییدات جاری استنباط می‌شود، رئیس فعلی بانک مرکزی، شهردار تهران (که تقاضای «تحقیق و تفحص» از عملکرد آن تازگی‌ها در مجلس به تصویب رسیده) و برخی دیگر از آدم‌های رئیس جمهوری در نوبت بعدی قرار دارند.

شگرد دیگر جناح مذکور در این زمینه، بستن دست دولت و محدود کردن حیطه حرکت و قدرت مانور آن، از طریق وضع قوانین و مقررات جورواجور و

استعفا یا برکناری روغنی از معاونت رئیس جمهوری و ریاست سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی، نه تنها نشانه‌ی روشن دیگری از شکست کامل برنامه‌های اقتصادی رژیم حاکم است بلکه گویای آن نیز هست که حلقه محاصره دور و بر رفسنجانی روز به روز تنگتر شده و می‌شود.

استعفا ی رئیس سازمان برنامه و بودجه، که طی دوره‌ی متجاوز از ده سال از طراحان و عاملان عمده‌ی اجرای سیاست‌های اقتصادی حکومت اسلامی بوده است، جدا از رقابتهای همیشگی میان عناصر و جناح‌های حکومتی، در اعتراض به سیاست‌های جاری چون افزایش مجدد کنترل‌های دولتی، قیمت‌گذاری و سهمیه‌بندی، تثبیت (نسبی) نرخ ارز و... صورت گرفته است که در واقع عکس آن سیاست‌هایی هستند که دولت رفسنجانی طی سالهای اخیر پیاده می‌کرده و یا درصدد تداوم آنها بوده است. اگر چه شکست سیاست‌های موسوم به «تعدیل اقتصادی» از مدتها پیش آشکار گردیده و دولت طی یک عقب‌نشینی صد و هشتاد درجه‌ای از ماه‌ها پیش روند معکوسی را در این زمینه در پیش گرفته است، و هر چند که سازمان برنامه و بودجه رژیم نیز هم به دلیل ناکام ماندن بخش عمده برنامه اول اقتصادی دست‌بخت آن و هم در رابطه با چگونگی تدوین و تصویب نهایی برنامه دوم (که اجرای آن عملاً معلق گردیده) و بودجه سال جاری، در حال حاضر اساساً فاقد اقتدار و کارایی نسبی سابق است، برکنار شدن روغنی رفسنجانی در این وضعیت باز هم عاری از اهمیت سیاسی نیست، و به نوبه خود تشدید شکاف اختلافات در میان دولتیان و خالی‌تر شدن اطراف رفسنجانی را آشکار می‌سازد.

رفسنجانی، طبق معمول، برای حفظ ظاهر قضایا، نام روغنی رفسنجانی را به فهرست بی‌انتهای مشاوران خودش افزود و حمید میرزاده، معاون رئیس جمهور در امور اجرایی، را به ریاست سازمان برنامه و بودجه گماشت، و برادرش محمد هاشمی را از قائم مقامی وزارت امور خارجه برداشت و به معاونت اجرایی خود گذاشت. روزنامه کیهان، به عنوان یکی از سخنگویان خامنه‌ای و دارو دسته‌ی حزب‌اللهی وابسته به آن، ضمن

آغاز سال تحصیلی، و کابوس مشکلات خانواده‌ها

سال تحصیلی امسال، برخلاف سالهای قبل، نه از اول مهر، که برای کلاس اول از ۲۳ شهریور و برای بقیه کلاس‌ها، از ۲۵ شهریور ماه، آغاز شد. روز ۲۳ شهریور ماه حدود هفت صد هزار نفر، برای اولین بار پایه محیط مدرسه گذاشتند و روز ۲۵ شهریور ماه، حدود ۱۸ میلیون نفر یکبار دیگر در آستانه‌ی سال تحصیلی جدیدی قرار گرفتند.

آغاز سال تحصیلی جدید، اما، هم چنان با مشکلات قدیمی همراه است. کمبود کلاس، مشکل ثبت نام هزینه هنگفت آن، کمبود کتاب درسی، گرانی و کمبود وسائل تحصیلی، از جمله دفتر و کاغذ و غیره، امسال بمراتب گسترده‌تر از پیش در برابر فرزندان کشور ما قرار دارند.

با آغاز سال تحصیلی اگر چه، مسئولین وزارت آموزش و پرورش، وعده تکمیل بودن تمامی تدارکات اولیه برای تامین کتاب‌های درسی را می‌دهند، اما هم چنان از ۱۸۴ میلیون جلد کتاب درسی لازم، تنها ۱۴۰ میلیون جلد آن قرار است تا اول مهر ماه توزیع شود و مابقی آن یعنی حدود ۴۴ میلیون جلد، حداقل در آبان‌ماه آماده بخش

خواهد شد. با توجه به سیستم توزیع کتاب‌های درسی و بلبشوی حاکم بر آن، مسلم است که بلافاصله بعد از تحویل میلیون‌ها جلد کتاب برای توزیع به مدارس تا رسیدن بدست دانش‌آموزان، هفت‌خوان رستم را باید طی کند. و تازه در موعد تحویل، با توجه به هزینه‌ی خرید آنان روشن نیست که چه تعداد از دانش‌آموزان کشور قادر هستند که آنها را تهیه کنند. وزارت آموزش و پرورش امسال نیز، به بهانه گرانی کاغذ بر بهای کتاب‌های درسی افزوده است و قیمت آن‌ها را به دو برابر افزایش داده است. دانش‌آموزان کشور ما، امسال برای خرید کتاب‌های پایه اول ۶۰۰ ریال، برای پایه‌ی دوم ۴۴۰۰، برای پایه سوم ۵۵۰۰ و برای پایه‌های پنجم و ششم، هر پایه ۶۵۰۰ ریال باید بپردازند.

در زمینه لوازم‌التحریر ضروری برای دانش‌آموزان، اگر چه وزارت بازرگانی بارها تاکید کرده است که این لوازم تا ۵۰ درصد زیر قیمت فعلی و به اندازه‌ی کافی در اختیار متقاضیان قرار خواهد گرفت و ۴۵ هزار تن کاغذ برای تهیه حدود ۸۰ میلیون جلد دفتر تهیه کرده است و از طریق شبکه‌ی توزیع اتحادیه‌ی فرهنگیان و اتحادیه تعاونی‌های مصرف در اختیار دانش‌آموزان قرار خواهد داد، اما هنوز از این میلیون‌ها دفتر خبری در میان نیست و اتحادیه‌ی تعاونی‌هایی مصرف در اوایل شهریور ماه اعلام داشته است که تنها ۱ میلیون جلد دفتر در اختیار دارد که توزیع کند و قیمت‌های آن‌ها را اعلام کرده است که اگر این قیمت‌ها بقرول وزارت بازرگانی ۵۰ درصد زیر قیمت فعلی بازار باشند، معلوم نیست قیمت فعلی چه رقم نجومی باید باشد. اتحادیه تعاونی مصرف قیمت یک دفتر ۴۰

پیام کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس حزب دمکرات کردستان ایران

رفقا و دوستان دقت‌رسانی حزب دمکرات کردستان ایران!

درودهای ما را بنسابت فرارسیدن پنجاهمین سال بنیانگذاری حزبتان بپذیرید!

طی نیم قرنی که از فعالیت حزب شما می‌گذرد، جنبش خلق کرد با کنار از فراز و نشیبهای فراوان و کسب تجربیات گرانقدری که به پشتوانه جانفشانی بیدریغ و تلاشهای مبارزین خلق کرد بدست آمده است، به یکی از کانونهای امیدبخش جنبش سراسری مردم ایران در راه کسب آزادی و دمکراسی تبدیل شده‌است.

حزب دمکرات کردستان ایران، چه آن سالها که یگانه امید مبارزاتی مردم ستمدیده کرد بود و چه بعد از قیام بهمن ۵۷ که همچنان مهترین نیروی رهبری کننده این جنبش به شمار می‌آید، نه تنها در بارور نمودن شعله‌های امید به تداوم مبارزه در دل مردم کردستان نقش ارزشمندی ایفا می‌کند، بلکه با تجربه‌ای پنجاهساله، جایگاه یک یار همسنگر دیرینه و پایدار را در میدان مبارزه، دوشادوش دیگر نیروهای ترقیخواه ایران، به خود اختصاص داده است. بیپرده نیست که دشمنان مردم چه در فاست دیکتاتوری شاه و نظام سلطنتی و چه در لباس ولایت فقیه و جمهوری اسلامی، طی پنجاهسال گذشته علاوه بر لشکرکشیهای ددمنشانه علیه جنبش خلق کرد، به هر توطئه جنایتکارانه‌ای برای کشتن رهبران حزب و ضربه زدن بر موجودیت آن متوسل شده‌اند. توطئه‌هایی که گاه قربانیانش برجسته‌ترین رهبران حزب شما، رهبران دلیری چون قاضی محمد، قاسملر و شرفکندی بودند. بااینهمه چون این مردم زنده‌اند این حزب نیز زنده مانده‌است.

دوستان گرامی!

در جشن پنجاهسالگی حزب شما که جشن نیم قرن استقامت و پایداری در راه احقاق حقوق خلق کرد و تحقق دمکراسی برای مردم ایران است، ما خود را در کنار شما و شریک در جشن و شادیتان احساس می‌کنیم.

سرداد ۱۳۷۴

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران



برگی را ۳۵۰ ریال، ۶۰ برگی را ۴۷۰ ریال و ۱۰۰ برگی را ۶۸۰ ریال اعلام داشته است. با توجه به این ارقام باید محاسبه کرد که یک خانواده با حداقل دو دانش‌آموز چه هزینه‌ی غیرقابل باوری را برای تهیه دفاتر و سایر لوازم تحریر و فرزندان خود، متحمل شود.

اگر در همه‌ی کشورهای دنیا، آغاز سال تحصیلی، برای فرزندان مردم، آغاز یک دور دیسگری از دانش‌اندوزی، نقی دیگر به دنیای ناشناخته‌ها و یادگذاشتن به محیط جدید تحصیلی است، برای دانش‌آموزان کشور ما، آغاز دور دیگری از کابوس جستجوی مدرسه و کتاب و دفتر و قلم و ناملابمات ناشی از نبود کل آنها و یا هزینه‌ی بخش مهمی از آنهاست.

دولت جمهوری اسلامی، نه تنها از تامین نیازهای اولیه ۱۹ میلیون دانش‌آموز کشور ناتوان است، بلکه در ایجاد فضای مناسب برای تحصیل کودکان کشور ما، بیش از همه تغلل نموده است. اکنون بخش اعظم مدارس کشور ما، چند شیفته کار می‌کنند. تعداد مدارس به نسبت افزایش چندین برابر دانش‌آموزان، افزایش به مراتب نازلی داشته است. ساختمان‌های موجود وزارت آموزش و پرورش، برای تحصیل دانش‌آموزان، کفاف رشد جمعیت دانش‌آموزی کشور را نمی‌دهد. مدارس جدید بندرت ساخته شده است. چه بسا حکم تخلیه بسیاری از ساختمان‌ها استیجاری مدارس طی سالهای اخیر، صادر شده است. دولت برای جبران این قضیه، بیش از آن که خود در اندیشه‌ی ایجاد فضای لازم برای تحصیل برآید، دست مشتکی سودجو در اندیشه‌ی ایجاد و گسترش مدارس غیرانتفاعی، برای چپاول خانواده‌ها، در محیط تحصیلی باز گذاشته است. این امر جدا از این که مشکل کمبود مدرسه را حل نکرده است. بلکه با افزودن باری دیگر بر دوش هزینه‌های کمرشکن تحصیلی، امکان تحصیل یا ادامه‌ی تحصیل را از تعداد دیگری از کودکان و نوجوانان کشور ما گرفته است. تحصیل که در همه کشورهای رایگان است، اکنون در کشور ما و در زد سایه جمهوری اسلامی، به یکی از پرهزینه‌ترین مراحل زندگی هر فردی تبدیل شده و بار بزرگی را بر دوش خانواده‌ها هموار کرده است. در کشور ما اکنون کم نیستند خانواده‌هایی که بدلیل فقدان امکانات لازم برای تامین هزینه‌های تحصیلی فرزندان‌شان را از ادامه‌ی تحصیل باز می‌دارند و از همان سنین کودکی آنها را به بازار کار می‌فروشدند و در شرایط بیکاری مزمن و میلیونی در جامعه ما، این قبیل کودکان را به پادوهای بازار سیاه و مشاغل کاذب موجود در آن تبدیل می‌کنند.

مرکز

«کاریابی»

یا

کلاهبرداری؟

در خیرها آمده بود که اخیراً شخصی زیر عنوان یک موسسه کاریابی، حسابی در یکی از شعبات بانکها افتتاح کرده و، با درج آگهی همراه با تبلیغات و وعده‌های فراوان، از جویندگان کار خواسته که مبلغی را به حساب مذکور واریز کنند و... از طریق این کلاهبرداری مبالغ زیادی را به جیب زده است.

این گونه کلاهبرداری‌ها، که در سالهای اخیر نیز رواج بیشتری یافته است، تنها یک نمونه از سوءاستفاده‌ها و اخاذی‌های مراکز و موسسات «رسمی» یا غیر رسمی است که با عنوان «کاریابی»، «اعزام نیروی کار به خارج» و نظایر اینها دایر گردیده و فعالیت می‌کنند.

در پی تصویب قانون مربوط به آزادی فعالیت افراد و موسسات خصوصی در عرصه کاریابی، نخستین «مرکز مشاوره شغلی و کاریابی غیردولتی» در تابستان سال گذشته در تهران دایر شد و پس از آن نیز مراکز دیگری ایجاد شده و آغاز به کار کرده‌اند. ایجاد این قبیل مراکز، در داخل یا خارج کشور، با اجازه رسمی وزارت کار و امور اجتماعی صورت می‌گیرد. فعالیت مراکز خصوصی کاریابی در شرایط حاکم بر بازار کار و جامعه ایران، همانطور که نمونه مذکور در بالا نشان می‌دهد، زمینه‌ی مساعد دیگری را برای اعمال فشار بیشتر بر کارگران و زحمتکشان، و سوءاستفاده و اخاذی با «اجازه رسمی» ارگانهای دولتی، فراهم می‌آورد. پیش از این، فعالیت دفاتر و مراکز خصوصی در مورد کاریابی برای بیکاران غیرمجاز بود. دلیل آن نیز وجود همین زمینه‌های مساعد کلاهبرداری، فساد و سوءاستفاده، و اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان در مقابل آن بود. امور مربوط به کاریابی ثبت‌نام و معرفی جویندگان کار به

مراکز تولیدی و...، در اختیار و جزو وظایف دولت بوده و از طریق «اداره کاریابی» ادارات کار و امور اجتماعی انجام می‌گرفت. هر چند که این اداره‌های دولتی عملاً کارچندانی در این عرصه از پیش نمی‌بردند و مجموعه فعالیت آنها در مورد جستجوی امکانات شغلی و یافتن کار برای انبوه متقاضیان، در واقع خیلی محدود بوده است، لکن این نکته آشکار و همین اندازه جا افتاده بود که اولاً کاریابی و تامین امکانات استخدامی وظیفه‌ایست بر دوش دولت، و ثانیاً فعالیت‌هایی که در چارچوب این وظیفه صورت می‌گیرد، برای جویندگان کار رایگان است.

با تصویب و اجرای مقررات جدید، در قالب سیاستهای «تعدیل اقتصادی» رژیم جمهوری اسلامی، هر دو مورد فوق (که در واقع جزو حقوق و دستاوردهای کارگران بوده) عملاً برهم خورده و پایمال گردیده است. با واگذاری امر کاریابی به مراکز خصوصی، دولت از انجام این وظیفه‌ی خود نیز (همانند آموزش و بهداشت همگانی و...) آشکارا شانه خالی کرده و سرنوشت بیکاران را، هرچه بیشتر، در معرض سودجویی‌ها و سوءاستفاده‌های دلالت و مراکز خصوصی قرار داده است.

مراکز «مشاوره شغلی و کاریابی غیردولتی»، در برابر «خدماتی» که انجام می‌دهند، مبالغی از جویندگان کار دریافت می‌دارند. در واقع، پیش از آن که کاری یافت و دستمزدی دریافت شود، این موسسات کاریابی، حق دلالتی خودشان، یعنی بخشی از دستمزد آتی کارگران را مطالبه می‌کنند. «منطق» فعالیت این «مراکز» نیز مانند سایر مراکز دلالتی و معاملاتی، سودآوری هرچه بیشتر است: هر چه تعداد متقاضیان (بیکاران) بیشتر باشد، و هر چقدر که کارهای موقتی و فصلی رواج افزونتری یابد، حق دلالتی آنها و سود حاصله‌ی آنها نیز بیشتر است. و این همه، در شرایط و وضعیت «عادی» کارکرد بازار سرمایه‌داری است. در وضعیتی که اقتصاد کشور با انبوه چند میلیونی بیکاران روبروست و هر سال چند صد هزار نفر دیگر بر جمع آنان افزوده می‌شود، در شرایطی که قوانین و مقررات عمومی و نظارت‌های دولتی در این عرصه نیز عملاً فاقد تأثیر بوده و یا در سایه‌ی معاملات و تبانی‌ها و بده و بستنهای پنهان و آشکار، زیر پا گذاشته می‌شوند، طبیعتاً عرصه برای انواع فساد، کلاهبرداری و اخاذی از کارگران فراخ‌تر می‌گردد.

اخاذی‌ها و احجافات شدیدی که دلالت و موسسات خصوصی کاریابی در مورد جویندگان کار معمول می‌دارند، مسئله‌ای تازه نبوده و نیست. در همان هنگام طرح و بررسی مقررات

جدید توسط رژیم اسلامی نیز عواقب و پیامدهای شوم آن برای کارگران و زحمتکشان ایران معلوم و آشکار بود. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، از بیش از یکصد سال پیش، مبارزات سختی از جانب سندیکاها و تشکلهای کاریابی علیه این قبیل موسسات دلالتی جریان یافته تا سرانجام دولت‌ها را در این جوامع ناگزیر به پذیرش وظیفه‌ی کاریابی و فراهم کردن امکانات شغلی برای بیکاران کرده است. در اغلب این کشورها، از ۵۰ تا ۶۰ سال پیش، موسسات و نهادهای دولتی (مانند آژانس‌ها و دفاتر کاریابی) و عمومی (نظیر شهرداریها) عهده‌دار انجام وظایفی در مورد فعالیت‌های کاریابی بوده و هستند. اگرچه در این کشورها، موسسات خصوصی کاریابی و مشاوره شغلی هنوز دایر و فعال هستند، ولی گذشته از این که کارکرد آنها زیر نظارت و کنترل ارگانهای دولتی و سندیکاها قرار دارد، فعالیت آنها موجب سلب مسئولیت از دولت و تعطیل وظیفه آن در این زمینه نشده است.

رژیم جمهوری اسلامی که با مجموع سیاستها و عملکرد خود طی سالیان حاکمیت خویش، نه تنها بحران اقتصادی جاری و معضل بیکاری را در ابعاد بیسابقه‌ای تشدید کرده است. و نه فقط از انجام مسئولیت و وظیفه خود در مورد تامین اشتغال و مقابله با روند فزاینده‌ی بیکاری سرباز زده است، بلکه با تصویب و اجرای طرح‌هایی چون مراکز کاریابی خصوصی، این عرصه را نیز برای جولان و سودجویی‌های دلالت خصوصی باز گشوده، و تضییقات و فشارهای باز هم شدیدتری را بر کارگران و زحمتکشان میهن ما تحمیل کرده است.



کمک‌های مالی دریافت شده

۲۰ مارک	خ. کلن
۱۱ مارک	ن. کلن
۳۰ مارک	واهیگ - آلمان
۲۵۰ فرانک	هواداران سازمان سوئیس
سوئیس	
۵۰ فرانک	کادو قبولی مرضیه
سوئیس	

گزارش دادگاه «میکونوس»

در ادامه‌ی دادگاه «میکونوس» در این شماره مجموعه ای که در فاصله روزهای ۹۵/۶/۲۲ تا ۹۵/۶/۳۰ در دادگاه طرح گردیده است را برای اطلاع خوانندگان درج می‌نمائیم:

پنجشنبه ۹۵/۶/۲۲ شاهد: جواد دبیران سخنگوی «شورای ملی مقاومت» در آلمان نامبرده در پاسخ به سئوالات رئیس دادگاه عنوان داشت که:

ما به دلیل موقعیتی که داریم نوار مرزی را زیر نظر داشته و نقل و انتقالات نیروهای رژیم و اطلاعات مربوطه را بررسی می‌نمائیم. ۱۶ ساعت پیش از ترور برلین اطلاع یافتیم که جلسه شورای امنیت تشکیل شده است و فرمان آماده باش کامل به نیروهای مسلح داده شده بود و مقررات منع عبور و مرور را به اجرا گذاشته‌اند. این حرکت می‌بایست قاعدتاً مقدمه ای برای عملیات جدیدی از طرف رژیم باشد ولی ما نتوانستیم بفهمیم که رژیم چه اقدامی را در دستور کار خود قرار داده است. پس از واقعه ترور مشخص شد که آماده باش حکومت به این مسئله مرتبط بوده است چرا که در آن مدت هیچ اتفاق مهم دیگری در منطقه روی نداده بود...

متنی را که در اختیار دارید سخنرانی علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم چند روز قبل از ترور بوده است. این سخنرانی از تلویزیون دولتی ایران پخش شده ولی در هیچ یک از نشریات فارسی زبان که به خارج می‌آیند چاپ نشده است چرا که رژیم نمی‌خواهد که افکار عمومی از آن مطلع گردند...

در ایران نشریه ای منتشر می‌شود که داخلی در اختیار نمایندگان مجلس قرار می‌گیرد و هر نماینده با دادن امضاء می‌تواند یک شماره از آن را گرفته و سپس باید آن را تحویل دهد تا اطلاعات مندرج در آن به بیرون درز نکند. ما توانستیم یک شماره از آن را که پس از ترور میکونوس منتشر شده رونویسی کرده و از مجلس خارج نمائیم. در آن اشاره شده بود که توانستیم ضربه‌ای به

گروهک دموکرات بزیم، تمام این اسناد و اطلاعات از طریق آقای هاشمی از پاریس بدست من رسیده است.

جمعه ۹۵/۶/۲۳

شاهد: حسن عیاد

در این روز حسن عیاد برای دومین بار بعنوان شاهد به دادگاه احضار شده بود تا به نفع دارایی شهادت دهد.

شاهد پس از حضور در دادگاه و معرفی خود گفت که فامیل کاظم دارایی است. رئیس دادگاه به شاهد توضیح داد که شما بدلیل نسبتی که با دارایی دارید میتوانید از شهادت دادن خودداری کنید ولی اگر شهادت بدهید باید حقیقت را بگویند. شاهد از دادن شهادت خودداری کرد. پس از پایان جلسه معلوم شد که حسن عیاد به دلیل ارتکاب جرمی تحت تعقیب بوده است و مامورین که متوجه حضور وی بعنوان شاهد در هفته قبل در دادگاه می‌شوند وی را جلوی درب دادگاه دستگیر می‌نمایند و وی تمامی هفته گذشته را در زندان بوده و بعد از ختم دادگاه توسط پلیس دوباره به زندان عودت داده شده بود.

پنجشنبه ۱۹۹۵/۶/۲۹ شاهد: یوسف عیاد من بیش از ۲۰ سال است که در آلمان زندگی می‌کنم. دو سال پیش پاسپورت آلمانی گرفتم. سواد عربی ندارم و آلمانی هم بلد نیستم. چند سال است که در مغازه اتوکشی عدنان عیاد کار می‌کنم. من کارگر ساده آنجا هستم و در کارهای شرکت دخالتی ندارم. چند باری عدنان مرا برای گرفتن پول به بانک فرستاد و یک بارش یادم می‌آید که مقدار پول زیاد بود. من پول را از بانک گرفته و تحویل عدنان دادم. فکر می‌کنم روز ۱۷ سپتامبر ۹۲ بود. من نمی‌دانم که عدنان این پول را برای چه کاری لازم داشت و اینکه آن را به دارایی داده یا نه من خبری ندارم.

دارایی مرتب به شرکت می‌آمد. من امین و راحیل را در مسجد دیدهام و قیافه‌هایشان برابم آشناست. یادم نمی‌آید که آنها را در کارگاه شرکت دیده باشم. افراد زیادی به آنجا رفت و آمد داشتند و من قیافه همه آنها را به یاد ندارم.

آیت عیاد پسر عموی من است. وقتی به آلمان آمد

همدیگر را می‌دیدیم من از او نپرسیدم که در لبنان چه کار می‌کرده و عضو چه سازمانی بوده و چه اعتقاداتی داشته است.

شاهد در پاسخ به سئوال وکیل شاکی خصوصی گفت که پولی را که روز ۱۷ سپتامبر از بانک گرفتم حدود ۳۰ تا ۵۰ هزار مارک بوده است.

جمعه ۹۵/۶/۳۰

در این روز بنا بود که خواهر زن دارایی به عنوان شاهد در دادگاه حضور یابد ولی حاضر به شهادت نشد. رئیس دادگاه نظر هیات قضات نسبت به شهادت ابراهیم الموسوی را اعلام داشت. عنوان شد که الموسوی حق ندارد که از دادن شهادت خودداری کند ولی با توجه به روابط خانوادگی با حزب الله و تهدیدهایی که شده حق دارد که از دادن پاسخ به سئوالاتی که در این مورد از وی می‌شود خودداری کند. از او دعوت خواهد شد که برای ادای شهادت به دادگاه بیاید.

رئیس دادگاه موافقت قضات را با تقاضای وکیل شاکی خصوصی مبنی بر شهادت رئیس سابق سازمان امنیت برلین در دادگاه را اعلام داشت. اما تقاضای وکلای شاکیان خصوصی نسبت به حضور وزیر کشور فعلی آلمان (کانتر)، وزیر سابق کشور و مسئول همکاری‌ها و توسعه اقتصادی (اشپرانگر) را رد نمود زیرا که دولت آلمان اجازه شهادت به آنها را در دادگاه نداده است.

در آخر جلسه یوسف امین خواستار تسریع کار دادگاه شد. رئیس دادگاه عنوان نمود که ما تمام سعی خود را انجام می‌دهیم اما وکلای دارایی خواستار شهادت حداقل ۵ نفر از مقامات ایرانی شده‌اند. فلاحیان، برنجیان، امانی فراهانی، ثابت گیلانی و نورآرا کسانی هستند که از آنها خواسته شده که به دادگاه بیایند.

در همین جلسه وکیل دارایی گفت چرا نامه‌ای که سفارت ایران در بن در ۱۷ آوریل ۹۵ به دادگاه نوشته است در دادگاه خوانده نشده‌است. رئیس دادگاه در پاسخ گفت که این نامه نه برای دادگاه بلکه به نام رئیس هیات اجراییه دادگاه‌های برلین بوده که یک کپی آن نیز در پرونده وجود دارد و یک نسخه نیز برای دولت آلمان فرستاده شده است.

دادگاه بخاطر تعطیلات تابستانی تا پایان ماه ژوئیه جلسه‌ای برگزار نخواهد کرد.

تعلیق در اجرای عدالت

طور که دولت فرانسه در مورد پرونده‌ی ترور شاپور بختیار و سروش کتیبه در این کشور برخورد کرد یکبار دیگر نیز اجرای حق و عدالت قضائی قربانی مصالح و مطامع خاص دولتها گردیده. و دادگاه برلین از محکوم کردن مسئول اصلی جنایت شانه خالی کند.

در سومین سالگرد شهادت دکتر صادق شرفکندی و همراهان، یاد آنان را گرامی می‌داریم، و از همه نیروهای آزادیخواه، مترقی و عدالت‌طلب می‌خواهیم که تلاشهای خود را برای پیگیری جریان دادگاه برلین و حفظ حساسیت افکار عمومی بین‌المللی نسبت به چگونگی رسیدگی و نتیجه کار دادگاه، تداوم بخشیده و برای اجرای عدالت و محکوم ساختن تروریسم دولتی رژیم اسلامی، افشاری نمایند.

همچنین در مطبوعات منتشر گردیده، نقش رژیم جمهوری اسلامی، و به طور مشخص وزارت اطلاعات و وزارت امور خارجه‌ی آن، در طرح‌ریزی و سازماندهی و اجرای این کشتار سیاسی کاملاً محرز و آشکار شده است. اظهارات رسمی وزیر اطلاعات رژیم در تلویزیون جمهوری اسلامی نیز شاهد روشن دیگری بر ارتکاب این جنایت از سوی رژیم آخوندهاست.

بر اساس همه دلایل موجود، صدور حکمی عادلانه و مبتنی بر اصول و موازین قضائی منصفانه مسلماً رژیم جمهوری اسلامی را در جایگاه جنایتکار ردیف اول و عامل اصلی این اقدام تروریستی خواهد نشانند. لکن این خطر همچنان وجود دارد که در چارچوب مناسبات دیپلماتیک دولت آلمان با رژیم اسلامی و معاملات سیاسی و اقتصادی پنهان و آشکار فیما بین آنها، (همان

سومین سالگرد کشتار برلین

در ۲۶ شهریور ۱۳۷۱ (۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲)، طی عملیات تروریستی طرح‌ریزی شده، دکتر صادق شرفکندی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران، کاک فتح عبدلی عضو کمیته مرکزی و نماینده این حزب در خارج از کشور، همایون اردلان نماینده‌ی حزب در آلمان و حسین نوری دهکردی از دستداران حزب، در رستوران «میکونوس» برلین به شهادت رسیدند.

از این کشتار دهشتناک، سه سال و از آغاز کار دادگاه رسیدگی به جنایت «میکونوس» نزدیک به دو سال سپری شده است. در این فاصله چند تن از قاتلان و عاملان مستقیم ترور دستگیر شده‌اند و شواهد محکم و سرنخ‌های متعددی در مورد عامل و مسئول اصلی این عملیات تروریستی به دست آمده است: بر پایه‌ی این شواهد و مدارک که در محکمه قضائی برلین مطرح و

اعتراضات کارگران در گیلان

در اوایل مرداد ماه گذشته، حدود ۵۰۰ نفر از کارگران کارخانه «صنایع چوب اسالم»، همراه با خانواده‌های خود، جاده‌ی رشت - آستارا را ساعتها مسدود کردند. این اقدام کارگران در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و دستمزد و اجحاف شدید کارفرما و مدیریت انجام گرفت.

کارخانه چوب اسالم که قبلاً دولتی بود، دو سال پیش به بخش خصوصی واگذار شد. در این دوره کارفرما به انحصار گوناگون در تلاش آن بوده که کارخانه را به تعطیلی کشانده و اموال آن را به فروش رساند. این تلاش طبیعتاً به بیکار شدن کارگران شاغل در این کارخانه منجر می‌شد. کارگران از اوایل امسال، برای احقاق حقوق خودشان و جلوگیری از تعطیلی کارخانه، دست به شکایت و اعتراض زده بودند، ولی مسئولان دولتی از پاسخگویی به خواسته‌های کارگران طفره رفته و مدیریت کارخانه نیز از پرداخت دستمزد آنها خودداری می‌کرد. تا آن که کارگران با خانواده‌هایشان جاده رشت را به تصرف خویش درآوردند.

از طرف دیگر، کارگران کارخانه «ناپوش» انزلی نیز به همراه خانواده‌های خود، در اواسط تیرماه گذشته، از محل این کارخانه تا فرمانداری شهر راهپیمایی کردند. این کارگران نیز نسبت به عدم پرداخت حقوق و دستمزد و عدم توجه کارفرما به خواسته‌های برحق خود اعتراض داشته و اعتراضات خودشان را به اشکال مختلف طی ماههای گذشته آشکار کرده بودند. این کارخانه تولیدی پوشاک نیز حدود دو سال پیش به کارفرمای خصوصی واگذار گردیده بود.

طبق گزارش روزنامه‌های دولتی، در پی این اعتراضات، وزارت صنایع در اواخر مرداد ماه بار دیگر مدیریت این کارخانه‌ها را در اختیار خود گرفته است. به نوشته این روزنامه‌ها، در مورد چگونگی و قیمت واگذاری این واحدها به بخش خصوصی نیز میان مسئولان ارگانهای دولتی اختلاف نظر و کشمکش بروز کرده بود.

بهرم زدن مراسم یادبود شریعتی

در مجلس یادبودی که توسط «انجمن اسلامی» دانشجویان دانشگاه‌های اصفهان و علوم پزشکی» در ۲۸ خرداد گذشته، به مناسبت سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی، در اصفهان برگزار شده بود، عده‌ای از «حزب‌اللهی»ها شروع به تظاهرات کرده و این مراسم را برهم زدند. هنگامی که نوبت سخنرانی به عبدالکریم سروش رسید، آن عده با سردادن شعارهایی خواستند که مانع این کار بشوند، ولی گردانندگان جلسه به هر ترتیب آنها را آرام کرده و سخنرانی را برگزار کردند. در پایان سخنرانی بیکار دیگر عوامل حزب‌اللهی به تریبون هجوم برده و از ادامه‌ی مراسم جلوگیری کردند. مهاجمین ظاهراً به برگزاری مراسم یادبود و همچنین سخنرانی سروش معترض بوده‌اند. انجمن اسلامی در اطلاعیه‌ای که در این باره منتشر کرده، آورده است که «مقابله با پیروان راستین دین حق همواره توسط مرتجعین آلت دست کفار

صورت گرفته است».

از سوی دیگر، گروهی از دوستان و همفکران سروش و از جمله گردانندگان مجله «کیان» و کسانی چون محمدتقی بانکی، نامهای با ۱۰۷ امضاء در تاریخ ۲۷ تیرماه به رفسنجان نوشته و در آن ضمن اشاره به برهم زدن مجلس یادبود در اصفهان و «حرمت‌شکنی مسلمانان»، گفته‌اند که «واقعۀ مذکور و موارد مشابه از طرف گروههای غیر رسمی و احتمالاً با حمایت برخی مراکز به ظاهر رسمی و به دلیل عدم توجه کافی دولت در برقراری نظم و... به وقوع می‌پیوندد». روزنامه کیهان با انتشار متن همین نامه و با حمله شدید به امضاء کنندگان آن، مدعی شده است که دلیل آن که این گروه، بعد از گذشت یکماه از واقعه اصفهان، اقدام به نگارش و انتشار نامه مذکور کرده‌اند آنست که اخیراً سروش به دعوت «انجمن سیاست خارجی آلمان» به این کشور مسافرت و طی جلسۀ محرمانه‌ای برای اعضای آن انجمن سخنرانی کرده است، و بعد از انتشار خبر مربوط به سخنرانی در انجمن آلمانی، حالا دوستان سروش به دست و پا افتاده و در مقابل این سؤال که سروش چه حرفهای محرمانه‌ای برای آلمانی‌ها داشته است، به چاره‌جویی پرداخته و این نامه را تهیه و پخش کرده‌اند!

برندگان جایزه ادبی «گردون»

در اوائل تیرماه برای دومین سال، برندگان جایزه ادبی «گردون» از سوی هیئت داوران منتخب نشریه گردون اعلام شد. سال گذشته به همت نشریه گردون و همکاری وسیع جامعه ادبی، برای اولین بار، هیئت داورانی از بین نویسندگان و شعراء از بین آثار منتشر شده سال ۱۳۷۳، آثاری را بعنوان بهترین‌های سال ۷۳ اعلام نمود. امسال در کنار لوح یادبود «قلم زرین»، به برندگان یک تابلوی نقاشی، اهدائی نقاشان ایران به این مراسم، نیز داده می‌شد.

در زمینه رمان، جایزه اول به اسماعیل فصیح به خاطر رمان «فرار فروهر» و جایزه دوم به فریده گلبو به خاطر کتاب «حکایت روزگار» تعلق گرفت. در زمینه داستانهای کوتاه، غزاله علیزاده با مجموعه داستان «چهار راه» و بهنام دبانی با مجموعه داستان «هیچکاک و آغاباجی» و بیژن مجدی با مجموعه داستان «بویلنگانی» که با من دویندند» بهترین‌های سال شناخته شدند. در زمینه شعر، جایزه اول به بیژن جلالی با مجموعه اشعار «روزانه‌ها» تعلق گرفت. برنده جایزه دوم حافظ موسوی با مجموعه اشعار «دستی به شیشه‌های مه‌گرفته دنیا» اعلام شد. در زمینه نمایشنامه‌نویسی داود میر باقری نویسنده نمایشنامه «معرکه در معرکه» برنده جایزه دوم شناخته شد.

جایزه ویژه هیئت داوران به جعفر شهری به دلیل مجموعه فعالیت‌های فرهنگی، داستان‌نویسی، تحقیقات در فرهنگ عامه و بویژه تاریخ مدنی شهر تهران (سرگذشت تهران قدیم) تعلق گرفت.

از سوی مجله گردون نیز به دو نویسنده که آثار یا

آثارشان در نشریه چاپ شده است، جایزه ویژه‌ای در نظر گرفته می‌شود. امسال این جایزه به محمد کشاورز نویسنده داستان شهود و بهزاد زرین‌پور، شاعر، تعلق گرفت.

هیئت داوران را امسال، گلی امامی، سیمین بهبهانی، ناصر زراعتی، محمد علی سپانلو، حمید سمندریان و ضیاء موحد تشکیل می‌دادند. در کنار اینان نقاشان چون پرویز کلانتری، محمد ابراهیم فری، غلامحسین نامی، ژازه طباطبائی، کورش شیشه‌گران با اهداء تابلوهایی در این مراسم شرکت داشتند.

همبستگی با پناهجویان متحصن در ترکیه

تحصن ۱۲۸ پناهجوی گریخته از جهنم جمهوری اسلامی در برابر مقر حزب متحد سوسیالیست ترکیه، امروز دومین هفته خود را پشت سر می‌گذارد. اینان دسته‌ای از پناهجویان‌اند که تقاضای پناهندگی‌شان از طرف کمیساریای پناهندگی سازمان ملل در ترکیه رد شده، و با بسته شدن پرونده‌شان در انتظار دستگیری توسط پلیس ترکیه و تحویل داده شدن به ایران به سر می‌برند.

این پناهجویان با توسل به تحصن، خواهان متوجه کردن افکار عمومی و خطر زندان و حتی مرگ در صورت بازگشت به ایران، و فشار نیروهای انساندوست و مترقی و سازمانهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر برای جلوگیری از تحویل آنان توسط دولت ترکیه به ایران هستند.

ما ضمن محکوم کردن سیاست ضد دمکراتیک و غیرانسانی دولت ترکیه در اجرای قرارداد شرم‌آور مبادله‌ی مخالفان سیاسی و عقیدتی با رژیم آدمکش جمهوری اسلامی ایران، قویاً با پناهجویان متحصن در ترکیه ابراز همبستگی کرده و با اعلام نگرانی شدید از سرنوشت آنان در صورت بازگشت به ایران خواهان خوداری دولت ترکیه از عودت آنان و تضمین امنیت و حقوق انسانی‌شان توسط کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل هستیم.

حزب دموکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق - ایران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۶۵ مرداد ۷۴ - ۱۶ اوت ۹۵

اخبار کوتاه

تدابیر «امنیتی» رژیم

بر پایه گزارشهای رسیده، در پی عصیان زحمتکشان «اسلامشهر» در فروردین گذشته، علی محمد بشارتی وزیر کشور و علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم مورد سرزنش واقع شده‌اند، چرا که نتوانسته بودند این شورش را «پیش بینی» و بمقابله با آن اقدام کنند. برغم این تویخ‌های درونی، آنها همچنان پست وزارتشان را حفظ کرده‌اند، زیرا که برکناری آنها باعث آبروریزی بیشتری برای رژیم می‌شد. اما در این میان، عبدالله نوری، وزیر کشور پیشین، موقعیت بالاتری یافته است: او از این پس مسئول «هماهنگی» بین بشارتی، فلاحیان و دفتر خامنه‌ای، در زمینه مسائل امنیتی و به طور مشخص مسئول بخش «ارزیابی خطرات» امنیتی شده که بایستی شورشهای توده‌ای را «پیش‌بینی» و از تکرار آنها جلوگیری کند؛ قابل توجه است که یکی از انتقادهای شدید به عملکرد خود عبدالله نوری - که حدود دو سال پیش در جریان دعوای جناحهای حکومتی کنار گذاشته شد - آن بود که نتوانسته بود شورش مردم مشهد را پیش‌بینی و خنثی کند.

محرومیت فرزند چهارم از دریافت کوپن

به نوزادانی که فرزند چهارم خانواده هستند و از تاریخ ۷۷/۲/۲۷ به بعد متولد شده‌اند، کوپن خواروبار و ارزاق عمومی تعلق نمی‌گیرد. این هم از جمله مقررات دور تازه‌ای از سیستم کوپنی و جیره‌بندی است که توسط رژیم اسلامی در ماههای اخیر پیاده شده و می‌شود. در دور پیشین جیره‌بندی که تا سال‌های ۶۸-۶۹ ادامه داشت، عکس این سیاست جاری بود و حتی انتخاب خانوار یا مادر «نمونه» بر اساس کثرت فرزندان آنها صورت می‌گرفت. سیاست جدید نیز، جدا از هر چیز دیگر، محرومیت مضاعفی است که بر خانواده‌های پرجمعیت و به ویژه خانوارهای زحمتکشان تحمیل می‌شود.

رکود صادرات غیرنفتی

بدنبال سیاست‌های جدید رژیم اسلامی در زمینه تثبیت نرخ ارز که پلیس

اطلاعاتی مسئول اجرای آن گشته، رکود صادرات غیرنفتی عارض شده است. دری نجف‌آبادی، رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس اسلامی در این باره اظهار داشته است: «اجرای طرح تثبیت نرخ ارز در عمل باعث وارد آمدن ضربه به بعضی کالاها و صادراتی مانند فرش شده» و افزوده است: «باید با اقدامهای حمایتی و تشویقی لازم ارزهای سرگردان (که رقم آنها چند میلیارد دلار ذکر شده) را به کشور بازگرداند»؛ بنابه گزارشهای موجود صادرکنندگان فرش حاضر به بازگرداندن ارز حاصل از صادرات و فروش آن به بانکهای دولتی به بهای دلاری معادل سیصد تومان نیستند. مقامات بانکی رژیم، در چاره‌جویی این مشکل، به صادرکنندگان فرش قول داده‌اند که بنحو استثنایی ارزهای حاصل از صادرات را به بهای هر دلار سیصد و نود تومان خریداری می‌کنند؛ این نیز به موفقیتی نائل نگشته است. از سوی دیگر سخن از وجود طوماری بامضای بیش از دو هزار نفر از تجار بازار به رفسنجانی می‌رود که طی آن امضاءکنندگان خواستار برداشتن کنترل‌های دولتی بر ارز گشته‌اند.

اسلامی کردن دانشگاهها

مقامات رژیم اسلامی، برای اسلامی کردن دانشگاهها، بدنیاال سیاستهای گزینش و تفتیش جاری در انتخاب دانشجو، تلاش دارند با گماردن «استاد» از میان «خودی»ها اقدام دیگری انجام دهند. اخیراً نهمین دوره آمادگی رزمندگان داوطلب تحصیلات تکمیلی برگزار شده که طی آن ۱۵۰۰ نفر داوطلب آزمون دوره کارشناسی ارشد شده‌اند. دکتر محمدرضا هاشمی گلپایگانی وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم اسلامی طی سخنانی در این باره خطاب به «رزمندگان» گفت: «امیدوارم شما عزیزان با حضور در دانشگاهها بعنوان کادر علمی بتوانند به اسلامی شدن دانشگاهها سرعت ببخشید» و افزود: «برای گزینش استاد در این انقلاب شرط و ضوابط آنرا امام راحل و رهبر معظم بارها تاکید کرده‌اند. استادی را که در سر کلاس درس ارزشهای دین و انقلاب را زیر سوال ببرد از دانشگاه طرد می‌کنیم حتی اگر بالاترین مدارج علمی را داشته باشد».

«سالی که نکوست»

نشریه سلام طی جوابیه‌ای به یکی از مقالات روزنامه کیهان، نوشته است: «سالی که نکوست از بهارش پیداست، دوره پنجم انتخابات مجلس مبارک شما و دوستانتان - ولی فقط اگر هیچ خیزی برای آن برداشته نشده لطفاً کاغذهایتان را سیاه نکنید که چرا کنار می‌نشیند» البته با اصلاحاتی که مجلس کنونی رژیم در قانون انتخابات قبلی شورای نگهبان صلاحیت بسیاری از کاندیداهای این جریان را که مدتها اکثریت مجلس رژیم را تشکیل می‌داد، رد کرد.

آتش‌سوزی در کتابفروشی «مرغ آمین»

کتابفروشی شبانه‌روزی «مرغ آمین» در ۳۱ مرداد ماه شبانگاه، مورد هجوم چماق بدستان حزب‌اللهی قرار گرفت و به آتش کشیده شد و کتابسوزان دوران انگیزسیون قرن وسطی را یکبار دیگر در خاطرها زنده ساخت. بنابه اطلاعات منتشره، گروهی که خود را مامورین سازمان اماکن معروفی می‌کنند لحظاتی قبل از آتش‌سوزی به کتابفروشی مراجعه و فروشنده را همراه خود می‌برند. اخیراً انتشاراتی «مرغ آمین» رمانی بنام «خدایان دوشنبه‌ها می‌خندند» از نویسندگانی بنام محمدرضا خوش‌بین و با مجوز وزارت ارشاد منتشر ساخته است. این رمان خشم و کین حزب‌اللهی‌های روزنامه‌های رژیم را برانگیخته و نوشته‌های اهانت‌بار و تحریک‌آمیزی را در پی داشته است. از سوی دیگر صاحب انتشاراتی، از طریق تلفن مورد تهدید قرار گرفته است.

بدنبال این رویداد، جنتی طی نماز جمعه تهران، از اقدام کتابسوزی اراذل و اوباش اسلامی دفاع و آنرا از مصادیق وصیت‌نامه خمینی خواند. مهاجرانی در روزنامه اطلاعات از آتش‌زدن این کتابفروشی انتقاد بعمل آورد. روزنامه «سلام» نیز اقدام حمله به کتابفروشی را «خلاف قانون شرع» نامید. روزنامه کیهان که به ابزار بیان این حزب‌اللهی‌ها تبدیل گشته نوشته است: «اگر حزب‌الله چنین عملی را مرتکب شده باشد این عمل با اعدام سلمان رشدی در خارج از مرزها چه تفاوتی دارد؟ نه تنها این یک عمل

غیرقانونی نیست بلکه عین فرمان وصیت حضرت امام است»؛ روزنامه کیهان اضافه کرده که حزب الله باید «باوه‌های بریاد رفته‌ای که بعضی از مطبوعات سر داده‌اند در نطفه خفه کنند».

پرونده‌سازی علیه رضا براهنی

در پی روند تشدید فشار بر نویسندگان و هنرمندان مستقل، اخیراً کیهان با درج نامه‌ای سرگشاده بامضای رمز «بسیجیان و مومنان استان یزد»، خطاب به میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، علیه رضا براهنی اتهاماتی ردیف کرده است. رضا براهنی طی جوابیه‌ای به کیهان اتهامات وارده را تکذیب و نوشته است:

«۱- اینجانب تاکنون هیچگونه سرمایه‌گذاری در جهت شرکت در امر انتشاراتی با هیچ ناشری نکرده‌ام و شریک هیچکدام از ناشران محترم کشور نیستم و مطلب مندرج در آن روزنامه برخلاف واقعی است.

۲- اینجانب تاکنون رمانی چاپ نکرده‌ام که به «دفاع مقدس» به «بسیجیان و شهیدان»، و «انحرافهای جنسی» مربوط باشد.

۳- اگر عرض از «غائله آذربایجان» حوادث سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ باشد اینجانب در آن سالها یازده ساله بودم و در آن سن نمی‌توانسته‌ام اظهاراتی کرده باشم چنان‌فتنه‌انگیز که در صفحات زلال تاریخ به ثبت رسیده باشد. این بهتان نیز خلاف واقع است».

روزنامه کیهان در پاسخ این توضیحات بی‌شرمانه، ادعاهای عناصر معلوم‌الحال با امضای رمز «بسیجیان و مومنان استان یزد» را با اسناد آرشو مطبوعات و اسناد لانه جاسوسی مستند می‌نماید. کیهان اتهام «اظهارات فتنه‌برانگیز در غائله آذربایجان» که در نامه «مومنان یزدی» علیه براهنی آورده شده، اشاره به حمایت ایشان از تجزیه طلبی تحت عنوان فریبنده «خودمختاری برای خلقهای ایران» در سالهای اولیه پیروزی انقلاب اسلامی دانسته است.

چشم انداز تحولات سیاسی در ایران و

«رهنمودهای» منصور حکمت

چشم انداز تحولات سیاسی در ایران، همواره در مرکز توجه نیروهای سیاسی قرار داشته و ارزیابیهای گوناگون در این باره ارائه شده است و می شود. احتمال بروز جنگ داخلی در ایران بعبارتی «لبنانیزه» شدن ایران، چشم اندازی است که خطر آن از جانب بخش قابل توجهی از نیروهای اپوزیسیون مورد تاکید قرار می گیرد.

پس از مرگ خمینی و رئیس جمهور شدن رفسنجانی بخشی از نیروهای اپوزیسیون چشم امید به اقدامات رفسنجانی بسته بودند و گمان می بردند از طریق اقدامات این جناح راه باصطلاح «اصلاحات» در ایران از طریق بالا هموار خواهد گشت، اما این توهمات بسرعت نقش بر آب شد و وضعیت امروزه بگونه ایست که حتی سازشکارترین نیروها نیز جرئت نمی کنند از امکان «اصلاحات» از بالا سخن به میان آورند و این در شرایطی که مرتجعین حاکم از مهار نمودن بحران اقتصادی و سیاسی ناتوان و درمانده اند، بحران مدام حدت و شدت می یابد، نارضایتی مردم بطور روزافزونی گسترش می یابد و گاه بصورت شورش های خودانگیخته نظیر قزوین و اسلام شهر شعله برمی کشد، در برابر رژیم آلترناتیو دمکراتیک قدرتمندی شکل نگرفته است و در طیف اپوزیسیون رژیم، نیروهایی با منافع و سیاستهای متضاد صف آرای می گردند و وزن نیروهای ضد دمکراتیک و انحصارطلب سنگین است، زمینه های عینی را برای طرح خطر جنگ داخلی فراهم کرده است.

چند مدتی است که خطر بروز جنگ داخلی در ایران در تبلیغ و ترویج نیروهایی مختلف جایگاه مهمی را اشغال کرده است. جناحهایی از لیبرالها با تاکید بر چینی خطرری قصد دارند توده های مردم را از دست زدن به مبارزه و اقدامات رادیکال علیه رژیم برحذر دارند. بخش هایی از رفرمیست ها با دادن چنین هشدارهایی میخواهند سیاست سازش با مرتجعین و طرح «آشتی ملی» خود را مقبول جلوه دهند و غیره. در این میان منصور حکمت در زمره آخرین کسانی است که خطر بروز جنگی داخلی را درک کرده است منتها نکته جالب توجه اینست که وی می خواهد طرح چنین احتمالی را تحت عنوان پرطمطراق «سناریوی سیاه» بعنوان کشفی نوین و بحثی جدید به دیگران عرضه کند. بحثی که از نظر دفتر سیاسی «حزب کمونیست کارگری»، «با استقبال زیاد مردم و توجه و عکس العمل جدی نیروهای سیاسی مختلف مواجه شده است.

مساله مهم اما این نیست که رهبران این «حزب» تلاش می کنند، خطر بروز جنگ داخلی در ایران را بعنوان کشفی نوین عرضه نمایند، مساله گرهی و اصلی، نتیجه گیری آنان از این تحلیل و ارزیابی و سیاست و خط مشی است که پیشنهاد می کنند. که به تاملی کوتاه حول آن در اینجا بسنده می شود.

ارزیابی از نیروهای اپوزیسیون

در سیستم تحلیلی رهبران حزب از جمله منصور حکمت، در طیف پراکنده و گسترده اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی، بجز حزب کمونیست کارگری که گویا نماینده پرولتاریای ایران می باشد، هیچ نیروی دمکرات یا انقلابی یافت نمی شود تمامی نیروهای دیگر به نحوی از انحاء نمایندگان جناحهای مختلف بورژوازی ایران بشمار می آیند. این سیستم تحلیلی البته چیز تازه ای نیست و سالهاست که با آن آشنا هستیم. هر چند اساس این نحوه برخورد عوض نشده است با این وجود تغییراتی در ارزیابی از نیروها بچشم می خورد که بویژه در رابطه با

نیروهای سیاسی کرد بارز است. در گذشته و هنگام تئوریزه کردن جنگ بین حزب دموکرات کردستان ایران و کومله، از نظر این رهبران، حزب دمکرات حزبی جنگ طلب بود و نیروی اصلی بشمار نمی رفت و قدرت گیری کومله بمثابه نیروهای کمونیستی و اصلی و هراس «بورژوازی» کرد از قدرت گیری «پرولتاریا»، منشاء این جنگ قلمداد می شد. امروزه از نظر منصور حکمت «حزب دمکرات، بعنوان جریان اصلی در جنبش ملی کردستان، ناسیونالیست افراطی و قوم پرست غلیظی نیست و یک سنت قوی مبارزه سیاسی دارد»، در عوض کومله که در گذشته نماینده پرولتاریای کردستان بشمار می آمد پس از جدائی این رهبران موقعیت و ماهیت اش عوض شده است و «در مورد کومله جدید مساله مبهم است چرا که هنوز مشخصات سیاسی و فکری و ابعاد و وزنه پراتیکی این جریان بدرستی تعریف نشده و قابل پیش بینی نیست»، این تغییر در ارزیابی تا آنجا که به حزب دمکرات مربوط می شود تغییری مثبت می باشد ولی جا دارد که این رهبران به ارزیابیهای گذشته خود انتقاد نموده و دلایل این تغییرات را روشن کنند. در تابلوی سیاهی که منصور از نیروهای اپوزیسیون ترسیم می کند، «حزب کمونیست کارگری» نه تنها در عرصه مبارزه برای سوسیالیسم بلکه در زمینه مبارزه برای دمکراسی نیز یکه و تنها می ماند، در سناریوهای سیاه و سفیدی که منصور حکمت برای آینده ایران می نویسد، سناریوی سیاه مملو از بازیگران و پرسوناژهای متعدد است ولی در صحنه سناریو سفید، حزب کمونیست کارگری، هم کارگران است و هم تنها بازیگر و پرسوناژ، و سایر نیروها در حاشیه قرار می گیرند و تبدیل به تماشاگرانی می شوند که در بهترین حالت برای این حزب باید هورا بکشند. حال آنکه چنین ارزیابی ای کاملاً ذهنیگرانه و غیرعینی است.

نه سلطنت طلبان تنها نیروی هستند که «بطور واقعی وزنه ای خواهند بود» و نه وزن و تاثیر نیروهای دمکرات، انقلابی و چپ، در تحولات آتی حاشیه ای خواهند بود. تا آنجا که به طیف نیروهای مترقی و انقلابی و دمکراتیک برمی گیرد واقعیت اینستکه وزن و تاثیرات آنها به مراتب سنگینی تر از حزب کمونیست کارگری است و حزب کمونیست کارگری در زمره نیروهایی است که کمترین نقش و تاثیرات را در شرایط کنونی دارد. اگر در گذشته پس از وحدت گروه سه پند با کومله، حزب کمونیست ایران بیرکت مبارزات گذشته و نقش کومله در جنبش ملی خلق کرد، جایگاه معینی در جنبش ملی خلق کرد داشت، پس از جدائی و تشکیل «حزب کمونیست کارگری»، این حزب حتی در جنبش ملی خلق کرد نیز وزن چندانی ندارد تا چه رسد به سراسر ایران.

این ارزیابی غیر واقع بینانه و ذهنی از نقش و وزن نیروهای اپوزیسیون در نتیجه گیریها و رهنمودهای منصور حکمت برای «چه باید کرد» مستقیماً تاثیر می گذارد.

راه مقابله با خطر جنگ داخلی

خطر بروز جنگ داخلی، همانگونه که اشاره شد، خطری است که از جانب اغلب نیروهای اپوزیسیون مورد تاکید قرار می گیرد. ولی راه مقابله با این خطر گاه کاملاً متضاد می باشد. در اینجا فرصت بررسی تک تک راههای پیشنهاد شده در این باره نیست ولی منصور حکمت و بدنبال وی دفتر سیاسی «حزب کمونیست کارگری» کدام راه را پیشنهاد

می‌کند؟ منصور حکمت می‌گوید:

«مهمترین جنبه علمی این بحث ما نفس اعلام این واقعیت است که ما این احتمال را می‌بینیم... نکته دوم، بردن این آگاهی به میان مردم و هوشیار کردن آنها نسبت به چنین مسیری است.» نفس اعلام این خطر از جانب حزب هر چند با تاخیر بسیار زیاد نسبت به سایر نیروها صورت می‌گیرد بخودی خود، مثبت است ولی علاوه بر آن چه اقدامات معینی باید صورت بگیرد و چه سیاستهایی باید اتخاذ گردد؟

جوهر اقدامات و سیاست‌های پیشنهادی منصور حکمت و دفتر سیاسی حزب عبارتست از تلاش برای تقویت حزب و «جلب بیشترین تعداد مردم برای پیوستن به حزب» و در کنار آن «فشار بر سایر نیروهای اپوزیسیون و افشاگری از جریاناتی که به سناریوی سیاه تعلق دارند».

تا آنجا که به تقویت حزب برمی‌گردد، طبیعی است که هر نیروی سیاسی در وهله نخست تلاش می‌کند خود را تقویت نماید و بیشترین مردم را برای پیوستن بخود جلب نماید و انتظاری بجز این از هیچ نیروی سیاسی نمی‌توان داشت، ولی اینکه تقویت حزب کمونیست کارگری عنصر اصلی یا عنصر مهمی در جلوگیری از جنگ داخلی در ایران می‌باشد، جای تامل بسیار است. ما همگی خاطره تلخ جنگ حزب دمکرات کردستان و کومله را بیاد داریم و می‌دانیم که سیاستهای آنارشیستی و قدرت‌طلبانه کومله که این رهبران از جمله مسئولیت‌توریزه کردن و هدایتش را داشتند، چه نقشی در بروز این جنگ داشته است. در آن دوره و در حالیکه جنبش خلق کرد زیر سرکوب و تهاجم شدید رژیم جمهوری اسلامی قرار داشت، جلب نیروهای کرد «که شاخه‌های تمدن‌تر و از نظر سیاسی بسیار پخته‌تری را تشکیل می‌دهند» به یک راه‌حل سیاسی بچه دلیلی ممکن نگردید؟ و مسئولیت این رهبران در آن رابطه چه بوده است و در آینده که اوضاع بلبشونی سراسر ایران را فرا بگیرد چگونه و از چه طریقی ممکن خواهد شد موضوعی است که این رهبران باید آن را روشن نمایند، واقعیت اینست که اگر حزب کمونیست کارگری از سیاستهای گذشته بطور جدی انتقاد نموده و تغییری جدی در آن بعمل نیاورند، قدرت‌گیری احتمالی حزب (هر چند که احتمال آن بسیار ضعیف است) خود می‌تواند به بروز درگیریهایی نوینی دامن بزند. بهمین دلیل برخلاف ادعای منصور حکمت که می‌گوید «در تحلیل نهایی تنها تضمینی که برای اجتناب از سناریوی سیاه وجود دارد، تنها چیزی که ما اینجا می‌توانیم صد در صد بعنوان ابزار کار به آن تکیه کنیم، پراتیک حزب کمونیست کارگری است». باید اذعان نمود که چنین نیست، نه فقط به این دلیل که حزب کمونیست کارگری در تناسب نیروهای سیاسی بسیار ضعیف می‌باشد و شانس چندانی برای تبدیل شدن به نیروی قدرتمند و موثری را ندارد بلکه علاوه بر آن به این دلیل که سیاستهای خود محورینانه، قدرت‌طلبانه و آنارشیستی آن به سهم خود در گذشته زمینه‌ساز جنگ در کردستان ایران بوده است و در آینده نیز بشرط آنکه بطور جدی تغییر پیدا نکند می‌تواند به بروز و درگیریهایی نوینی یاری رساند.

جنبه دیگر و البته در تحلیل نهایی فرعی سیاست پیشنهادی منصور حکمت به روش برخورد به نیروهای اپوزیسیون مربوط می‌شود. منصور حکمت در این باره می‌گوید:

«تا آنجا که به سایر نیروهای اپوزیسیون برمی‌گردد بنظر من می‌شود و باید کاری کرد که بخش وسیعتری از این جریانات اولاً علناً وجود این مخاطره را به رسمیت بشناسند و ثانیاً رسماً به حداقلی از اصول سیاسی و عملی در راستای اجتناب از سناریوی سیاه و یا ختم آن متعهد شوند». تا آنجا که به رسمیت شناختن این مخاطره همانطور که اشاره شد لازم نیست حزب زحمتی بخود بدهد، اغلب نیروها قبل از حزب آنرا «برسمیت» شناخته‌اند. از این گذشته این «حداقل اصول سیاسی و عملی»

که سایر نیروها باید به آن متعهد شوند چیست؟ هنوز معلوم نیست. آیا تعهد به چنین اصولی (که معلوم نیست چیست) بمعنای اتحاد عمل یا ائتلاف یا جبهه‌ای از جریانات مختلف خواهد بود؟ خیر پاسخ منفی است. «بهرحال بحث تعهد به اصول مشترک برای اجتناب از سناریوی سیاه ربطی به ائتلاف و جبهه ندارد. این حتی حاکی از توافق دو جانبه و یا چند جانبه میان تعهدکنندگان و یا امضاءکنندگان چنین بیانیه نیست». آیا چنین تعهدی تضمینی بوجود می‌آورد؟ بهیچوجه خود منصور حکمت می‌گوید: «صد البته من این توهم را ندارم که چنین تعهدی روی کاغذ بخودی خود حرکت این جریانات را در صحنه سیاسی مشروط می‌کند و یا تضمینی در برابر خارج زدن آنها خواهد بود». پس این تعهد بچه دردی می‌خورد؟ به این درد که در آینده بتوان از این نیروها افشاگری کرد. اما این افشاگری (چنانچه برای شناساندن ماهیت نیروهای مختلف بمردم به آن نیاز داشته باشیم)، زمانی کاربرد خواهد داشت که این نیروها در عمل «خارج بزنند» و این در واقعیت امر در وضعیتی است که جنگ داخلی یا شروع شده است و یا در حال شروع است. بدین ترتیب می‌بینیم که این قبیل «تعهد»ها و این سیاست پیشنهادی اساساً نمی‌تواند سیاستی جدی در راستای جلوگیری از جنگ داخلی و برطرف کردن این خطر بشمار آید. علاوه بر این باید در نظر گرفت گاه این قبیل «تعهدات» می‌تواند توهم آفرین نیز باشد. روند انقلاب بهمین را فراموش نکرده‌ایم و بخاطر داریم که خمینی برای فریب توده‌های مردم چنین تعهداتی را اعلام می‌کرد و بارها و بارها و تاکید می‌کرد که در «جمهوری اسلامی» همه حتی کمونیستها آزاد خواهند بود و در عمل دیدیم که چنین «تعهداتی» جز حربه‌ای برای عوامفریبی نبود.

یک سیاست جدی در رابطه با جلوگیری از خطر جنگ داخلی، باید بتواند تضمین‌های لازم در چشم‌انداز تحولات سیاسی را فراهم آورد. این چیزی بمراتب فراتر از تعهدات خشک و خالی روی کاغذ را می‌طلبد. بجای آنکه در فکر افشاء نیروها پس از بروز فاجعه بود باید برای جلوگیری از فاجعه اندیشید و در این راستا عمل کرد.

کمونیستها در این رابطه وظائف خطیری بر دوش دارند. متمرکز کردن تلاش برای سازماندهی جنبش کارگری برای آنکه طبقه کارگر بتواند بمقابله نیروی متشکل و آگاهی در تحولات آتی شرکت کرده و مهر خود را در بر آن بکوبد، اصلی‌ترین وظیفه کمونیستها را تشکیل می‌دهد. در این راستا تلاش برای متحد کردن نیروهای چپ انقلابی، و گسترش همکاری‌های دوجانبه و چند جانبه بین آنها از اهمیت بسیاری برخوردار است. پابهای پیشبرد این وظیفه اصلی تلاش برای سازماندهی مبارزات عمومی توده‌ها و رادیکالیزه کردن این مبارزات گسترش همکاریهای دوجانبه و چند جانبه با کلیه نیروهای دمکرات و انقلابی، جایگاه مهمی دارد. هر چند این همکاریها در شرایط کنونی نتواند به تشکیل یک ائتلاف پایدار یا یک جبهه منجر شود ولی تشکیل آن را در آینده فراهم‌تر خواهد کرد. شکل‌گیری یک قطب دمکراتیک به نوبه خود در رفع خطر جنگ داخلی نقش بسیار مهمی دارد.

اینها از جمله وظایفی است که بطور اجمالی می‌توان به آنها اشاره کرد ولی در رهنمودهای منصور حکمت و دفتر سیاسی حزب نشانی از آنها نیست. جوهر کلام آنان اینست که برای جلوگیری از خطر داخلی به حزب کمونیست کارگری ملحق شوید، مابقی جز پاره‌ای مانورهای سیاسی چیز دیگری نیست. از همین رو نیز تلاش آنان برای جلوگیری از خطر جنگ داخلی را نمی‌توان جدی گرفت و ادعای قرار دفتر سیاسی حزب مبنی بر اینکه «طرح بحث سناریوی سیاه و اهمیت تلاش برای مصون داشتن مردم ایران از چنین دورنمایی با استقبال زیاد مردم و توجه و عکس‌العمل جدی نیروهای سیاسی مختلف مواجه شده است» ادعایی بی‌پایه و طبل توخالی بیش نیست.

پاسخی به مقاله راه کارگر

«شیخا! تو چنین که می‌نمایی هستی؟»

اسلامی و پیروزی انقلابی دموکراتیک، فعالیت سوسیالیستی خویش را که از نقد آن نسبت به نظام سرمایه‌داری حاصل می‌شود پیگیری می‌نمایند. در راستای انجام تحولات انقلابی و دموکراتیک جامعه ما، در شرایط عدم وجود آلترناتیوی شایسته و مورد اعتماد، تلاش ما به‌مراه نیروهای دیگر اتحاد عمل در اشکال مختلف و بمنظور حضور سیاسی، فعالیت و تقویت حرکات توده‌های مردم و خلقهای تحت ستم می‌باشد. همکاری مشترک چهار جریان (حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان ما، سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)، سازمان راه کارگر) که چند سال از عمر آن می‌گذرد تاکنون موفقیت‌هایی را در این راستا کسب کرده است. اما دایره فعالیت این اتحاد و ترکیب نیروهای آن در قیاس با نیازهای واقعی فعالیت و نیروهای موجود هنوز جای توسعه و گسترش بسیاری دارد و کارهای بسیاری در این زمینه می‌توان و باید انجام داد. پر واضح است که به تناسب پاسخی که نیروهای انقلابی و دموکراتیک و ترقیخواه به نیازهای مبارزه ارائه دهند، حرکتی که این نیروها در راستای تحقق خواسته‌های دموکراتیک، آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه برانگیزند، در حد خود پیشروی جنبش را علیه رژیم دمدنش جمهوری اسلامی هموار، و خود به تقویت نیروهای این اتحاد و خود این اتحاد منجر می‌شود. سازمان ما با حضور خود در این اتحاد، ضمن پای‌بند دانستن خود به تقویت آن، اهداف دراز مدت تری را نیز جستجو می‌کند و اگر روزی ضرورت تشکیل جبهه‌ای دموکراتیک و انقلابی عینی شود، این اتحاد را از عناصر اصلی و اساسی آن می‌داند. گزارش مصوب پلنوم کمیته مرکزی سازمان ما، تقویت و توسعه این اتحاد را با اهمیت دانسته و طرحی در این راستا ارائه داده است. مبانی ۹ گانه ارائه شده نه برنامه جبهه و آلترناتیو، که تلاشی در ارتقاء اتحاد چهارگانه کنونی به اتحاد پایدار و منسجم و پیشنهادی برای توسعه نیروهای این اتحاد بر اساس یک دسته مطالبات سیاسی عاجل کنونی است. مبانی ۹ گانه اتحاد نیروهایی که برای سرنگونی رژیم اسلامی مبارزه می‌کنند و با سلطنت‌طلبان و دیگر رژیمهای توتالیتر مرزبندی دارند در مبارزه مشترک برای آزادیهای سیاسی و مدنی، حق تعیین سرنوشت خلقها، حمایت از خواستها و مطالبات کارگران، کارمندان و زحمتکشان و علیه سرکوب و شکنجه و ترور ضروری شناخته است. ما هر نیرویی که با چنین مبانی توافق و معتقد مبارزه در آن جهات باشد، متحد خود در مبارزات جاری دانسته و دست آنها را به گرمی می‌فشاریم. ایجاد اتحادی سیاسی و بزرگ از میان سازمانها، احزاب، گروهها، شخصیتها و فعالین در راستای خطوط

متمرکز کردن بحث حول پایه‌ای‌ترین مفاد مورد توافق اپوزیسیون دموکراتیک، سازماندهی یک اتحاد پایدار در میان این نیروها را جامعه عمل ببوشانیم.» واضح است که بین «ائتلاف بزرگ سیاسی» و «اتحاد پایدار» از یکسو و «ایجاد آلترناتیو»، «آلترناتیو جبهه ضد استبداد»، «آلترناتیو نویسان»، «اتحاد و آلترناتیو مورد نظر» و... که نشریه راه کارگر در موجه جلوه دادن نقد خود به گزارش پلنوم نسبت داده اختلاف وجود دارد و این اختلاف را اگر نادیده گیریم باید غرضی داشته باشیم. چنین تحریف غرض ورزانه‌ای در صفحات نشریه راه کارگر، آیا ناشی از بی‌تفاوتی و بی‌رقمی سیاسی است یا واقعاً راه کارگر به چنین شیوه‌هایی محتاج و نیازمند گشته است؟ انتقاد روشن و بی‌اغماض از خطاهای دیگران یک امر است که به تقویت جنبش کمونیستی میهن ما و وحدت آن خدمت می‌نماید، روشهای مذموم و مغایر با سوسیالیسم از آن جمله تحریف مواضع دیگران و مصادره بمقصود که هیچ تجانسی با انتقاد و بحث سیاسی ندارند امری است دیگر که جز به فاش ساختن کوتاه‌بینی فرقه‌ای به نتیجه‌ای نمی‌انجامند. البته بدیهی است فرقه‌گرایی علیرغم ادعاهای دور و دراز درباره «وظیفه مقدم اتحاد و تلاش برای مشکل کردن سوسیالیستها و کمونیستها» که روزبه در نوشته‌اش آورده، حتی از حفظ وحدت فرقه خود نیز ناتوان از آب در می‌آید. کوتاه‌بینی فرقه‌ای تند و تیز روزبه تا بدانجاست که خواننده مطلبش بی‌اختیار حیرت‌زده می‌ماند که این شادمانی باصطلاح از خطای متحد دیروزین ناشی از چیست؟ برد روزبه از اینکه سازمان ما بر فرمیم بغلط چه خواهد بود و چه حاصلی برای وحدت کمونیستها بهار می‌آورد؟ آیا او واقعاً رزمنده‌ای جدی برای وحدت کمونیستهای ایران در عین تنوعشان می‌باشد؟

اختلاف بر سر چیست؟

اغتشاش فکری و ویژگی نوشته راه کارگر بر علیه ماست. اینکه سازمان ما جایگزین رژیم اسلامی را حکومتی دموکراتیک و توده‌ای می‌شناسد که از منافع کارگران، زحمتکشان دفاع و مقابل سرمایه‌داران بزرگ قرار می‌گیرد، اینکه جامعه ما تشنه تحولات دموکراتیک و رادیکال اجتماعی و اقتصادی بسیاری است و بالاخره اینکه جامعه ایران بعد از طاعون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رژیم اسلامی تا سوسیالیسم راه درازی در پیش دارد و بنابراین «آلترناتیو کارگری - سوسیالیستی» را برای فردای سرنگونی جمهوری اسلامی بیشتر شوخی تلقی می‌کنیم از مواضع شناخته شده ما می‌باشند. سازمان ما ضمن تلاش برای سرنگونی جمهوری

نشریه راه کارگر ۱۲۸ (تیرماه ۱۳۷۴) طی نوشته‌ای با امضاء «روزبه» تحت عنوان «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران: آواز تازه!» گزارش سیاسی پلنوم کمیته مرکزی سازمان ما را «یک سند رفرم با فرمولبندی‌هایی برای گردآوردن نیروهای رفرم و طبقات میانی دانست که در آن حتی از دموکراسی رادیکال خبری نیست.» این نوشته که سراسر از بیانی موهن پوشیده است بین کمیته مرکزی ما و رفرمیستها دیواره نازکی از تفاوت قائل شده که «تنها منتظر وزش یک نسیم می‌باشد تا که بالکل فرو ریزد!» نشریه راه کارگر که گویی هنوز برای سرنگرفتن وحدت سه سازمان، که قریب دو سال از وقایعش می‌گذرد محتاج توجیه است می‌نویسد: «بدین ترتیب باید گفت ارزیابی کنفرانس عمومی سازمان ما از وجود اختلافات اصولی بین سازمان ما و دو سازمان دیگر که تا همین دیروز منکر آنها بودند، متأسفانه صحت خود را زودتر از آنچه گمان می‌رفت نشان داد.»

ایراد محوری مقاله نشریه راه کارگر به گزارش سیاسی پلنوم، آنست که در این گزارش راجع به وحدت کمونیستها، ضرورت انقلاب اجتماعی و... «تعارفاتی» شده ولی با یک «امای نفرین شده»، وحدت کمونیستها را رها و «پلنوم برای ایجاد آلترناتیو، یک پلاتفرم ۹ ماده‌ای» ارائه داده است. نویسنده ناسزاگویی راه کارگر این مبانی را «پلاتفرم چند خطی فوق ولرم» که در آن از «موادی چون مصادره سرمایه‌های بزرگ و یا شوراهای توده‌ای و یا تشکلهای دستگاههای خودگردان و غیره» خبری نیست، متعلق به چپی می‌داند که «سوسیالیسم پیشکش، حتی از دمکراسی انقلابی و رادیکال نیز می‌گریزد!». و البته ناسزاهای دیگر که ذکر آنان جز کسالت خواننده ثمری به بار نمی‌آورد. اینکه مواضع پلنوم به دو بخش، بخش «تعارفات» که مقاله راه کارگر آنها را قابل چشم‌پوشی می‌داند و بخش دیگر دسته‌بندی شوند و خود سرانه مواضع ما آن نیمه‌ای که نشریه راه کارگر می‌خواهد معرفی گردند، روشی مذموم و کار آنانی است که از رودروئی مستقیم هراس دارند. اما نقد نشریه راه کارگر از نیمه دست‌چین شده‌اش از مواضع پلنوم ما، مبتنی بر یک تحریف آشکار واقعیت می‌باشد. نویسنده راه کارگر در سراسر نوشته‌اش، ادعا کرده که مبانی ۹ ماده‌ای مصوبه پلنوم، مبانی برای «ایجاد آلترناتیو» بوده‌اند. در حالیکه گزارش پلنوم بصراحت بر ضرورت آلترناتیو (آری تنها ضرورت آن) تاکید می‌نماید و اعلام می‌دارد: «ما باید در عین تلاش برای وحدت درون‌چپ، فعالانه در مبارزه برای ایجاد یک ائتلاف بزرگ سیاسی جهت تقویت مبارزه مردم و دستیابی به حقوق پایه‌ای و دموکراتیک آنان شرکت نمائیم. ما می‌توانیم با

می‌سازد. مصوبات و عملکردی که اگر نویسنده نشریه راه کارگر می‌خواست، از چشم او پوشیده نمی‌ماند. باین وجود همانطوریکه در بالا گفته شد میانی نه گانه مصوب پلنوم ما بمنظور اتحاد عمل پایدار در مبارزات جاری علیه رژیم اسلامی ارائه گشته‌اند. طی چند سال گذشته اتحاد عمل علیه رژیم اسلامی و افساء جنایات و سرکوبگریهای رژیم نه مشروط به اعلام «انحلال دستگاههای سرکوب» بوده و نه معارض آن. امروز نیز ما، در برنامه عمل برای اتحادهای سیاسی یک گام عملی در افشای دستگاههای جهنمی رژیم را به صد برنامه و نقد برنامه از نوع نوشته‌های رفیق روزبه ترجیح می‌دهیم.

نکته آخر اینکه حداقل انتظاری که از نشریات و نویسندگان چپ می‌رود آن است که خود اختلافات را بفهمند و حرفهای واقعی و انتقادات بحق را بی‌محابا و البته بدون هو و جنجال ارائه کنند. اختلاف‌تراشی، دروغ‌گویی و عوامفریبی شایسته سوسیالیستها و انقلابیون راستین نیست.

می‌نمایم. نشریه راه کارگر بالاخره بعنوان حجت نهایی مدرکی علیه مصوبات پلنوم رو کرده که «آب پاکی بر تمامی امیدها و یا تردیدها ریخته و اینبار واقعاً خیال همه را راحت کرده است. در بند ۹ و پایانی آمده است «افشاء دستگاههای سرکوب» و از نظر نویسنده با ذکاوت و خیلی معرکه‌گیر راه کارگر این جایگزین «انحلال دستگاههای سرکوب» شده تا چه و چه و چه شود. سناریویی تکراری و نسخه‌ای که هزاران و هزار بار تکرار گشته است. رژیم اسلامی مانند تمامی قدرتهای سیاسی مستبد، ضد مردمی، استثمارگرانه و فاسد دستگاههای قهر و سرکوب و بوروکراسی، اداری، قضایی و ایدئولوژیک خود را برای حفظ حاکمیت و تسلط خود بر توده‌های مردم در اختیار دارد. دموکراسی و عدالت بدون در هم شکستن این سیستم و جایگزینی آن توسط ابزار قدرت دموکراتیک و مترقی مردم توهمی بیش نخواهد بود و سازمان ما بر این ضرورت معتقد و پایدار می‌باشد. مصوبات رسمی سازمان ما و پراتیک آن این امر را روشن

نامبرده در شرایط کنونی گامی مهم بجلو دانسته و برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم. کامیابی در این راه را نیز نه جانشین تلاش خود برای آلترناتیو انقلابی دموکراتیک مورد نظر خود می‌دانیم و نه مغایر آن.

راه کارگر که بر مبنای ذهنی‌گری خود، آلترناتیو کارگری سوسیالیستی را جایگزین رژیم اسلامی می‌داند، خود را با این تناقض روبرو می‌بیند که اتحاد امروزش - که بدلیل واقعیات جامعه ما نیروهای غیر سوسیالیست نیز در آن حضور می‌یابند - بدرت قدرت جایگزین مورد نظرش نمی‌خورد. متحدین امروز حداکثر تا پیروزی فردا به دشمنان هم مبدل می‌شوند. بهمین دلیل یکی از اختلافات ما با راه کارگر که در جریان بحثهای مربوط به جبهه (در زمان حیات زنده‌یاد دکتر قاسملو) بروز کرد، آن بود که راه کارگر خواستار «جبهه سرنگونی» بود و پای جبهه‌ای برای سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی نمی‌آمد. این درک راه کارگر خود را در برداشت آنها از همکاری چهار جریان نیز منعکس می‌کند و گسترش و چشم‌انداز دادن به آن را از وظایف خود نمی‌دانند و از این فراتر خود را پای بند به تقویت آن ندانسته و حضوری مصلحتی و موقتی در اتحاد چهارگانه را مقصود خود قرار داده‌اند. علاوه بر اینها درک فرقه‌ای راه کارگر طی سالهای گذشته همواره این سازمان را از نزدیک شدن به یک سیاست اصولی همکاری و ائتلاف بر اساس برنامه عمل مانع شده است و این سازمان در نوسان میان برنامه عمل و نیرو از دست بردن بعمل ناتوان مانده است. این اختلاف واقعی ما در زمینه جبهه و همکاری و ائتلاف می‌باشد. به جای طرح صریح این اختلاف، روزبه که دچار اغتشاش فکری است تلاش ما در اتحاد و همکاری با نیروهای دموکراتیک بموازات وظایفمان در عرصه وحدت کمونیستها را متضاد می‌یابد و می‌گوید: «حتی اگر در این جهان یک نفر کمونیست وجود داشته باشد، باز هم در وظیفه اصلی او یعنی ترویج و تبلیغ و سازماندهی سوسیالیستی هیچ گونه خللی نمی‌تواند وارد شود» او اما پیکار دموکراتیک که اتفاقاً در ایران راه انقلاب سوسیالیستی را می‌گشاید زیر عبارات به ظاهر رادیکال از قلم می‌اندازد. در جای دیگر روزبه مواضع اصولی ما یعنی اتحاد بر مبنای برنامه را بدون تأمل و تعمق و دست کم مراجعه‌ای به تجربه نوسانات سابق راه کارگر بین برنامه و نیرو در اتحاد عمل، مورد انتقاد و مصوبات پلنوم کمیته مرکزی را که گویا درب را برای ورود رفرمیستها باز گذاشته‌اند مورد شماتت قرار داده است. حال آنکه ما بسیار خرسند خواهیم شد که «رفرمیستها»، «سازشکاران» و... اتحاد بر پایه‌ای نظیر مواد نه گانه مصوب پلنوم و در راس آنها مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت خلقها را بپذیرند. ما این امر را علیرغم وامصیبتای این و آن، اقدامی بفتح جنبش مردم ایران می‌دانیم و از آن صمیمانه استقبال

زنده باد آزادی!

با شروع موج جدیدی از اعدام زندانیان سیاسی که خبر آن قبلاً به اطلاع خوانندگان نشریه رسید، تداوم مبارزات اعتراضی علیه سرکوب‌های اخیر و جنایات رژیم خود را در تظاهرات نیروهای اپوزیسیون در مقابل سفارتخانه های رژیم نشان داد. در روز ۲۲ ژوئیه به دعوت جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی ایران در شهر کلن تظاهراتی در مقابل سفارت رژیم در شهر بن برگزار کردند. این حرکت اعتراضی در دفاع از مبارزات بر حق توده‌ها و جنبش‌های اعتراضی در داخل کشور و در حمایت از زندانیان سیاسی توانست انعکاس دهنده مبارزه بخشی از نیروهای اپوزیسیون باشد.

در روز اول ژوئیه نیز تظاهرات مشابهی به دعوت کانن ایرانیان کلن - بن در مقابل سفارت رژیم انجام گرفت. در بخشی از قطعنامه این اقدام آمده است که:

ما ضمن محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی و افشاء هر چه گسترده‌تر جنایات آن حمایت خود را از خواسته‌های بر حق مردم ایران اعلام داشته و تأکید داریم که تنها راه دستیابی به آن مطالبات همانا تشدید مبارزه انقلابی توده‌ها تا سرنگونی حاکمیت این رژیم و استقرار حاکمیتی دموکراتیک متکی بر اراده اکثریت توده‌ها می‌باشد.

ما شرکت‌کنندگان در این اقدام اعتراضی ضمن محکوم نمودن نمایش‌های تلویزیونی و ادعای رژیم مبنی بر علنی کردن دادگاه پنجاه نفر از دستگیرشدگان شورش مردم اسلام‌شهر، خواهان آزادی بی‌قید و شرط آنها می‌باشیم. ما خواهان لغو اعدام فدایی خلق احمد اختری که محکومیت وی را رژیم اعلام داشته است می‌باشیم.

ما ضمن پشتیبانی از حرکت اعتراضی نویسندگان و هنرمندان داخل کشور، افشای هر چه گسترده‌تر رژیم را در دستور کار خود قرار داده‌ایم. ما از تمامی نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر، احزاب و سازمان‌های مترقی، سندیکاها و کنفدراسیون‌های کارگری آلمان خواستاریم که از طریق مذاخله موثر در منزوی ساختن هر چه بیشتر رژیم، تمام تلاش خود را انجام داده موجبات آزادی دستگیرشدگان تظاهرات مردم ایران و لغو احکام اعدام را فراهم سازند.

حمایت و همبستگی انی با مبارزات مردم ایران را گسترش داده و با تحت فشار قرار دادن دولت آلمان از مطالبات زحمتکشان ایران دفاع کنیم.



نگاهی به مصوبات کنگره اکثریت

گردش به راست کامل

چهارمین کنگره سازمان اکثریت در اواسط تابستان امسال برگزار شد. این کنگره در پی کنگره‌های گذشته، جهت حرکت این سازمان را به سمت «راست» تکمیل کرد. مصوبات کنگره‌های قبلی با ابهامات معینی، حداقل در برخی از مسائل، اکثریت را در وضعیت میانی قرار می‌داد. مسائلی از قبیل اعتقاد به ارزشهای سوسیالیستی (حداقل در حرف)، موضع در باره سلطنت‌طلبان و غیره. در این چهارچوب اما اینبار کنگره تصمیمات باصلاح روشن و صریح اتخاذ کرد. موضع میانی به کناری گذاشته شده و مواضع راست و سازشکارانه با صراحت و با اکثریت لازم به تصویب رسید. و سازمان اکثریت را هرچه بیشتر به جناح لیبرالها در صفوف اپوزیسیون نزدیک کرد.

اگرچه اسناد جا و بی‌جا از «چپ» و لزوم وحدت و همکاری بین «نیروهای چپ» سخن می‌گویند، اگرچه این کنگره را «کنگره بیژن جزنی» نامیدند و خود را دنبال کننده و ادامه‌دهندگان راه فدائیان از ابتدا تا کنون می‌دانند، ولی نه در جایی از این «چپ» تعریف مشخصی بدست داده‌اند، نه روشن کرده‌اند که از نظر آنها «نیروهای چپی» که لازم است باهم وحدت کنند، چه مولفه‌هایی دارند و چه کسانی هستند، و بالاخره اسناد و مصوبه کنگره هیچ سختی با «چپ»، حداقل در تعریف شناخته شده آن تا امروز، و با آرمانها و راه و روش «فداییان نخستین» ندارند.

اصرار سازمان اکثریت که در شکل خود را سازمان چپ و فدایی تعریف می‌کند، در حالیکه در محتوی هیچ تفاوتی با راست‌ترین لیبرال ندارد، ظاهراً بیش از آنکه بر واقعیت عینی استوار باشد، جنبه روانشناسانه برای نیرویی دارد که آخرین قدمها را در راه نزدیکی هر چه بیشتر به جریانهای لیبرالی برمی‌دارد.

اهداف سیاسی

بر طبق گزارش، «سند خط مشی سیاسی» که در کنگره سوم به تصویب اکثریت قابل قبول (۶۰ درصد نمایندگان کنگره) نرسیده بود، اینبار پس از بحث و گفتگو و اصلاحات لازم با ۶۳ درصد موافق، ۱۰ درصد مخالف و ۲۶ درصد ممتنع به تصویب رسید. اصلاحات انجام شده در جهت معتدل‌تر کردن این سند و صراحت بخشیدن به جهت حرکت این سازمان بود.

محورهای این سند چیست؟

۱- در تعریف، اکثریت خود را «سازمانی چپ مدافع و مروج دموکراسی، تجدد، پیشرفت، استقلال کشور و عدالت اجتماعی» معرفی می‌کند و هدف این سازمان را «فعالیت در خدمت زمینه‌سازی و پایه‌ریزی برنامه توسعه و اجرای تعاریف بالا می‌داند».

۲- در تعریف از جمهوری اسلامی: رژیم جمهوری اسلامی به دلیل خصلت استبدادی و فقهاتی آن... مانع اصلی تحقق دموکراسی تجدد، پیشرفت و عدالت اجتماعی است... با ادامه حاکمیت این رژیم دورنمایی برای تحقق اهداف فوق وجود ندارد... «مردم ایران برای رسیدن به این اهداف ناگزیر از پایان دادن به حاکمیت رژیم و استقرار حاکمیت متکی بر دموکراسی هستند».

و در این رهگذر هدف اکثریت «استقرار جمهوری پارلمانی مبتنی بر دموکراسی که شکل مناسب و ضرور نظام حکومتی برای ایران است».

همگان توافق دارند که جمهوری اسلامی مانع اصلی دموکراسی و رشد و ترقی جامعه ما است. همگان می‌پذیرند که با این رژیم دورنمایی بهتر وجود ندارد.

اختلاف بین نیروها و دقیقاً عاملی که امکان تفکیک بین آنها را بدست می‌دهد، چگونگی این «تغییر رژیم»، «وظایف ما در قبال این مهم» است.

اکثریت خواهان «استقرار جمهوری پارلمانی مبتنی بر دموکراسی» است. این جمله بسیار کلی است. به غیر از سلطنت‌طلبان (که آنها هم حداقل امروز، عوامفریبانه نوعی حکومت پارلمانی مشابه انگلستان یا هلند را پیشنهاد می‌کنند)، نیروهای اپوزیسیون غالباً خواهان استقرار یک جمهوری پارلمانی هستند. اما این همگان طیف وسیعی از لیبرالها و جمهوریخواهان را تا سوسیال دموکراتهای وطنی و رفرمیستها در برمی‌گیرد. و در کنار اینها نیروهای چپ که خواهان جمهوری پارلمانی وسیعتر میباشند که ضمن حضور احزاب سیاسی گوناگون، شوراهای تسوده ای، سندیکاها، انجمنهای صنفی و سایر اشکال خودگردانی توده ای نیز در اداره جامعه نقش تعیین کننده‌ای دارند. بدیهی است که این جریانات دارای برنامه و تاکتیکها و خط مشی سیاسی یکسان نیستند. بهمین اعتبار تنها گفتن اینکه ما خواهان یک جمهوری پارلمانی هستیم، چیزی را حل نمی‌کند که هیچ، امروز خیلی پیش پا افتاده است و تنها بدرد بحث کردن با برخی جناحهای

بسیار عقب مانده سلطنت طلب می‌خورد. برنامه و تاکتیکهای مبارزاتی است که روشن می‌کند یک سازمان در کجای طیف وسیع مخالفان رژیم قرار گرفته است.

برنامه

در سند کنگره، برنامه روشن و طبقه‌بندی شده‌ای ارائه نشده است. بلکه عمدتاً جملات کلی و تعاریف عام بجای برنامه روشن آمده است. این برنامه عام چیزی جدای از آنکه اکثریت در فرصتهای مختلف بیان می‌کند، نیست. مبارزه برای برقراری دموکراسی در ایران از طریق مبارزه با فرهنگ و واپس‌گرایانه و مستبدانه، جهل و خرافات، حمایت از برابری حقوق زن و مرد، مبارزه بر علیه فشار به پیروان سایر ادیان و جملاتی کلی از این دست. در کنار اینها، در مورد مسئله ملی، با ارائه یک فرمول‌بندی جدید، موضع خود را در مخالفت با حق دموکراتیک خلقها روشن کرده است. «ما برای رسیدن به ایرانی دموکراتیک و فدرال که در آن همه ملیتها و اقوام کشور، خود را عضو برابر حقوق میهن واحد بدانند، علیه هر شکلی از ستم ملی در کشور مبارزه می‌کنیم».

جمله بالا از یک سو بر شکل کشوری فدرال اشاره دارد و از سوی دیگر از خلقهای ایران می‌خواهد که خود را عضو یک میهن واحد بدانند. بدیگر سخن اکثریت صراحتاً «حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران» را از آنها سلب و از پیش تکلیف آنها را روشن کرده است و خلقهای ایران چه بخواهند و چه نخواهند، جزو ایران محسوب می‌شوند. از آنجا که شکل حکومتی فدرال به هیچوجه روشن نیست و تاکنون نیز حتی بحثی جدی پیرامون آن صورت نگرفته است، اینکه حقوق خلقهای ایران چگونه محترم شمرده می‌شوند، نامشخص است.

همچنین در صورتیکه خلقی از خلقهای ایران، بهر دلیلی خواهان جدائی باشد، آیا اکثریت ضمن مخالفت با این جدائی در مقابل آن تا سرحد جنگ مسلحانه می‌ایستد و یا فقط به نصیحت اکتفا می‌کند؟

این برنامه هیچ تمایزی با برنامه لیبرالها ندارد. کافی است نگاهی کوتاه به برنامه‌های لیبرالها بعنوان جریانات «بورژوائی» انداخته شود. برقراری دموکراسی، جمهوری پارلمانی، برابری حقوق زن و مرد، مبارزه با جهل و خرافات، تلاش در جهت مدیریت علمی کشور،... تماماً در برنامه و شعارهای سیاسی

بین‌المللی، زمینه را برای تشدید فعالیت نیروهای مخالف در داخل کشور فراهم کرده است.

۶- توازن قوا در حکومت به نفع جناح رسالت بهم خورده است. قبضه قوه مجریه توسط رسالت وضع کشور را بدتر می‌کند. این امر مورد مخالفت‌های جدی در درون حکومت است.

۷- روند تجزیه در بین نیروهای موسوم به خط امام بیشتر شده است. بخشی از این نیرو بر مواضع ارتجاعی خود باقی مانده‌اند و بخش دیگر به مواضع دمکراتیک تمایل پیدا کرده‌اند.

مبانی تحلیل ابزار را برای تعیین خطمشی سیاسی مصوب کنگره فراهم کرده است. اوضاع سیاسی بحرانی است برنامه‌های حکومت با شکست روبرو شده و اعتبار خود را از دست داده است. در جناح حکومت شکاف افتاده و از سوی دیگر توده‌ها خسته از ادامه و رشد بحران دست به اعتراض زده‌اند. بدلیل اختلافات درونی، حکومت قادر به برخورد منسجم برای سرکوب جنبش اعتراضی نیست. از سوی دیگر جناحی از حکومت معتدل‌تر شده و به سوی مواضع دمکراتیک تمایل پیدا کرده است.

بر اساس این سناریو تضمین شده، تمام زمینه‌ها برای تشدید فعالیت نیروهای مخالف آماده است.

نزدیکی نیروهای اپوزیسیون دمکرات و جمهوری‌خواه با یکدیگر و دراز کردن دست برای جناح معتدل درون حکومتی با حفظ روش مسالمت آمیز مبارزه و دوری از هرگونه اقدام تند، می‌تواند فشار را بر جناح ارتجاعی حکومت بدانجا برساند که مجبور به عقب‌نشینی و واگذاری قدرت شود.

سناریوی تنظیم شده، بخودی خود و بدون توجه به واقعیت‌های موجود، سناریوی بدی نیست. هر نیروی دمکرات و انساندوستی، یقیناً با خونریزی و کشتار و خشونت مخالف است. اگر تحول اجتماعی دمکراتیک و کنار رفتن حکومتی مستبد و جنایتکار می‌توانست بهمین راحتی و در مسالمت کامل صورت گیرد، یقیناً چپ انقلابی قبل از دیگران مبلغ آن می‌بود. ولی متأسفانه این سناریوهای زیبا، تنها از جانب نیروهای رفرمیست و راست که انقلاب را با سازش، تحول عمیق دمکراتیک را با جان‌نشینی مهره‌ها و دمکراسی واقعی را با دمکراسی نیم‌بند و مقطعی، تعویض کرده‌اند قابل ارائه است.

و علاوه بر همه اینها ویژگی‌های خاص حکومت اسلامی ایران، حتی این را هم ناممکن می‌سازد. به چه دلیل: بحران در کشور عمیق‌تر شده است، واقعیتی است انکارناپذیر. برنامه تعدیل اقتصادی شکست خورده است این نیز درست است و از ابتدا قابل پیش‌بینی بود. اتفاقاً برنامه تعدیل اقتصادی از جانب نیروی معتدل‌تر یعنی نیروی که بر طبق تحلیل اکثریت با مواضع ارتجاعی فاصله گرفته و به مواضع دمکراتیک تمایل پیدا کرده است، طرح شده بود. بی‌دلیل نبود که چهار سال قبل، با قدرت‌گیری این جناح در

بدینگونه شیوه مبارزه نیز روشن شد. مبارزه سیاسی با رژیم و وادار کردن آن به عقب‌نشینی و نهایتاً واگذاری مسالمت‌آمیز قدرت. این محور اصلی پراتیک اکثریت را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب شعار «سرنگونی» از برنامه حذف می‌شود. اکثریت دیگر خواهان «سرنگونی رژیم» نیست. چرا که در جریان «سرنگونی» مبارزه می‌تواند بسرعت رادیکال شود اشکال غیر مسالمت‌آمیز، مبارزه مسلحانه، شورش و غیره بخود گیرد. این احتمالی است که می‌تواند بوقوع بپیوندد. در قطعنامه پیرامون اوضاع سیاسی آمده است «در نتیجه تشدید بحران اقتصادی و تداوم استبداد سیاسی و فشارهای اجتماعی، اعتراضات مردم و جنبش کارگری از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده است... اشکال شورشی و انفجاری اعتراض مردم نتیجه خفقان و استبداد حاکم است که امکان اعتراض در اشکال مسالمت‌آمیز را از مردم سلب کرده است»

اما اکثریت در اینجا متوقف نمی‌شود. سازمانی که سرنگونی و حمایت از هرگونه اشکال مبارزه توده‌ها برای سرنگونی را از خطمشی سیاسی خود حذف کرده است، طبعاً نمی‌تواند اجازه دهد که چنین واقعه‌ای رخ دهد. پس «ما ضمن حمایت از اعتراضات توده‌ای، توجه مردم را به پیامدهای منفی حرکات تخریبی و بهره‌برداری رژیم حاکم و نیز گرایش‌های مستبد در اپوزیسیون جلب می‌کنیم».

به دیگر سخن، اگر جنبش مردم رادیکال شود. اگر مردم در نتیجه مقاومت رژیم به اشکال عالیتر مبارزه، مبارزه مسلحانه و تخریبی با رژیم دست زنند، اکثریت، این سازمان حامی توده‌ها سازمان ادامه‌دهنده راه فدائیان پیمان‌گزار، ناگزیر است در مقابل مردم بایستد و آنها را از این کار منع کند و یا در بهترین حالت گوشه‌ای بنشیند و تنها «سر به تاسف تکان دهد» و بقول بازرگان بگوید «باران می‌خواستیم سیل آمد»!!

مبانی تحلیلی

تحلیل اکثریت برای اتخاذ چنین خطمشی سیاسی چیست و بر چه عواملی استوار است. در ارزیابی از اوضاع سیاسی، اکثریت معتقد است که:

- ۱- بحران در کشور ما به مرحله خطرناکی رسیده است
- ۲- برنامه تعدیل اقتصادی شکست خورده است
- ۳- حکومت بر سیاست سرکوب و اختناق و تروریسم پای فشرده و از آزادی بیان و مطبوعات، و... جلوگیری می‌کند.
- ۴- در نتیجه تشدید بحران، اعتراضات توده‌ای رشد قابل توجهی کرده است
- ۵- حرکتهای اعتراضی، جنبش روشنگرانه سیاسی - فرهنگی، حدت بحران اقتصادی، اختلافات درون حکومت و فشارهای

لیبرالها و نمایندگان بورژوازی ایران حکم شده است، و در کنار آنها تاکید بر تمامیت ارضی ایران و «میهن واحد».

دمکراسی یک جمله زیبا تنها نیست و دمکرات بودن یک سرگرمی آخر هفته نیست. دموکراسی واقعی خود را در برنامه‌های دمکراتهای حقیقی نشان می‌دهد. نمی‌توان بطور دائم و بی‌وقت گفت «ما خواهان دمکراسی هستیم»، که «ما برای نهادی کردن دمکراسی در ایران مبارزه می‌کنیم» و در برنامه خود خلقهای ایران را از ابتدائی‌ترین حقوق یعنی حق تعیین سرنوشت خود محروم کرد، هیچ سخنی از اشکال خودگردانی توده‌ها، از سندیکا و اتحادیه و حقوق اولیه کارگران و زحمتکشان بیان نیاورد، از مبارزه برای رفع استثمار و ستم طبقاتی صحبت نکرد.

دمکراسی بدون عدالت اجتماعی دمکراسی نیم‌بندی است. هیچ نیرویی نمی‌تواند خود را مدافع دمکراسی معرفی کند بدون آنکه اعتقادی به پایه‌های واقعی آن، یعنی حضور گسترده توده‌ها از طریق اعمال واقعی قدرت خود، که عامل نهادی شدن دمکراسی و پایداری آن خواهد بود داشته باشد. چنین دمکراسی نیم‌بند، ظاهری و در نهایت دولت ناپایدار است. امروزه چنین دمکراسی در کشورهای ثروتمند، به قیمت چپاول، دزدی، سرکوب و کشتار کشورهای فقیر برقرار شده است. دولتهای بورژوازی حاکم در کشورهای ثروتمند، با چپاول ثروت و افزایش درجه استثمار در کشورهای فقیر، از شدت استثمار در کشورهای خود کاسته‌اند.

دمکراسی خواهی سند مصوبه کنگره اکثریت در بهترین حالت در حد چهارچوب دمکراسی موجود در کشورهای ثروتمند اروپائی است. دمکراسی بورژوائی، این آن چیزی است که رفرمیستهای نواندیش بدنبال آن هستند و بی‌جهت نیست که در آن صحبتی از سندیکا، اتحادیه، حق اعتصاب، بهبود شرایط زندگی و زحمتکشان از طریق کاهش استثمار و در نهایت از بین بردن آن، برسمیت شناختن حقوق خلقهای در تعیین سرنوشت خود نمی‌شود.

ابزار تحقق

اکثریت در مصوبه خود، اینبار بروشنی، ابهامات قبل را رفع کرده است. اکثریت برای پایان دادن به حاکمیت رژیم، «تحکیم رابطه با مردم، روشنگری، بسیج و سازماندهی توده‌ها تکیه می‌کنیم... معتقدیم مبارزه مردم و حضور متشکل آنها در نهادهای سیاسی، دمکراتیک، صنفی و محلی از ارکان مهم تحول دمکراتیک در جامعه است. ما با کاربست تروریسم در مبارزه سیاسی مخالفیم و می‌کوشیم مبارزه مردم در جهت تحولات دمکراتیک جامعه سمت گیرد و رژیم را به عقب‌نشینی هرچه بیشتر وادار سازد».

می‌نمایند که حکومت ارتجاعی ایران ظرفیتهای تحول دمکراتیک را از درون خود دارد، که می‌توان این ظرفیتهای را تقویت کرد و در همگامی با آن، جناح مرتجع را به کنار زده، اینکه کسب حقوق دمکراتیک از قبیل انتخابات آزاد حتی با حضور حکومت اسلامی امکان‌پذیر است.

چنین خطمشی که به مبارزه در بالا چشم دارد، ظرفیت مبارزاتی توده‌ها را به تحلیل برده، به طولانی‌تر کردن بقای حکومت مستبد ارتجاعی خدمت می‌کند.

«هشدار»

پناهندگان سیاسی مقیم هلند اخیراً نشریه‌ای به نام هشدار را منتشر ساخته‌اند که در آن سعی شده وضعیت پناهندگان و خطرانی که آنها را تهدید می‌سازد به اطلاع دیگران برسانند. در سرمقاله شماره اول نشریه که تیتراژ «هشدار» را نیز با خود همراه دارد می‌خوانیم:

«مدتهاست که دولت هلند در جهت اخراج پناهجویان ایرانی زمینه‌سازی می‌کند. نوامبر ۱۹۹۴ گزارشی از سوی وزارت خارجه به دادگستری هلند تسلیم گردید مبنی بر اینکه کلیه اقدامات مبارزان راه رهایی ایران با واکنش‌های نرم و سنجیده رژیم ضد بشری ملاحا روبرو می‌گردد. مثلاً اگر کسانی اقدام به بخش اعلامیه‌های غیر قانونی نمایند یا در جلسات سیاسی ضد رژیم، تظاهرات ضد دولتی، تبلیغ و... شرکت نمایند حداکثر به ۳ ماه زندان محکوم می‌شوند.

وزارت دادگستری هلند این گزارش را دستاویز اخراج پناهجویان ایرانی قرار داده است. قرار است که در روز ۲۱ سپتامبر دادگاه عالی هلند سرنوشت پناهندگان ایرانی را تعیین نماید».

همچنین اطلاعاتی نیز توسط نمایندگان پناهجویان انتشار یافته که در آن به عواقب گزارش وزارت خارجه هلند اشاره شده است. در بخش پایانی اطلاعاتی می‌خوانیم که:

«این جریان زندگی ما را در معرض خطر شکنجه و اعدام قرار داده است و ما جداً و عاجلاً درخواست می‌کنیم که هر چه در توان دارید برای نجات جان ما و توقف این سیاست مرگبار دولت هلند بر علیه ما بکار برید. برادران و خواهران! لطفاً هر چه در توان دارید برای متوقف ساختن آن انجام دهید و ما را تنها نگذارید. جان ما را نجات دهید».

عمده کردن «جنبش روشنگرانه سیاسی-فرهنگی» که ظاهراً اشاره به نامه ۸۵ تن از شخصیت‌های سیاسی و نامه نویسندگان و نامه‌های عناصر پراکنده جبهه ملی و نهضت آزادی دارد، از یکسو و از سوی دیگر تاکید بر مخالفت‌های درونی و تاکید بر حضور «طیفی از نیروهای مذهبی در جهت پذیرش دمکراسی و حاکمیت قانون و تعهد به آن» زمینه‌های لازم را برای طرح آلترناتیوی که محور آن اتحاد نیروها از بالا است، را می‌سازد.

سناریوی این آلترناتیو، نزدیکی، اتحاد عمل در نهایت تشکیل جبهه‌ای متشکل از نیروهای لیبرال از قبیل جمهوری خواهان ملی، نهضت آزادی، جبهه ملی، غیره، چپ‌های رفرمیست از قبیل اکثریت، حزب دمکراتیک، امثالهم و جناح‌هایی درون جمهوری اسلامی است. این ترکیب به اعتبار وزن سیاسی خود، سوار بر جنبش اعتراضی توده‌ها باب مذاکره را با جناح در قدرت برای تعویض حکومت باز می‌کنند.

علاوه بر این، بر طبق اسناد، آلترناتیو پیشنهادی می‌تواند و باید با سایر آلترناتیوها بر سر چگونگی گذار به حکومت بعدی بمذاکره بپردازد. بدین ترتیب راه برای مذاکره با سلطنت‌طلبان، جناح‌های درون جمهوری اسلامی که در چهارچوب آلترناتیو نمی‌گنجد و غیره باز می‌شود. بدین ترتیب سند مصوبه کنگره اخیر، این مسئله گرهی را که مدت‌ها در اکثریت مورد بحث بود و در اسناد رسمی باموضع میانی و نیم‌بند برخورد می‌شد، حل کرد و تاییدی چندین ساله «سلطنت» برای اکثریت شکست و از این پس مذاکره با سلطنت‌طلبان تحت عنوان «مذاکره با آلترناتیو» جنبه قانونی و رسمی می‌یابد.

موخره

مصوب کنگره اکثریت به روشنی نشان می‌دهد که تفکرات راست اکثریت بطور کامل بر این سازمان غلبه یافته است. تفکر راست خواهان کنار گذاشتن تمام جنبه‌های تفکر انقلابی چپ حتی حذف ارزشهای سوسیالیستی از برنامه و خطمشی، خواهان نزدیکی هر چه بیشتر به لیبرال‌ها در داخل و خارج کشور، نزدیکی هر چه ممکن با جناح‌های به ظاهر معتدل‌تر حکومت و در نهایت دستیابی به امکان فعالیت علنی زیر پرچم جمهوری اسلامی است.

اکثریت امروز ضمن پرهیز مردم از حرکت‌های انقلابی، خواهان آن است تا از طریق توافق در بالا و با کسب حمایت حکومت‌های خارجی بر جناح ارتجاعی فشار آورده و وی را وادار به کناره‌گیری و واگذاری قدرت کند.

چنین خطمشی سیاسی در ایران بسیار خطرناک است. این خطمشی ضمن کنترل و کاهش دادن ظرفیت انقلابی توده‌ها، نسبت به حکومت دست به توهم پراکنی می‌زند چنین

دستگاه اجرائی کشور، جناح راست اکثریت بر مبنای همین تحلیل، آماده مذاکره و گفتگو با رژیم شد. این جناح با شکست برنامه‌های خود، اعتبار سیاسی خود را نیز از دست داده است و برای حفظ خود، امروز ناگزیر است بیش از پیش به جناح ارتجاعی نزدیک شود.

اختلاف درون جناح‌های حکومتی واقعی است. ولی تمامی جناح‌ها در برخورد به حقوق اولیه توده‌ها، تحدید آزادیها و غیره یکدست هستند. در سرکوب جنبش‌های اعتراضی مردم هماهنگ هستند. در اقدامات تروریستی و کشتار مخالفان سیاسی در داخل و خارج کشور هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند. اگرچه این نیز واقعی است که جناح معتدل‌تر، برای جلب حمایت مردم بویژه تکنوکرات‌ها، رفرم‌های محدودی را در شیوه حکومت اسلامی کرده است. اما این رفرم‌ها و یا بهتر گفته شود، اغماض‌ها و چشم‌پوشی‌ها در مسائل جزئی و کوچک از قبیل شیوه لباس پوشیدن، برگزاری مراسم جشن و عروسی، اجرای برنامه‌های موسیقی و نهایتاً انتشار چند نشریه فرهنگی و اجتماعی، حکایت از یک اختلاف عمیق و ماهوی بین این جناح و جناح راست‌های مرتجع نمی‌کند. اختلاف درونی آنها، اختلاف بر سر قدرت، بر سر سهم شیر است. امید بستن به اختلافات درونی و اینکه می‌توان با جناح معتدل‌تر هماهنگ شد و ارتجاعیون را پس راند، اگر از سر ساده‌لوحی نباشد، خامی سیاسی و ندیدن واقعیت‌ها است.

حکومتی که از احکام متحجر قرون وسطائی برای اقدامات خود، توجیه می‌سازد، حکومتی که کوچکترین صدای مخالف را حتی در درون جناح‌های خود با شدت سرکوب می‌کند، حکومتی که بزور اسلحه و با برقرار فضای ترس، رعب و وحشت حکومت می‌کند، کجا حاضر است با سلام و صلوات و با خوبی و خوشی از قدرت کناره‌گیرد.

جنبش‌های اعتراضی مردم رشد کرده است. ولی این جنبش‌ها اولاً ناگهانی و انفجاری است و ثانیاً فاقد رهبری و استمرار است. فقدان آلترناتیو عملاً دست حکومت را در سرکوب خشن اعتراضات باز گذاشته است. تبلیغ مبارزه مسالمت‌آمیز و پرهیز داشتن مردم از اشکال مبارزه رادیکال‌تر، در حالیکه کوچکترین صدای اعتراض با گلوله پاسخ داده می‌شود، ارسال گوسفند به سلاخی است.

آلترناتیو

در «خطمشی سیاسی» و «تحلیل سیاسی» آلترناتیو ارائه شده عبارت است از: همکاری و اتحاد عمل‌های وسیع نیروهای چپ و ملی. این همکاری‌ها پایه‌های اتحاد جمهوری خواهان دمکرات را تشکیل می‌دهد که در شرائط فعلی، امکان آن ضعیف است.

اما آلترناتیو مطلوب اکثریت کدام است؟



یوگسلاوی

تشدید جنگ،

برای صلح؟

دولت آمریکا، بعد از سالها، اجتناب از حضور مستقیم در جنگ یوگسلاوی، طی ماههای اخیر مستقیماً در صدد بدست گرفتن ابتکار عمل در تعیین سرنوشت این جنگ است. از یک سو، طرح صلح جدیدی که نسخه‌ی اصلاح شده‌ی طرح قبلی «گروه ارتباط» است، از طرف معاون وزیر خارجه ایالات متحد با طرفین درگیر در میان گذاشته می‌شود و از طرف دیگر همزمان، اقدامات جدیدی چه مستقیم و چه غیرمستقیم، برای تغییر توازن نیرو در جنگ و ایجاد زمینه مناسب برای به کرسی نشاندن طرح صلح مذکور سازمان داده می‌شود.

تحرك اخیر دولت آمریکا، بر زمینه‌ی توافقاتی با متحدین غربی آن صورت گرفته است که بدنبال سقوط مناطق امن مسلمان‌نشین توسط صربها و ناتوانی سازمان ملل در حفظ آنها، حاصل شده است. حاصل این توافق، قبل از همه دادن چراغ سبز به کروات‌ها، برای تسخیر منطقه صرب‌نشین کراینا، بود که طی آن صدها هزار نفر از خانه و کاشانه‌ی خود کوچانده شدند و به خیل میلیونی آوارگان جنگ در یوگسلاوی افزوده شدند. اما پشتیبانی از کروات‌ها، در قبال صرب‌ها، اگر حضور نظامی غیر مستقیم در جنگ یوگسلاوی تلقی شود، با سپردن بخشی از اختیارات تصمیم‌گیری سازمان ملل به فرماندهان نظامی ناتو، و استقرار هر چند محدود نیروهای واکنش سریع متشکل از فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها در ساریوو، اما، نشان از امکان دخالت مستقیم اتحادیه نظامی تحت رهبری آمریکا، در حوادث مربوط به جنگ در یوگسلاوی داشت و ابعاد بمباران‌های گسترده‌ی اخیر ناتو، در بوسنی، نشان داد که طرح مذکور بیش از آن که یک اقدام موردی باشد، عملیات فکر شده و سازمان یافته‌ای علیه صرب‌هاست که به منظور تضعیف موقعیت آن‌ها در توازن داخلی جنگ در بوسنی، طرح‌ریزی شده است و هدف آن، وادار کردن رهبران صرب، به پذیرش طرح آمریکاست.

دولت دمکرات آمریکا، اگرچه دیر به صحنه‌ی جنگ بالکان قدم گذاشته است و از همان آغاز تلاش نموده است، این جنگ را بعنوان یک پدیده‌ی اروپایی، به خود اروپائیان و بخصوص متحدین خود در اروپا واگذار نماید و در بسیاری مقاطع و از همان آغاز، با سیاست‌های اروپا در قبال این جنگ چندان توافقی نداشته است، اما، اکنون زیر فشار اپوزیسیون قدرتمند داخلی، که در صدد است مسأله سیاست خارجی ضعیف دولت کلینتون را، بخصوص عدم قاطعیت در مورد مسأله یوگسلاوی را به پاشنه‌ی آشیل رئیس جمهور تبدیل کند، برای دستیابی به یک موفقیت سیاسی در سیاست خارجی، که تاکنون نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخابات آمریکا بازی کرده است، با

توسل به هر وسیله‌ای به جنگ در بالکان خاتمه دهد. سیاست جدید آمریکا، برای تحمیل هرچه وسیع‌تر شرایط صلح به صرب‌ها و طبعاً به طرف‌های دیگر جنگ است. به همین منظور نیز، دولت آمریکا، ناتو را به بزرگ‌ترین عملیات حیات خود در خاک اروپا، کشانده است و با توجه به تجربه‌ی جنگ خلیج فارس، به نابودی تدریجی مواضع استراتژیک نظامی صرب‌ها دست یازیده است و در صدد است تا تسلیم آنها به شرایط آمریکا که تحت عنوان شروط سازمان ملل و از طرف فرماندهان ناتو، دیکته می‌شود، به این کار ادامه دهد. اروپا بخصوص فرانسه و انگلیس که تاکنون، مانع انجام چنین اقدامات گسترده‌ای علیه صرب‌ها بودند، با شرکت کامل در عملیات ناتو و پشتیبانی از آن، در واقع بر سیاست جدید دولت آمریکا، در مورد بالکان، صحنه گذارده‌اند.

اگر چه صرب‌های بوسنی، در هفته اول بمباران‌ها، علیرغم تلفات و خسارات سنگین حاضر به پذیرش درخواست‌های ناتو، نشده‌اند، اما، پذیرش نمایندگی بلگراد بعنوان سخنگوی صرب‌ها، که مورد پذیرش رهبران صرب بوسنی نبوده است و نیز توافق اولیه وزرای خارجه‌ی سه‌گانه صرب و کروات و بوسنی، بر سر کلیات طرح صلح آمریکا، در ژنو، که قبل از همه پذیرش تقسیم بوسنی به نسبت ۴۹ برای صرب‌ها، و ۵۱ درصد برای مسلمان‌ها و کروات‌ها از جمله آن‌هاست، بسیاری از ناظران سیاسی را به تأثیرات سیاست نان و چماق آمریکا امیدوار ساخته است. اما، برخی دیگر در تأثیر واقعی «بمباران برای صلح» ناتو در حل تناقضات لاینحل جنگ در بوسنی تردید دارند. مسأله این جنگ بیش از آن که فقدان توازن بین نیروهای درگیر در جنگ باشد، یا جهش قدرت یکی بر دیگران، فقدان منطق دیالوگ بین همه طرف‌های درگیر است. تاکنون طرفین در یوگسلاوی، فقط به زبان اسلحه با هم سخن گفته‌اند، بر سر میز مذاکره، بارها گفتگو و توافق شده است اما، آنچه که حاصل نشده است، صلح است. طرح‌های مختلف برای حصول به آن هر کدام به نحوی با شکست مواجه شده‌اند و در شکست آنها، کمابیش همه‌ی طرفین درگیر نقش داشته‌اند ضمن آن که به ویژه در دوره اخیر نیروهای صرب بوسنی موانع بیشتری در راه رسیدن به یک توافق و برقراری صلح ایجاد کرده‌اند. دولت آمریکا، که با توجه به تجربه‌ی پنجسال گذشته، با قدرت نظامی وارد معرکه شده است که توأم با مذاکرات، ماشین نظامی ناتو را نیز بر بالای سر طرفین داشته باشد، بدین وسیله در جستجوی آن است، که تضمینی برای طرح صلح خود و در صورت لزوم وسیله‌ای برای دیکته کردن آن به طرفین در دسترس داشته باشد.

سیاست جدید آمریکا، علیرغم پشتیبانی غرب از

آن، مورد مخالفت شدید روسیه قرار گرفته است. دولت روسیه که در طرح آمریکا از روند مسائل مربوط به یوگسلاوی عملاً کنار گذاشته شده است و قادر به واکنش جدی در مقابل بیمان نظامی رقیب سابق، ناتو، نیست، با محکوم کردن اقدامات ناتو در بمباران صرب‌ها، آن را مغایر با تصمیمات سازمان ملل اعلام کرده است. یلتسین که تاکنون سکوت کرده بود، بدنبال عملیات ناتو علیه صرب‌ها، شخصاً یا به صحنه گذاشته، طرح همکاری برای صلح با ناتو را به زیر سوال برده، گسترش ناتو به شرق اروپا را، خطرناک و غیر قابل تحمل توصیف کرده است. بدنبال آن، دوما‌ی روسیه، طی مصوبه‌ای خواهان برکناری وزیر خارجه، کوزیروف، و نیز شکستن یک جانبه تحریم‌های سازمان ملل علیه بلگراد، شده است.

اگرچه بخشاً شدت و حدت موضع‌گیری دولت یلتسین در قبال عملیات ناتو در یوگسلاوی برای مصرف داخلی و به صرف تأثیرگذاری بر افکار عمومی در انتخابات آتی روسیه است، اما، در مجموعه نشاندهنده‌ی وجود نیروی بالقوه مهمی در روسیه علیه سیاست‌های غرب در جنگ بالکان است که در صورت وسعت‌گیری بحران بالکان، تأثیرات آن را بین‌المللی میکند.

واکنش ناتو و آمریکا، در قبال موضع روسیه، بسیار روشن است. ناتو مدعی است که عملیات نظامی در یوگسلاوی را بنابه خواست سازمان ملل انجام می‌دهد و کاملاً قانونی عمل می‌کند. پاسخ ناتو به روسیه، در واقع نشاندهنده قائل نشدن هیچ‌گونه نقشی به روسیه در تأثیرگذاری بر حوادث فعلی در یوگسلاوی است.

اما آیا سیاست جدید غرب، به رهبری آمریکا در یوگسلاوی قادر خواهد بود که صلح را به این منطقه برگرداند؟ آیا تشدید جنگ و شکستن توازن قوا از طریق دخالت مستقیم در جنگ، امکانات لازم برای وادار کردن طرفین را به پای‌بندی بر توافقات صلح ایجاد خواهد کرد یا نه؟ اینها سوالاتی است که آینده و زمان به آن‌ها پاسخ خواهد داد. اما آنچه که روشن است، خواست آمریکاست که از طریق اعمال زور به صرب‌ها در صدد تحمیل شرایط خود برای صلح به آنهاست و به نظر می‌رسد که بعد از تجربه‌ی موفق جنگ خلیج فارس این دومین بار است که آمریکا چنین استراتژی را در جهان تک قطبی دنبال می‌کند و موفقیت در پیشبرد این سیاست هر حاصلی در یوگسلاوی داشته باشد، در بهترین حالت خصومت موجود بین طرف‌های درگیر در جنگ را از بین نخواهد برد و منطقی نیز برای آن ندارد، بلکه یک صلح مسلح را به منطقه حاکم خواهد کرد و قبل از همه دست دولت آمریکا را در دخالت‌های قلدرمنشانه‌ی آن که یکبار در سومالی با شکست مواجه شده است، بازتر خواهد نمود.

جنگ سرد پایان یافته، اما از صلح خبری نیست، تنها در سال ۱۹۹۳، ۳۴ جنگ در سراسر آن بوقوع پیوسته است.

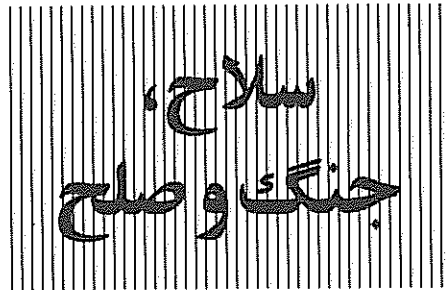
طبق قراردادهای مربوط به خلع سلاح قرار است که تا سال ۲۰۰۳ مقدار سلاح‌های استراتژیک به ۷/۳ کاهش یابد. حتی در صورت عملی شدن چنین قراردادهایی آنها همچنان خطرناکند در این میان معمولاً سلاحهای تاکتیکی اتمی فراموش شده و به حساب نمی‌آیند که تعداد آنها در سراسر جهان به ۴۰ هزار می‌رسد. بطور متوسط این سلاحها هر کدام دارای قدرت انفجاری برابر به تمام بمب‌های اتمی استفاده شده در هیروشیما است. علاوه بر کشورهای قدرتمند، اسرائیل و هندوستان نیز دارای چنین سلاحهایی می‌باشند پس خطر اتمی همچنان به قوت خود باقیست. شاید منظور از خلع سلاح اتمی آن است که جهان با وجود این سلاحهای بجای ۱۲ بار در آینده ۱۰ بار می‌تواند نابود شود. بطور مثال روسیه با سلاحهایش قادر است که به تنهایی ۳ تا ۴ بار جهان را نابود کند و همین مسئله باعث شد که با وجود اوضاع نابسامان اقتصادی فعلی‌اش او را همچنان بعنوان یک قدرت در آن مطرح می‌سازد.

زمان صلح

با تجربه و تحلیلی دلایل وقوع جنگ در یوگسلاوی و نقش آلمان در این میان اینطور به نظر می‌رسد که بعضی از نیروهای چپ معتقدند که آلمان و دیگر امپریالیست‌ها می‌خواهند به سالهای ۱۹۴۵ بازگردند و به تقسیم آن بین قدرت‌های بزرگ موجود دست بزنند. اما بجای خیال‌بافی‌های تاریخی بهتر است که ماهیت امپریالیسم شناخته و مورد بررسی قرار گیرد. قدرت‌های امپریالیستی خیلی وقت است که به این موضوع پی برده‌اند، حتی زودتر از مارکسیست‌لنینیست‌ها که سوسیالیسم مثل سرمایه‌داری در دراز مدت در یک کشور قادر به ادامه حیات نیست جنگ جدید بین امپریالیست‌ها در شرایط فعلی برای تقسیم نوین جهان در حال حاضر غیرممکن است. البته این بدان معنا نیست که سرمایه‌داری صلح‌جو شده است. برعکس، ابرقدرتها همچنان برای رسیدن به مقاصدشان از طریق نظامی وارد عمل می‌شوند. اگر منتعشان به خطر بیفتد دست به عملیات نظامی بر خرجی هم خواهند زد. بعنوان نمونه تسلط بر منابع نفتی در خاورمیانه، مسئله جنگ دوم خلیج (جنگ با عراق) ... آخرین عملیات مستقیم آنها بوده است. امپریالیست‌ها دست نشانده‌گانشان را در کشورهای مورد نظر تعیین و تقویت می‌کنند تا با حمله بر کشوری دیگر رژیم موجود در کشور مورد نظرشان را تضعیف نمایند. بعنوان مثال در جنگ میان عراق و ایران از عراق حمایت شده تا از جذب رژیم اسلامی کاسته و آنرا تضعیف کنند!! جنگ‌های دراز مدت داخلی در کشورهایی مانند افغانستان، آنگولا، موزامبیک و ... همگی در نتیجه مسلح کردن گروههای شورش از طرف ابرقدرت‌های نظامی بود. در این موارد و در آن دوره هدف بیشتر تضعیف کشورهای طرفدار شوروی بود.

از این مسئله همچنان در آینده نیز بعنوان یک وسیله در سیاست استفاده خواهد شد اما امروز این نوع جنگ‌ها کمتر شده‌اند، جنگ‌هایی که از طرف امپریالیست‌ها مستقیماً رهبری می‌گردند. بیشتر درگیری‌های موجود جنبه حرکت‌های رهایی‌بخش و استقلال طلبانه دارد (نمونه کردستان، پرو و فیلیپین) کشورهای قدرتمند خواستار آنند که از نظر اقتصادی بر آن تسلط داشته باشند و از هر بی‌ثباتی پرهیز

قدرت عظیم نظامی باقی مانده است. دلیل کاهش مخارج نظامی از سال ۱۹۸۳ نه به دلیل پائین آوردن تولید سلاح بلکه بخاطر کم کردن نیروهای نظامی حدود ۱۰۰ هزار نفر و مدرنیزه شدن سلاحها و تولید اسلحه‌های مدرن می‌باشد.



از آمار و ارقام می‌توان به آسانی به این واقعیت پی برد که جهت‌گیری امپریالیسم آلمان و سیاست میلیتاریستی آن هیچ تغییری نکرده است و این سیاست بر خلاف برخی از نیروهای چپ نه مانند سال ۱۹۴۵ بلکه در محدوده ناتو عمل می‌کند، حتی تصور برگشت آلمان به قدرت آن زمان نیاز به تغییر مرزها در شرق و تقسیم مجدد جهان نیاز به تغییرات عظیم نظامی و سلاح‌های نظامی اتمی بسیار پیشرفته و هزینه سرسام‌آوری دارد که فعلاً هیچ نشانه‌ای از این تمایل قدرت وجود ندارد. آلمان هم یک امپریالیسم در ناتو، باناتو و نه بر علیه آنست.

صدور اسلحه

اداره جنگ‌ها در مرحله اول بستگی به صدور اسلحه‌ای دارد که از طرف کشورهای صنعتی انجام می‌گیرد. بعد از پایان جنگ سرد دگرگونی اساسی در این رابطه به چشم می‌خورد. در فاصله سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ صدور تجهیزات نظامی در سراسر جهان از ۳۷/۶ به ۲۲ میلیارد دلار کاهش نشان می‌دهد که ۳۰٪ این کاهش در نتیجه فروپاشی پیمان ورشو بوده است. این فروپاشی باعث شده که صدور اسلحه بین کشورهای عضو پیمان و کشورهایی مانند عراق، افغانستان، کره شمالی و لیبی تقریباً قطع شود. علت دیگر این کاهش صدور تجهیزات نظامی انعقاد پیمان صلح با اسرائیل است. جز در موارد ذکر شده هیچ تغییر دیگری صورت پذیرفته است. در این رابطه نقش آلمان نسبت به دهه ۸۰ تغییر چشمگیری یافته است و آمارها نشان می‌دهند که هیچ نشانه‌ای از تغییر سیاست خارجی آلمان یا تمایل به پیش گرفتن سیاستی صلح‌آمیز دیده نمی‌شود.

خطر تهدید سلاح‌های اتمی که در اذهان عمومی نقش بسته است. این سلاحها همچنان دست نخورده باقی مانده‌اند و از بین نرفتن آنها خطر جدی برای آن بشمار می‌آید.

بخشی از سلاحهای متعلق به روسیه در پایگاه‌های نظامی آن کشور در کشورهای دیگر انبار شده و طبق روال بین‌المللی اگرچه باید این سلاحها تحت کنترل روسیه باشد ولی هیچ تضمینی در این رابطه وجود ندارد.

امروزه تهدید صلح جهانی نسبت به قبل از فروپاشی «سوسیالیسم موجود» شکل دیگری گرفته است. البته این بدان معنا نیست که درگیری‌های اجتماعی و جنگ طبقاتی و اشکال دیگری از مبارزه در آینده بوقوع نخواهد، پیوست اما حادث شدن آن در آینده نزدیک تقریباً محال است! برای بررسی دقیق این موضوع به آمارهای موسسه تحقیقاتی صلح سوئد استناد می‌شود. رقابت تسلیحاتی باعث صرف هزینه‌های هنگفت نظامی‌ای شدند که قبل از هر چیز باعث فروپاشی نظام شوروی و همچنین فشار زیادی به آمریکا و کشورهای دیگر گردید. در اواسط دهه هشتاد بود که با آرام‌تر شدن اوضاع، هزینه‌های از این دست نیز کمی کاهش پیدا نمود. نقطه اوج خرید و فروش سرسام‌آور تسلیحاتی در سال ۱۹۸۶ رقمی بالغ بر هزار میلیارد دلار بود که امروزه به مرز ۶۵۰ میلیارد دلار رسیده است و علت اصلی آن نیز فروپاشی پیمان ورشو می‌باشد. سهم پیمان ورشو در معادلات تسلیحاتی جهانی ۳۵٪ در مقابل ناتو که ۴۵٪ آن را به خود اختصاص می‌دهد بود. امروزه این رقم به حدود ۱۰٪ تنزل یافته است. بعد از دگرگونی کشورهای اروپای شرقی مخارج تسلیحاتی آنها بطور مثال در سال ۱۹۹۳ از ۳۳ میلیارد دلار به ۶ میلیارد دلار کاهش یافت. هزینه‌های تسلیحاتی روسیه که قبلاً ۲۰۰ میلیارد دلار بود به ۵۰ میلیارد دلار رسیده است. از این مبلغ در حال حاضر ۷۵٪ صرف هزینه نیروهای نظامی از جمله مخارج پرسنلی می‌شود که در مقایسه با گذشته که ۲۵٪ بوده سهم بیشتری پیدا کرده است. روند مدرنیزه کردن و صنایع نظامی و تولید سلاحهای جدید در حال حاضر متوقف گردیده است. بود نظامی روسیه حتی کفاف آن را نمی‌دهد که صنایع تسلیحاتی با تکنیک ساخت پایان دهه ۸۰ کیفیت تولید را حفظ نمایند. ولی با وجود این موقعیت هنوز، روسیه یک قدرت نظامی مطرح در جهان می‌باشد. اگرچه دیگر برای ناتو خطری به حساب نمی‌آید. حتی اگر اقتصاد روسیه تثبیت شود و پیشرفت نماید و پایه اقتصادی استواری برای تولید سلاحهای مدرن پیدا کند سالها طول خواهد کشید تا موقعیت قدیمی خود را بازیابد.

همچنین مخارج نظامی چین در سال ۱۹۹۳ مبلغی بالغ بر ۴۵ میلیارد دلار برآورد شده است. اما در این میان ناتو نه تنها خود را خلع سلاح نکرده بلکه موقعیت نظامی خود را تغییر داده است. گرچه بود نظامی ناتو نسبت به سال ۱۹۸۷ (بیشترین هزینه در آن سال) ۱۴٪ کاهش یافته ولی تقریباً ۵۰٪ کل مخارج نظامی در آن را یعنی بیشتر از هر زمان دیگری به خود اختصاص داده است.

مخارج نظامی آلمان که از نظر اقتصادی تقریباً قدرتمندترین کشور اروپایی است بطرز چشمگیری از فرانسه و انگلیس پایین‌تر است. در سال ۱۹۹۳، هزینه تسلیحاتی بالغ بر ۶۴ میلیارد مارک یعنی برابر با آنچه که در سال ۱۹۸۰ خرج شده بود محاسبه گردیده است. طبق طرحی که وزارت دفاع آلمان در سال ۱۹۹۴ داده است گفته شده که این مخارج در چند سال آینده نیز در همین سطح نگهداشته خواهد شد. با وجود آنکه آلمان از جانب هیچ کشوری مورد تهدید نظامی قرار ندارد همچنان یک

تضمین می‌کند بلکه اعمال قدرت در منطقه تعیین کننده می‌شود. بطور مثال در چین این امکان بوجود می‌آید که با کمک ناتو یا آلمان یک ضد قدرت در مقابل روسیه ایجاد گردد ولی این اقدام نه به نفع مردم آنجاست و نه در دراز مدت به نفع مردم اروپا، مسئله مهم در این میان نه تامین صلح و یا حقوق بشر بلکه تامین قدرت در منطقه می‌باشد.

مسابقه تسلیحاتی که سالها نفس‌ها را در سینه حبس کرده بود قبل از انحلال پیمان ورشو از بین رفته بود اما ابرقدرت‌ها همچنان مسلح باقی مانده‌اند و این نه به این دلیل است که این کشورها امنیت‌شان در خطر است بلکه بخاطر آنست که ثبات جهان را در خطر می‌بینند! تضادهای اجتماعی رد کشورهای عقب‌افتاده (جهان سوم) هر زمان می‌توانند منجر به درگیری‌های خطرناک شوند. وابستگی اقتصادی آنها به کشورهای صنعتی یک قانونمندی طبیعی نیست بلکه یک بازی شطرنج خطرناک است. وضعیت جهان نمی‌تواند در دراز مدت چنان بماند که فعلاً هست! نیروهای ضد امپریالیست و سوسیالیست‌های انقلابی و مبارزانشان دوباره رشد خواهند کرد و در مقابل جهان تا دندان مسلح و آماده، باقی خواهد ماند!

مخارج تسلیحاتی در سال ۱۹۹۳ به میلیارد دلار

(قیمت دلار براساس سال ۸۵)

آمریکا	۲۲۹/۸
فرانسه	۱۲/۱
انگلیس	۱۹/۱
آلمان	۱۶/۸
ایتالیا	۹/۵
ناتو	۳۲۲

جدول شماره ۱

نیروهای نظامی کشورهای عضو ناتو

آمریکا	۱۸۰۰ هزار
ترکیه	۸۱۱ هزار
فرانسه	۵۰۶ هزار
ایتالیا	۴۵۰ هزار
آلمان	۳۹۸ هزار
انگلیس	۲۷۳ هزار

جدول شماره ۲

سلاحهای اتمی ۱۹۹۳

روسیه	۹۷۲۳ مورد
آمریکا	۸۳۳۲ مورد
فرانسه	۵۱۲ مورد
چین	۳۰۰ مورد
انگلیس	۳۰۰ مورد

جدول شماره ۳

صادرات اسلحه به کشورهای دیگر

به میلیارد دلار در ۱۹۹۰

آمریکا	۵۶۶ میلیارد
روسیه	۳۵۴ میلیارد
آلمان	۸۷ میلیارد
فرانسه	۷۷ میلیارد
انگلیس	۶۶ میلیارد
چین	۵۷ میلیارد

جدول شماره ۴

نشریه بین‌الملل

نویسنده: هنس یورگن شولتز

ترجمه: گیتی

در حاضر هشتاد هزار سرباز تحت پرچم سازمان ملل در ۱۸ کشور مشغول انجام وظیفه! هستند. از جنگها نمی‌توانند جلوگیری کنند. به چه علت یک سرباز بنگلادشی خود را در «بهاج» قربانی کند؟ اصلاً چرا بنگلادش باید در این جنگ تلفات دهد؟

چنین کميته‌ها یا ميسيون‌های صلح فقط در مقابل کشورهای کوچک و کم قدرت یا توسط ممکن است که کارایی داشته باشند آنها به این شرط که با خواهان جنگ و یا قادر به ادامه آن نباشند! برقراری صلح توسط سازمان ملل یا به عبارتی جنگیدن زیر پرچم آن به یک حقه می‌ماند. کسی که در آلمان با شرکت نیروهای نظامی در این ميسيون موافق است یا ساده‌لوح است و یا بهتر است بگویم دروغگوی بزرگی است. این سیاست در واقع قدرت‌طلبی آلمان تحت پرچم آبی سازمان ملل است.

روسیه نیروهایش را برای «برقراری صلح»!! به تاجیکستان و چین اعزام می‌دارد و در مرزهایش با کشورهای شرقی در واقع سلاحهای روسی است که باید امنیت و در واقع قدرت مطلق روسیه را تضمین کند. بوریس یلتسین در ۹۳/۲/۲۸ اعلام می‌کند: «من معتقدم که زمان آن رسیده که سازمان ملل به روسیه اختیار تام دهد تا امنیت منطقه را برای صلح و ثبات بدهد.»

سازمان ملل بعنوان ابزار اجرایی برای ناتو عمل می‌کند و روسیه نیز برای اعمال قدرت خود بهتر می‌بیند که تحت این عنوان فریبنده (حفظ صلح و امنیت) وارد نگردد.

کنفرانس امنیت و همکاری اروپا (KSZE) و ناتو

از آنجایی که دلیلی برای تهدید اروپا وجود ندارد در واقع ناتو می‌بایست منحل گردد اما این انحلال به اندازه خلع سلاح برای کشورهای قدرتمند نامطلوب است و این ثابت می‌کند که کشورهای قدرتمند همچنان رسیدن به خواسته‌هایشان را از طریق نظامی طرح ریزی می‌کنند و در حال حاضر این کار در یک محدوده (پیمان نظامی) امکان‌پذیر است.

از طرف دیگر کشورهای اروپای شرقی از آنجا که خود را مورد تهدید روسیه می‌بینند و نمی‌خواهند سرنوشتی مشابه چنین داشته باشند اصرار دارند که در پیمان ناتو وارد گردند. اما امکان این کار هم وجود ندارد چرا که در اینصورت می‌باید خواسته‌ها و مسائل آنها نیز در نظر گرفته شود. در این رابطه به نظر می‌رسد که آلمان علاقمند است که این کشورها را بعنوان هم پیمانان و خود وارد ناتو سازد ولی کشورهای دیگر خواهان آن نیستند. از جهت دیگر کنفرانس امنیت و همکاری اروپا که ۵۳ کشور در آن عضو هستند مایل به ایجاد یک سازمان ملل اروپایی می‌باشد. در مواردی مانند جنگ در چین گرچه با ظاهری دموکراتیک و با رای اعضا تصمیم به تشکیل گروههای صلح! گرفته می‌شود اما بخاطر حق وتوی روسیه، سازمان ملل در این منطقه همین قدر می‌تواند قدرت داشته باشد که در پاناما! بخاطر جلوگیری از همین حق وتوست که تغییراتی در KSZE ایجاد خواهد شد. باید حق وتو از روسیه گرفته شود و نیروهای بی طرف بتوانند مرزهایش را کنترل کنند. در همین رابطه است که تقاضای اعزام نیروهای آلمان برای نظارت در گرجستان و منطقه «قره باغ» مدت‌هاست که طرح می‌باشد. اگر چنین چیزی عملی گردد دیگر علائق اقتصادی نیستند که سیاست را

می‌کنند. در نتیجه تجاوز به مرزهای کشورهای دیگر و جنگ بین ملت‌ها را سعی می‌کنند که جلوگیری نمایند. اگر صدور اسلحه یا وسایل بدکی متوقف شود یک کشور بندرت می‌تواند بیشتر از دو هفته به جنگ ادامه دهد. موثرتر شاید تحریم اقتصادی بر علیه یک کشور باشد. عراق چهار سال است که مورد تحریم واقع شده گرچه مدت‌هاست که دلیلی برای این تحریم وجود ندارد.

در حال حاضر نظم جهانی!!! بخوبی تحت کنترل است. بجز جنگ در منطقه «قره باغ»، تمام جنگ‌های دیگر «امور داخلی این کشورها» معرفی می‌گردند! و تا زمانی که بدینصورت باقی بمانند کشورهای امپریالیستی نسبت به آنها عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند.

در رواندا حدود نیم میلیون انسان کشته شد ولی تا مدتها هیچ صحبتی از بی‌ثباتی در منطقه نبود. تنها بعد از فروپاشی حکومت دست‌نشانده فرانسه و زمانی که میلیونها آواره به کشورهای همسایه گریخته بودند به حمله دست زدند. به جنگ در جنوب سودان نیز بهمین ترتیب بی‌اعتنایی نشان داده می‌شود.

اداره جنگ توسط سازمان ملل

نیروهای سازمان ملل غالباً بعنوان عناصر بی طرف شناخته می‌شوند و بخاطر ارزیابی غلط از آن پنداشته می‌شود که در جنگ یوگسلاوی (بوسنی) کوتاهی کرده است!! در اصل نیروهای تشکیل دهنده این سازمان نمایندگان سیاسی کشورها می‌باشند. کشورهای قدرتمند جهان در این نیروها نماینده این سازمان نمایندگان سیاسی کشورها می‌باشند. کشورهای قدرتمند آن در این نیروها نماینده دارد و چنین نیروی در واقع بازتاب قدرت این کشورها و در اصل وسیله‌ای برای اعمال قدرتشان می‌باشد. مهمترین وسیله نیز شورای امنیت است که در سالهای اخیر مکرراً جلساتی برگزار کرده‌اند تا فی‌المثل جنگی را محدود و یا متوقف نمایند! در حال حاضر شورای امنیت می‌تواند نقش خود را ایفا کند چرا که سیاست نظم نوین جهانی آمریکا نه از طرف روسیه و نه از سوی چین نمی‌تواند وتو شود. روسیه «قدرتمند بی‌قدرت» و چین که خود را فعلاً از صحنه کنار کشیده نمی‌توانند برای همیشه این سیاست را دنبال کنند! اگر این دو کشور از حق وتوی خود استفاده کنند نقش سازمان ملل دستخوش تغییر خواهد شد. ولی در حال حاضر سازمان ملل موسسه‌ای شعبه یکی از بخش‌های وزارت امور خارجه آمریکا می‌باشد. او از خود هیچ قدرتی ندارد، نیروهایش از طرف کشورهای عضو بعنوان قرض در اختیارش گذاشته می‌شوند و هر لحظه می‌توانند این نیروها را از او پس گرفته شوند. صاحب هیچ پولی نیست و همیشه با مسئله مالی روبروست. حتی از خودش منبع موثق خبری ندارد و صرفنظر از چند ناظر، وظیفه‌اش این است که جنگ‌ها را از طریق تهدید یا مذاکره متوقف کند. دخالت نظامی سازمان ملل همیشه همراه با تائید دو کشور و یا دو گروه در حال جنگ است. رابطه این سازمان با کشورهای صاحب قدرت بیشتر از آنست که بعضی‌ها فکر می‌کنند. مثلاً وقتی که آمریکا در سومالی تحت پرچم سازمان ملل جنگ را رهبری می‌کند. سازمان ملل نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید و اجازه شکایت کردن هم ندارد. اگر کشورهای صاحب قدرت واقعاً علاقمند به صلح و نظم در آن هستند، بهتر از هر راه دیگر از کانال سازمان ملل می‌توانند عمل نمایند...

افریقای جنوبی:

«سرمايه‌داری يك خيابان بن بست است!»

ج: این برنامه‌ای است که کنگره ملی آفریقا با آن در انتخابات شرکت کرد و گوشه‌ای از سیاست عمومی آنست. ما بمشابه بخشی از جنبش چپ آفریقای جنوبی از برنامه مترقی‌ای حمایت می‌کنیم که در آن تامین بهداشت، مسکن، کار و آموزش برای همه تامین گردد. ما اعتقاد داریم که انتقال زمانی متحقق خواهد شد که امور کشور در دست توده‌ها قرار گیرد.

مثالی در این رابطه شاید روشنگر باشد: ساخت یک میلیون خانه جدید (نیاز واقعی ۵ میلیون مسکن جدید می‌باشد) در ۵ سال آتی جزو برنامه‌های دولت بوده است. این نکته از برنامه اقتصادی، که اولویت نیز نسبت به آن قائل شده بود، در حال حاضر به وضعیتی درآمده است که تنها سرمایه‌داران خصوصی صنایع ساختمان و تولید وسایل ساختمانی این پروژه را تحت کنترول خود درآورده‌اند و از موقعیت بدست آمده حداکثر سوءاستفاده را کرده و قیمت‌ها را در تمام سطوح بالا برده‌اند که خود باعث تورم و بحرانهای جدیدی گردیده است. این افزایش قیمت‌ها ساخت خانه‌ها را تا ۲۰٪ تقلیل داده است.

برای ما سوسیالیست‌ها، چنین نمونه‌های روشنی برای مسائل بسیار ضروری این درس را می‌آموزد که اقتصاد و تجارت می‌باید تحت کنترول عمومی باشد.

س: اگر آنطور که شما می‌گویید همکاری با حزب ناسیونالیست از طرف آنکسانی پیش می‌رود که دور ماندلا جمع‌اند آیا بطور مثال اتحادیه‌های کارگری امکان این را ندارند که با فشار آوردن به دولت، خواستار پیشبرد سیاست‌های رادیکال گردند؟

ج: پاسخ به سوالی که کردید اینگونه است که مردمی که حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری را معنا داده‌اند کسانی هستند که می‌توانند از پایین سازمانده اقدامات رادیکال بر علیه حزب ناسیونالیست و سرمایه‌داران باشند. اما این کمی به خراب و خیال می‌ماند. چرا که ماندلا خود گفته است که: «کنگره ملی آفریقا در ویرانه‌ای قرار دارد و من هیچگونه تردیدی نیز ندارم»

حسین

با گذشت بیش از یکسال از برگزاری نخستین انتخابات دموکراتیک در آفریقای جنوبی و تشکیل اولین حکومت غیر نژادی و متکی بر آراء اکثریت مردم، مسئله آفریقای جنوبی و سیر تحولات آن یکباردیگر در سرلوحه توجه محافل مختلف سیاسی، در سطح ملی و بین‌المللی قرار گرفته است. اما اگر در گذشته دور مباحث عمده حول چگونگی و راه‌های پایان دادن به عمر رژیم سیاسی آپارتاید متمرکز بود و به شکل غیر عمده به مسائل دیگر پرداخته می‌شد، این بار مباحث بدرستی به سطح دیگری ارتقا پیدا کرده است: با شکل‌گیری نخستین حکومت دموکراتیک به رهبری کنگره ملی آفریقا و چرخش اساسی که در اوضاع سیاسی کشور از این لحاظ صورت گرفت، مباحث به تدریج عمدتاً حول مسایل دیگر و بویژه راه‌های پایان دادن به آپارتاید اقتصادی و اجتماعی و غلبه بر نابرابری‌های عمیق و گسترش اقتصادی و اجتماعی موجود در سطح جامعه متمرکز گردیدند. چنین است که هر نیرویی بسته به دیدگاه‌های خود به ارزیابی عملکرد یکساله حکومت آفریقا جنوبی پرداخته و راه تحول آینده جامعه را ترسیم می‌نماید. با توجه به لزوم آشنایی خوانندگان با دیدگاه‌ها و گرایشهای مختلف موجود در این زمینه است که مصاحبه زیر، که از جانب نشریه «اینپیرکور» با «مارکوس سولرمان» یکی از اعضای «سازمان کارگران برای مبارزات اجتماعی» صورت گرفته است و در شماره ۲۸۴ آن درج شده است، در اینجا ترجمه و منتشر می‌گردد.

خود ابقاء شده‌اند و موقعیت آنها در واقع تضمین شده است.

از طرف دیگر چنین آرایشی طبیعی نیز هست چرا که کنگره ملی آفریقا و متحدینش (حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری COSATU) سیاست دیگری نیز جایگزین نساخته‌اند که بتوانند خود را از حزب ناسیونالیست تمیز دهند. انتخاب وزیر اقتصاد از حزب ناسیونالیست یک مشت از خروار است یعنی در واقع انتقال تمام بدهی‌های حکومت سابق به حاکمیت جدید.

من خیلی ساده می‌توانم بیان کنم که رهبری کنگره ملی آفریقا، حداقل هسته اصلی آن که گرد ماندلا و نخست وزیر Thabo Mbeki جمع هستند با رهبری حزب ناسیونالیست سیاست مشترکی را پیش می‌برند و آنهم آرزوی رشد اقتصادی!! آفریقای جنوبی می‌باشد. رشدی که جزو وظایف حکومت قرار دارد و آن تامین ثبات سیاسی و اجتماعی است که بتواند سرمایه‌های خارجی را تشویق نموده و بار دیگر آنها را فعال نماید و این در واقع آن دلخوشی است که دولت با قول بازسازی و برنامه رشد برای بهتر شدن وضعیت توده‌ها می‌دهد.

س: آیا این برنامه‌ای که از آن صحبت می‌کنی سیاسی است که حکومت دنبال می‌کند؟

تمامی مبارزات رهایی‌بخش خلق ما خواهد بود.

همچنین باید گفت که نتیجه انتخابات (یا در واقع نتیجه توافقات برای انتخابات) و همکاری بعدی کنگره ملی آفریقا با حزب ناسیونالیست، روح دیگریست که گویا می‌خواهد القاء نماید که مبارزات رهایی‌بخش به هدف خود رسیده است.

س: اما همکاری میان کنگره ملی آفریقا و حزب ناسیونالیست اینگونه که شما تصور می‌کنید آرایش داده نشده است. کنگره ملی، اکثریت پارلمان را در دست دارد و قادر است که سیاست‌های خود را پیش ببرد. آیا اینگونه نیست؟

ج: کنگره ملی این امکان را در واقع پیش از انتخابات در توافقات خود به آنها داده است. این را هر کسی می‌داند که حزب ناسیونالیست از حق و توبر علیه تمام تغییرات اساسی برخوردار است. گرچه ظاهراً دو سوم نمایندگان پارلمان در واقع نمایندگان کنگره ملی آفریقا می‌باشند ولی اعمال نظر اقلیت پارلمان به راحتی مشهود است. در اینجا خوب است که یادآوری نمایم که دستگاه دولتی آپارتاید در جای خود باقی مانده است. از کارمندان تا کوچکترین دستیاران بوروکرات تا شکنجه‌گران، قضات و نظامیان با هر وسیله‌ای که شده در جایگاه قبلی

س: ارزیابی خود را در این دوره بعد از انتخابات ۲۸ آوریل ۹۴ طرح کنید؟

ج: انتخابات آنگونه که نتایجش نشان داد از جهت شکل، خط پایانی بر نژادپرستی در آفریقای جنوبی بود. باید بدانیم که اقلیت سفید پوست حاکم بر کشورها در زندگی هر سیاه‌پوستی محدودیت‌های عمیقی را بوجود آورده بود. نه اینکه این ستم محدود به قشر مشخصی می‌گردید، نه، آنها بر هر آنکس که چه فعال سیاسی بود و چه آنکه می‌خواست برای حقوقش مبارزه کند رحم نمی‌کردند. انتخابات و نتایج بدست آمده در واقع میوه‌ای بود که از پروسه‌ای طولانی گذشته و به بار نشسته بود و پیروزی را به ارمغان آورد. مبارزه‌ای طولانی که از اعتصاب منطقه Provinz در دهه‌ی هفتاد آغاز شده و قیام دانش‌آموزان در ۱۹۷۶ و سازماندهی توده‌ای در نیمه دهه هشتاد را در بر گرفت. مبارزه‌ای که قربانیانش را هرگز نمی‌توان از خاطر فراموش نمود. غیرقابل تصور است و یا اینکه بهتر است بگوییم بی‌شمارانه است که در تبلیغات انجام شده، این تغییرات تنها به تلاش گروهی خاص و یا حتی بسیار بدتر به خرد و دوراندیشی یک فرد (ماندلا) نسبت داده شود که اینگونه قضاوت‌ها در واقع تلاش برای بی‌اعتبار ساختن



سوسیالیست و مستقل تلاش خواهیم کرد. این وظیفه استراتژیک ما در این مرحله است.

در حال حاضر ما یک جبهه عمل علیه بیکاری و بدست آوردن حق کار بوجود آورده‌ایم. خواستار آنیم که این حق کارگری در قانون اساسی نوشته شود. نه اینکه فکر کنیم که با این کار مسئله بیکاری حل می‌شود بلکه این اقدام به این معناست که برای این معضل کارگری راهجویی و پاسخی را مقابل آنها بگذاریم.

امروزه حداقل ۷ میلیون بیکار در آفریقای جنوبی وجود دارد که آمار آن هر روزه نیز در حال افزایش است. وقتی همه می‌توانند کار بدست آورند که چرخها دوباره به کار بیفتند. چرا که با کم شدن سرمایه‌گذاری در بخش معادن تعداد بیکاران افزایش پیدا کرده و در بخش کشاورزی نیز چنین تناسبی عمل می‌کند. سیاست آپارتاید قبلاً بکارگیری کارگران کمکی و ارزان در این بخش بود.

مسئله‌ای که قادر است بیکاری را حل کند آنست که مردم از ضرورت به آزادی برسند و یک تقسیم اراضی پایه‌ای انجام پذیرد. در سیستم آپارتاید ۸۷٪ زمین‌ها متعلق به سفیدپوستان بود و تقسیم اراضی می‌توانند دهقانان را که توده‌ی وسیعی از بیکاران را تشکیل می‌دهند از این بلا نجات دهد. س: آیا اقلیت سفید پوست حاضر است چنین تقسیم اراضی را بپذیرد؟

ج: مشکل اینجاست که کنگره ملی آفریقا، راست‌های افراطی را مسلح کرده است تا بگوید به شما اطمینان داده می‌شود که اموال شما لطمه‌ای نخواهد خورد. بهتر شدن زندگی اکثریت مردم ضرورتاً با کم شدن امکانات اقلیت امکانپذیر است. مسئله ارضی نیز براساس همین قاعده مقوله‌ایست که سفیدپوستان باید کمی از منافعشان کوتاه بیایند تا سیاهان نیز بتوانند امتیازی بدست آورند.

تاکنون که حکومت تلاشی در این رابطه نکرده است. تنها یک دادگاه ویژه می‌تواند این امکان را برای تحقق این حق بوجود آورد. س: فکر می‌کنید که آیا کنگره ملی آفریقا بتواند این دوره را

تمام سازمان‌های توده‌ای و پیش از همه آنهایی که در پیوند با کنگره ملی آفریقا قرار دارند به سرعت بوروکراتیزه شده‌اند. جنبش CIRIES که یکی از اساسی‌ترین تشکل‌های توده‌ای است و پیش از این میلیون‌ها عضو داشت امروزه دستمایه بوروکرات‌ها شده است. اکثر اتحادیه‌ها نیز از این بلا درامان نمانده‌اند.

تمام رهبران سابق امروز یا وزیر و مشاورند و یا به کارهای اداری منسوب گردیده‌اند. فراموش نباید کرد که کنگره ملی غیر از آنکه حکومت را در دست دارد بر هفت ایالت از نه استان کشور نیز حاکم است. پیش از انتخابات، کنگره صحبت‌های زیادی در رابطه با لغو سرمایه‌های کلان و منابعی از این دست می‌کرد اما امروز شاهدیم که نه تنها آن سرمایه‌ها مصادره نشده بلکه تازه به کار انداخته شده‌اند و به آنچه سرمایه‌داران در چشم‌انداز پیاپی می‌گشتند جامع عمل پوشانده است.

وقتی توده‌ها واقعاً سازماندهی شده و فشار بیاورند مثل موج اعتصابات در تابستان گذشته، رهبری کنگره ملی آفریقا در بهترین حالت سکوت اختیار کرده است و در بدترین حالت آن نیز تحریک علنی از راه تشویق و پیشبرد سرمایه‌گذارها انجام می‌پذیرد. زمانی که بی‌خانمان‌ها یک محله مسکونی را در ژوهانسبورگ اشغال می‌کنند، وزیر مسکن («جواسلو») (رهبر حزب کمونیست) نیروی پلیس را برای سرکوب اعزام می‌کند.

س: چه سیاستی را سازمان شما در شرایط کنونی پیشنهاد می‌کند؟

ج: ما از دو سال پیش مبارزه‌ای را برای بنیانگذاری یک حزب کارگری مستقل آغاز نموده‌ایم. هدف ما جلب مهمترین اتحادیه‌ها به این روند می‌باشد. کنگره ملی آفریقا با وجودیکه برنده انتخابات بوده اما نتوانسته سیاستی آلترناتیو را ارائه نماید و صرفاً در حوزه‌ی تبلیغات کارش محدود گردیده است. ما در ایجاد یک بلوک نمایندگان کارگری شرکت می‌کنیم و با دادن کاندیدا، برای تثبیت یک حزب کارگری

از سر بگذرانند؟

تحقق خواهد یافت سازمانی قدرتمند است که از سازماندهی حداقل سیاهپوستان طبقه متوسط و اتحادیه‌های کارگری و نیروهای سیاسی‌ای که بتواند تمایلات و مطالبات آنها را نمایندگی کنند بوجود آید.

تهدید بزرگ و اصلی بحران بین‌المللی سرمایه‌داریست که تلاش می‌کند که با نشان دادن پیروزی صوری خود بر سیستم بوروکراتیزه شده اروپای شرقی، در آمریکا و اروپا استراتژیی برای رشد و رفاه فرموله نماید.

اینکه سرمایه بین‌المللی بخواهد در آفریقای جنوبی دست به سرمایه‌گذاری بزند در چشم‌انداز وجود ندارد و آنها کشورهای بهتری را در دسترس دارند که سرمایه تهدید کمتری می‌شود بطور نمونه اندونزی که فعلاً تمرکز سرمایه آنجا ایجاد شده است...

سرمایه‌داری بمثابه سیستمی که بتواند آفریقای جنوبی را به یک رشد برساند در یک بن‌بست قرار گرفته است و برای سوسیالیست‌ها یک ضرورت تنها عملی می‌کند و آنهم چیزی نیست جز پیشبرد مبارزه.

ج: کنگره ملی در این فکر است که بتواند در حکومت باقی بماند. اما باید دقت داشت که سیاستی سوسیال دموکراتیزه همانند آنچه که سوسیال دموکرات‌های اسکانندیناوی بعد از جنگ پیش بردند و توانستند رفاهی واقعی را بوجود آورند در مورد ما پایان یافته است. تناسبی که سوسیال دموکرات‌ها بطور مثال در سوئد میان ثروت و فقر بوجود آوردند اصلاً ساده نیست.

تنها می‌تواند این تصور را داشت که موقعیت طبقه متوسط سیاهان، اگر بحران اقتصادی موجود حدت نیابد کمی بهتر شود. خرده بورژوازی که پایه سیاست‌های کنگره ملی و بسیاری از گروه‌های سیاسی دیگر را تشکیل می‌دهد از طریق نفوذ خود در تشکل‌های توده‌ای اعم از اتحادیه‌ای یا سیاسی توانسته که ایده‌های سیاسی و اقتصادی خود را در کنار بورژوازی سفیدپوست در کشور تحکیم بخشد.

من به‌یچوجه روی کنگره ملی آفریقا بمثابه نیروی که بتواند در یک دوره‌ی طولانی خود را بعنوان یک فاکتور حفظ نماید حساب نمی‌کنم بجای آن آنچه که

چه خوب است زیستن ولی طعمه زندگی نبودن
«رومن رولان»

قطره دریاست اگر با دریاست

با یاد صمد بهرنگی

بهر روز حقی -

توده‌های شدن جنبش فدایی و کسب اعتبار غیر قابل تصور در ایران و حتی در جهان به اعتبار صداقت انقلابی و رزم شجاعانه بود چرا که بقول مارکس این اندیشمند بزرگ تاریخ بشری «انسان آنگاه بر دیگران موثر خواهد افتاد که تاثیری به واقع بر انگیزنده داشته باشد»

ما با آگاهی به این امر که: بیدار هر که گشت در ایران رود به دار» با مرگ درافتادیم و در راه دور و دراز کسب شخصیت انسانی گام برداشتیم تا به مردمی که از عمر خود حاصلی جز زندان، شوربختی و حرمان نبرده بودند بگوئیم:

اما نه خدا و نه شیطان/ سرنوشت ترا بتی رقم زد که دیگران می‌پرستیدند/ بتی که دیگرانش می‌پرستیدند «شاملو»

این رستاخیز در کشوری صورت می‌گرفت که نظام حکومت‌گران با بکارگیری شیوه‌های قرون وسطایی و تئوری نیهیلیستی بیش از هر زمانی موفق شده بودند با گسستن روابط سرنوشت‌ساز توده‌ها و مشروعیت بخشیدن به احساس یهودگی و وجین پستی در برابر رژیم خود را جاودانه و شکست‌ناپذیر معرفی کند.

آری در آن روزگار فاصله مرگ و زندگی برای فدائیان آنچنان اندک و ناچیز شده بود که اگر چون ققنوس از خاکستر خود جان دوباره نمی‌یافت فرصت «دریغ گفتن» را نیز از دست می‌داد. صمد بهرنگی نیز مثل هر فدایی دیگر بخوبی می‌دانست که برای نشان دادن ضربه‌پذیری هر نظام استبدادی برای توده‌های کمرخت شده از شکست‌های پی در پی و روشنفکران اخته‌ای که در بزنگاه‌های تاریخی بجای استقامت پیشه کردن، سازش و تسلیم‌طلبی را موعظه می‌کنند گریزی از خطر کردن، فدایی‌گری و نهایتاً استقبال از «مرگ مردان مرگ در میدان» نیست.

چرا که تاریخ این واقعیت را بارها و بارها باثبات رسانده است که آنهایی که در بزنگاه‌های تاریخی و در کوره‌راه‌های مبارزه و بویژه در دوران شکست و افت روحیه انقلابی و بی‌رنگ شدن واژه‌های سرنوشت‌ساز مبارزه، آگاهی، و عشق به مردم و نفرت از استثمارگران، بجای مقاومت کوهوار در برابر ناملایمات، مکاری و در یوزگی پیشه می‌کنند هرگز نه قادر به مبارزه هستند و نه می‌توانند به عظمت مبارزه و حقانیت جبهه داد بیندیشند.

امروز که بیش از دو دهه از غرق شدن صمد در رودخانه «آراز - ارس» می‌گذرد بدون بررسی هر چند اجمالی زمان و شرایطی که جلال آل احمد را به شهید قلمداد نمود «صمد» و فدائیان را به سکوت آگاهانه مجبور ساخته بود امکان‌پذیر نیست، چرا که در یک سوی، تئورسین‌ها و ژنرال‌های رژیم قرار گرفته‌اند که بخاطر عمری خیانت و برخورداری از زراندوزی‌های شخصی و جیره‌خواری خاندان سلطنت که با نزدیک شدن بیش از ۲۷ میلیارد دلار از ثروت ملی که در آخرین لحظات قرن بیستم هر سال بیش از یک میلیون نفر از کودکانش از تحصیل علم محروم می‌مانند چنان تبلیغ می‌کنند که گویی سه روزی مردم نه بخاطر خیانت سلطنت‌طلبان و نبود آزادی، دموکراسی بوده بلکه بخاطر کفران نعمت نسبت به دوران شاهنشاهی است که به عقوبت‌های این چنین سخت محکوم گشته‌اند و تنها راه رهایی گردن نهادن به امر و نهی دیکتاتوری از قماش رضاخانی و محمد رضا و پیروی از «ملت واحد، زبان واحد... سرزمین واحد...» می‌باشد.

آری این ظلی‌ها در شرایطی به جان، مال و ناموس توده‌های میلیونی دندان تیز کرده‌اند که بخش عمده‌ای از مبارزان سوسیالیسم و استقلال و آزادی که از چنگال گزمه‌های رضاخانی و محمدرضا جان سالم بدر برده بودند بدست غاصبان بیرحم انقلاب قتل عام شده و با هزاران آرزوی مقدس در زیر تلی از خاک آرمیده‌اند و یا با جان و تن زخمی از شکنجه گزمه‌های شاه و پاسداران اسلامی در فراسوی مرزهای کشور به مهاجرت اجباری مجبور گشته‌اند. آری دوستان فدائی و آزادیخواهان خستگی‌ناپذیر «آنچه از ما گم شده، گر از سلیمان گم شدی! هم پری، هم آدمی بر حال او بگریستی «لاادری»

آری امروزه هم جنایتکاران سلطنت‌طلب و هم آن عده از افراد خسته از راه دراز که خیانت کردن به توده‌ها و سوسیالیسم را برای خود افتخار می‌دانند بدین جهت با دم خود بادام می‌شکنند که با محروم شدن جامعه از فرزندان راستین سه نسل از نوشتگان آفتاب که خود تاریخ زنده عرصه‌های سیاست، فرهنگ و هنر مقاومت این سامان بودند بهتر می‌توانند تلاش مذبحخانه‌ای را برای جعل تاریخ آغاز نمایند. این وظیفه ما است که با پاسداری از رئالیسم و دفاع از سوسیالیسم آرزوهای شوم و ضد مردمی این یاقوه‌سرایان را به سرایی تبدیل کنیم.

صمد بهرنگی از تبار نسلی بود که در محول‌ترین دوران تاریخ میهن‌مان بدنیا آمده بود. دوران کودکی‌اش همزمان بود با شکست دیکتاتوری رضاخانی و خیزش

دهمی چهل در تاریخ میهن‌مان دهه بیداری، دهه شکل‌گیری جنبش مسلحانه فدایی است. در این دهه بود که جوانان گردن فراز بجای تسلیم به فرهنگ مسلط شکست‌های پی در پی جنبش‌های ملی ضد استعماری و ضد استعماری چند دهه قبل از آن با تلاش و تعهدی انقلابی و آگاهانه به دگرگونی شرایط خفقان‌آوری می‌اندیشید که چون سایه عظیم کرکسی گشوده بال نه به نجوا بلکه با برخورداری از ثروت بیکران ملی و امکانات رنگارنگ ارتباط جمعی می‌گفت: «ترا از شکست و مرگ گریزی نیست»

و تداوم تسلیم‌طلبی و کرنش در برابر این سیاست پژواک این صدای شوم را صد چندان می‌نمود. در چنین روزهایی در جامعه بخون خفته ایران اگر کسی همتی نشان می‌داد در خلوتگویی و یا در چهاردیواری خانه‌ای هر چند حریم با رفیقی شفیق از دریغ روزهای از دست رفته و ایکاش آینده سخن بمیان می‌کشید و یا از این راز که دلش را ناله سیه «روزگاران ثروتمندترین کشور دنیا» تکان می‌دهد پرده برمی‌داشت لاجرم با این حکمی که: دیوار موش دارد و موش گوش دارد در آن شبهای تیره خود را جاودانه می‌نمود به سکوت و تسلیم‌طلبی فراخوانده می‌شد.

آری تاریخ و عشق به سوسیالیسم در برابر جوانان میهن‌دوست این دهه مسئولیت بس بزرگی گذاشته بود. هر انسان آزادیخواه و انقلابی با درک اینکه مشکل کشورهای جهان سومی تنها با آگاهی و فداکاری روشنفکران جهان سومی از بین برداشته می‌شود به رهجویی‌های ضروری می‌اندیشید و استراتژی و تاکتیک مبارزه را با این هدف که با شکستن سکوت مرگ‌آور کشتی طوفان‌زده را به ساحل نجات برساند انتخاب می‌کرد.

بر این باور داشت که: قطره دریاست اگر با دریاست.

و این قطره می‌بایست بنا به حاکمیت قلدری و سانسور سخت جان در هیبت «ماهی سیاه کوچولو» و «عروسک سخنگو» با مبارزه بی‌امان با لاشخورهای سلطنت‌طلب و جیره‌خواران امپریالیسم جهانی و زدودن فرهنگ تسلیم و رضا به همراه توده‌ها که همانا سازندگان واقعی تاریخ بحساب می‌آیند به دگرگونی جهان همت نهد. این آرزوهای مقدس و سرنوشت‌ساز، در محیطی نونشدگان آفتاب را به رستاخیزی فرا میخواند که جامعه استبداد زده نه تنها کوچکترین امکان را در فرا راه کوشندگان و تلاشمدان راه بهروزی توده‌ها نمی‌گذاشت بلکه با سماجت غیرقابل تصور از آنها دریغ می‌داشت و همه میهن‌دوستان انقلابی علیرغم اینکه سعی می‌کردند حیات محدود خود را با خدمت به توده‌ها و پاسداری از شرف و پایمردی سپری کنند با شکنجه و فقر و سیه روزی دست بگریبان بودند. آری فداییان در چنین دورانی با عزمی راسخ در تحقق فتح خورشید گام برداشتند و این مبارزه رود روی با دشمنان رنگارنگ خلق‌های ساکن ایران با پیروزی انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن به گل نشست. انقلابی که با برپیدن بساط خونبار شاهنشاهی و سلطنت‌طلبی در بهار آزادی هر چند کوتاه، با کنار زدن انحصارطلبی‌ها و دموکراسی واقعی بمعنای تحمل دگراندیشان را بنمایش گذاشت و نجوایهای فرو خفته توده‌های میلیونی را که در طی قرون و اعصار نصیبی جز حرمان و شوربختی نبرده بودند به فریادهای سرنوشت‌ساز مبدل نمود.

انقلاب قلب دشمنی را در هم می‌کوبید که تئورسین‌های قلم بمزود و بوروکرات‌های تحقیر شده و بی‌شخصیت، غلام خانه‌زادی را افتخار شمرده و آلت دست قدرتهای جهانی را نه سایه خدا «ظن‌الله» بلکه «خدایگان» می‌نامیدند. آری خلق‌ها با شهامتی غرور آفرین نشان‌دادند که در صورت آگاهی و داشتن سازمانهای رزمنده و میهن‌دوست می‌توانند فرهنگ و سنت‌های کهنه و رسوبات خانمانسوز شکست‌های جانفرسا را به گورستان تاریخ پرتاب کنند و قالب‌هایی را در هم شکنند که در اثر تداوم استبداد نبود آزادی و دموکراسی و فرهنگ مترقی‌ها مقدس‌گونه‌ای پیدا می‌کنند و با ریشه دواندن در تار و پود مناسبات اجتماعی جامعه را از هر گونه تحول و دگرگونی انقلابی باز می‌دارند.

بالتر ارتقاء دهد و آن را در جهت رسیدن به تمدنی که در آن انسانی استثمار نشود شاه‌اللهی‌ها گلولی مخالفین جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را با سرب داغ پر می‌کردند تا با مهمانی دادن به سلاطین نفت، امپراطوران فولاد، گردانندگان فاحشه‌خانه‌های بین‌المللی، سلاطین خشخاش، فرمانروایان مطبوعات که تنها مصرف خاویارشان بمقدار ۵۰ تن یعنی ۱/۸ تولید خاویار دنیا بود حکمفرمایی محمدرضا را در «جزیره آرامش» تثبیت نمایند.

جنبش نوین چپ با شناخت دقیق از شرایط جامعه بخون خفته همچون دانه‌ای که به امید سرزدن به چشمه خورشید سینه یخ‌زده خاک را می‌شکافد در تدارک عملی بود. شاخه آذربایجان با توجه با موقعیت ژئوپولیتیک ویژه منطقه در نظر داشت بعد از مطالعه و شناسایی‌های لازم در کوههای صعب‌العبور مرز ایران و شوروی همچنین جنگل حسو «حسنو مشه‌سی» جنگلهای چریکی را برای ضرب‌زدن به ارگان‌تسیم سرکوبگر رژیم و شکست دادن سکوتی که همچون طاعون، سنتهای انقلابی را به نابودی تهدید می‌کرد آغاز نماید. اما در این منطقه مرزی بنیر از اینکه خلق واحدی بخاطر سیاستهای ضد انسانی از هم جدا گشته بود بلکه برای اینکه محاصره اتحاد شوروی به کامل‌ترین شکلی عملی بشود رفت و آمد نه افراد غیربومی بلکه خود آذربایجانیها نیز بشدیدترین وجهی کنترل می‌شد. در چند سال قبل از غرق شدن صمد دوستم چوپانی را بمن نشان داده بود که تازه از زندان کوچک به زندان بزرگی بنام ایران آمده بود. جرم نابخشودنی این چوپان یسواد نواختن نی‌لبکی بود که بطرف آنسوی مرز قرار گرفته بود آری خلقها آزاد بودند استبداد قرون وسطایی رژیم سلطنتی را بعنوان تمدن والای بشری قبول کرده و دم فرو بندند والی...

در نوار مرزی ما همفکرانی داشتیم که از خانواده‌های سرشناس منطقه بودند ولی از آنجایی که پدرشان از فعالین زمان حکومت ملی آذربایجان بودند نمی‌توانستیم از امکانات آنها استفاده کنیم. تا اینکه در سال ۱۳۴۷ یکی از فعالین شاخه تبریز بنام سروان حمزه فراهتی که دامپزشک آرتش بود ماموریت یافت تا چند روزی به آن منطقه مسافرت کند.

این ماموریت همزمان بود با برگزاری چهارمین کنگره کوهنوردان ایران در شهرستان همدان. من در آنروزها علاوه بر داشتن مسئولیت کوهنوردی دانشگاه تبریز، دبیر هیئت اسکی و کوهنوردی آذربایجان شرقی نیز بودم. علیرغم تمایل شدید من برای رفتن به منطقه مرزی و دستیابی به حداقل شناخت لازم از آنجاییکه عدم شرکت من در کنگره کوهنوردی می‌توانست در تشدید سوءظن‌های مقامات امنیتی نقش داشته باشد، قرار شد من در قسمت دوم ماموریت که منطقه کلبره مغان را در برمی‌گرفت به‌مراه رفیق‌مان حمزه بروم.

یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که صمد از این ماموریت مطلع بوده و بارها علاقه و اشتیاق وافر خود را نسبت به شرکت در این مسافرت بیان نموده بود ولی بخاطر سنگینی برنامه با خواست وی موافقت نشده بود.

کنگره کوهنوردی همدان بعد از ۱۰ روز باتمام رسید و من بلافاصله به تبریز بازگشتم. دکتر فراهتی بعد از انجام قسمت اول ماموریت در بخش جلغا پیام فرستاده بود تا هرچه زودتر برای تدارک مسافرت به مرز مغان آراز همدیگر را ملاقات کنیم. در آن سالها هسته‌های اولیه جنبش نوین کمونیستی در اکثر شهرهای ایران بویژه در تبریز، تهران، ساری، مشهد، بروجرد به فعالیت‌های نیمه تشکیلاتی مشغول بودند. در اینموقع رفیق شهید اسدالله مفتاحی دانشجوی پزشکی دانشگاه تبریز برای انجام چند برنامه کوهنوردی و شناسایی منطقه در تبریز بود با ملاقاتی که با هم داشتیم قرار شد باتفاق هم به دیدار حمزه بروم تا در صورت موافقت ما یعنی اسدالله مفتاحی من ۳۰۰۰ از طرف مراغه، سهند و دهات اطراف آن را شناسایی کنیم. به احتمال زیاد روز پنجشنبه بود که به دیدار حمزه رفیقیم. این اولین دیدار و آشنایی رفیقمان اسدالله با حمزه بود، همان روز عصر بعد از کلی صحبت و اصراری که حمزه داشت تا این برنامه را مشترکاً انجام دهیم نهایتاً قرار شد بجای من صمد که بیشترین تمایل و اشتیاق را برای مسافرت به این منطقه از خود نشان می‌داد به‌مراه حمزه بروم. باتفاق بطرف انتشارات شمس حرکت کردیم تا صمد را باخبر کنیم. طولی نکشید که سرو کله صمد پیدا شد بعد از کمی صحبت از این طرف و آنطرف صمد را از اینکه می‌تواند به منطقه ممنوعه‌ای مسافرت کند که دیدار آن بهترین آرزوی آذربایجانیان و سایر هواداران سوسیالیسم بود باخبر ساختیم. صمد با شنیدن این خیر آنچنان ذوق‌زده شده بود که سر از پا نمی‌شناخت.

این آخرین دیدار ما با معلم و نویسنده آگاه و دست‌داز واقعی بچه‌هایی بود که در عین حال که از همه حقوق محروم بودند به فتح خورشید می‌اندیشیدند و در

توده‌های میلیونی علیه استبداد و بی‌حقوقی مطلق توده‌ها، برجسته‌ترین نمود این بیداری خلقها خود در تولد حکومت خودمختار آذربایجان و کردستان نشان داد و تنها دراین بهار کوتاه عمر بود که خلق آذربایجان با پای فشردن به‌حق خودمختاری خلقها و کسب هویت ملی و فرهنگی خویش به دفاع از آزادی و دمکراسی در سرزمین ایران برخاست. صمد اگر خود بیاد نداشت ولی تجویبی که زنده‌ها از دستاوردهای حکومت ملی آذربایجان می‌کردند (بنیان‌گذاری دانشگاه تبریز، تحصیل علم و دانش به زبان ترکی، تاسیس رادیو، لوله‌کشی آب تبریز، اسفالت خیابانها، امنیت، آزادی انتخابات و برخورداری زنان برای نخستین بار از حقوق برابر و آزادی انتخاب، ریشه‌کن کردن فرهنگ فاشیستی و نفاق‌افکنی...)، در حافظه و وجدان حساس او تاثیر بس‌بزرگی گذاشته بود.

صمد نیز مثل هر آذربایجانی ستم‌دیده از قتل‌عام سلطنت‌طلبانی که با شعار «نظارت بر انتخابات آزاد» به زادگاهش یورش برده بودند صدها خاطره تلخ داشت. قتل‌عام بیش از ۲۵ هزار نفر آذربایجانی که اکثر آنها شمع‌گشته شده و یا بدست شاهپرستان «لینچ» شده بودند و یا بر پای جشنهای کتاب‌سوزان و نهایتاً فاجعه شکست نهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق و کشتار افسران و توده‌ای‌های شجاع و ملیون در خیابانها و شکنجه‌گاهها در سال ۱۳۳۲ و... او را به همراهی و همدلی با ستم‌دیده‌ها فراخوانده بود.

و صمد پس از طی یک فراز و نشیب فکری نهایتاً رهایی بشریت را در تحقق سوسیالیسم وفاداری به ثوری خلاق مارکسیسم-لنینیسم دیده بود و با این درک که پیشداوری، نویسنده را از واقعیت دور می‌کند به کند و کار پرداخته بود و با هر تلاشی که در جهت شناخت رژیم شاه از خود نشان داده بود تازه به آنجا رسیده بود که بقول نویسنده مبارز و متفکر بزرگ غلامحسین ساعدی با تابلوی «هله هاراسین گورموسن؟! (تازه کجایش را دیده‌ای؟!)) برخورد کرده بود. عشق پرشور به زندگی، احساس مسئولیت نسبت به پاسخگویی به مشکلات کوهواری که بر دوش هر انسان آزادیخواه سنگینی می‌کرد علیرغم رنجوری از او یک انسان مقاوم و خستگی‌ناپذیر ساخته بود.

کوچکترین توجه به دوران دیکتاتوری شاه و سیه‌روزی توده‌ها می‌تواند روشنگر یکی از مهمترین علل شکست انقلاب ۲۲ بهمن و چیرگی رژیم ملایان باشد. در دوران شاه که امروزه از طرف سلطنت‌طلبان و روشنفکران لیسیده شده بعنوان مدینه فاصله نام برده می‌شود درآمد سرانه در ایران بمیزان ۲۹۹ دلار بود که نسبت به درآمد سرانه کشورهای جهان سوم مثل السالوادور (۳۳۸ دلار) کلمبیا (۳۰۱ دلار) و عربستان سعودی (۴۸۷ دلار) در سالی که صمد در آراز غرق شد در سطح نازلی قرار داشت و براساس تقسیم ظالمانه ثروت و بهره‌وری از درآمد و تولید کلی اجتماع حتی در سالهایی که قیمت نفت از افزایش چشم‌گیری برخوردار بود بیش از ۲/۳ مردم ایران دچار فقر و سیه‌روزی بودند. چرا که درآمد ناشی از غارت نفت یا صرف خرید سلاح از کشورهای امپریالیستی می‌شد و یا بعد از اینکه مقداری از آن از نظر تشریفاتی به حساب بانک مرکزی واریز می‌شد بلافاصله از طریق بنیاد پهلوی... در اختیار درباریان، جاسوسان بین‌المللی و روسای مجلات تایم، لایف... گذاشته می‌شد تا با تبلیغات گوش‌خراش خود عموژه پیر دیکتاتوری را به خلعت عاریتی دموکراسی و نگهبانی نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مفتخر نمایند.

طبق سرشماری عمومی نفوس و مسکن در آبانماه سال ۴۵ بیش از ۴۰ درصد از خانواده‌های کل کشور در یک اطاق زندگی می‌کردند و بیش از ۲۰ درصد از خانواده‌های ۱ تا ۴ نفره در یک اطاق و ۱۶ درصد از خانوارهای ۵ تا ۱۰ نفره و بیشتر در یک اطاق زندگی می‌کردند و فقط ۲۵ درصد از واحدهای مسکونی ایران دارای برق و ۱۵ درصد دارای آب لوله‌کشی بودند در آن سالها که خاندان پهلوی همچون لاشخورها به هر چیزی چنگ می‌انداختند و در واقع زمین و قیمت گزاف آن بزرگترین مشکل مسکن برای مردم ایران بود. بورس زمین کلاً در دست دربار بود و بهمین جهت قیمت زمین در تهران نسبت به درآمد سرانه ۲۰ درصد گرانتر از آمریکا بود....

آیا کشوری با این مشخصات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی می‌توانست امروز سرنوشت بهتر از این داشته باشد؟ بغیر از این حقیقت‌های تلخ و ناگوار جامعه امروزی براساس کدام منطق بمعنای حقانیت شاه‌اللهی‌ها و بازگشت رژیم سلطنتی سرنگون شده می‌باشد. در سالهای که جنبش نوین «تمدن» را بمعنای برخورداری مردم از رفاه و آسایش و از آزادی‌های شناخته شده جامعه بشری میدانست که تا پالایش معرفت و پرورش فضیلت و خصایل بارز انسانی زندگی مردم را به مرتبه‌ای

اگر همچون فرخی یزدی‌ها و ۰۰۰ در زندانهای رژیم سلطنتی دهانش دوخته نمی‌شد بطور حتم باید در شکنجه‌گاهها در کمال آزادی و برخورداری از تمام حقوق انسانی شناخته شده در رژیم سلطنتی یکی از این دو وسیله درک «تمدن بزرگ شناختی» یعنی بطری «پپسی» یا «کانادادرای» را برای اینکه گزیده‌ها به ما تحتش فرو کنند انتخاب می‌کردند. آری در شرایطی که «گزیده‌ها» قدیس بودند و میهن‌پرستان اهریمن اکثریت کتابهای صمد و دیگر نویسندگان انقلابی یا در زیر گویوتین از هستی ساقط می‌شدند و یا بخاطر دشمنی دیرینه سلطنت با کتابخوان و کتابخوانی در قفس کتابفروشیها خاک می‌خورد. تنها بعد از شهید قلمداد شدن، مصلحتی صمد توسط جلال آل احمد بود که کتابهای وی همگام با رشد جنبش فداییان با تیراهای بالا انتشار یافت. چرا که آثار صمد از نظر مضمونی صوراسرافیلی بود که ضرورت براندازی رژیم شاهنشاهی را با رسانی هرچه تمامتری فریاد می‌کشید. و انسانها را برای برپایی یک نظام عاری از استثمار و قلداری و استبداد یا به زبان دیگر «سوسیالیسم» فرا می‌خواند. جلال بعد از جدایی از حزب توده (۱۳۲۷) هرگز نه در گوشه‌ای کز کرد و نه به مداحی روی آورده. او همزمان با جدایی از حزب از سیاستهای سازشکارانه اتحاد شوروی تا حد تنفر فاصله گرفت.

لاکن با خستگی‌ناپذیری به جستجوی آلت‌ناتیو پرداخت ولی در آن شرط بخاطر عدم موفقیت در پیدا کردن پادزهری برای التیام بخشیدن به زخمهای عمیق ناشی از شکست و دستیابی علل انحرافات کشورهای سوسیالیستی که نهایتاً حتمی بودن شکست را یادآوری شد. جای خالی سوسیالیسم واقعاً موجود را با سوسیالیسم دهقانی اسرائیل و قبله‌گاه میدان سرخ را با مکه منوره پر نمود و آنچنان شیفته سوسیالیسم دهقانی اسرائیل گردید که دمل چرکین امپریالیسم جهانی را که بنام «صهیونیسم» رخ می‌نمود بفراموشی سپرد.

اگر اعدام «آی‌شمن» توسط اسرائیلی که در واقع فریبکاری شناخته شده امپریالیستها بود توانست از نظر جلال اعتبار مردمی برای دولت صهیونیستی اسرائیل بحساب آید از سویی شهید قلمداد نمودن صمد از نظر وی تاکتیک آگاهانه‌ای بود که می‌توانست همچون ضربه کاری رژیم را از پای درآورد. بنظر من نظرات اشتباه‌آمیز جلال هر دو روی یک سکه بودند. چرا که اعدام یک ضدانقلابی هرگز بمعنای ماهیت مردمی و عدالتخواهانه رژیمهای فاسد و دیکتاتوری نیست و علاوه بر این جنایات رژیم در سرکوب جنبشهای ملی و خیانت آن به آرمانهای مردمی و هویت‌زدایی خلقهای ساکن ایران به اندازه‌ای بود که ما را از هرگونه اتهام زدن «یعنی شهید قلمداد نمودن صمد» و یا استفاده از روحیه «مرده‌پرستی» بی‌نیاز مینمود.

علاوه بر اینها ماها که بر این باور هستیم که در مرکز فلسفه حیات و مبارزه‌مان انسان قرار دارد و همه‌ی تلاشها و حماسه‌آفرینی‌ها بخاطر بهروزی انسانها صورت می‌گیرد چگونه حاضر می‌شویم با یک موضع‌گیری مصلحتی و قاتل قلمداد نمودن حمزه فراهتی شرافت و حرمت یک خانواده و فامیلی را که هستی‌شان را در طبق اخلاص گذاشته‌اند لکه‌دار نمائیم. اگر مادر صمد از مرگ در سوگ نشست مادر حمزه دادگار گردید و اجباراً خانه‌نشینی بگزید. اگر مادر صمد با شنیدن نام پرافتخار فرزندش سبکیالی احساس کرده است در آنظر مادری بعد از این حادثه خانه‌نشین شده که در هر محفلی بی‌خبران از فرزندش بعنوان افسر مامور ساواک نام برده‌اند و وی بخاطر تذکرات و خواهش‌های مداوم فرزندش از بیان واقعیتها روی برتافته است. اگر برادر صمد بدون کوچکترین احساس مسئولیت و بخاطر دوری از عرصه فعالیت‌های سیاسی تنها به جمع‌آوری کتابهایی بسته کرده که گویا بدون پرداخت حق‌التالیف چاپ شده و یا هر از چندگاهی با مصاحبه‌ها و شکایت بردن به دادگاهها از شهید قلمداد شدن مصلحتی برادر بعنوان آگهی تبلیغاتی استفاده کرده است. در این سوی انسانی سربرافراشته دارد که نزدیک به ۲۴ سال سکوت شکوهمند عشق به مردم و وفاداری به آئین‌های مردمی را بنمایش گذاشته است. حمزه فراهتی سمبل خلقهایی است که در طول تاریخ صبوری و بردباری‌شان بیش از درد کوهوارشان بوده است. اگر صمد در گرداب‌های هولناک «آراز» غرق گردید و یا آرزوهای مردمی‌اش جاودانه شد رفیق همسفرش بخاطر اینکه در تحقق آرزوهای میلیونها مردم میهنمان دین بزرگ خود را ادا کند سالیان دراز تهمت سنگین و ناخواسته‌ای که دربارتر از هر تراژدی بود تحمل نمود. این سکوت شکوهمند و رازداری رمز پیروزی جبهه داد بر قلداران تاریخ می‌باشد. به دلیل طولانی بودن مقاله و با پوشش از نویسنده آن، چند پاراگراف از نوشته که در ارتباط مستقیم با مضمون اصلی مقاله نبود، حذف گردید.

جستجوی یک زندگی شرافتمندانه از هیچ کوششی فروگذار نبودند حتی با استقبال سرفرازانه از مرگ در میدان آنها بعد از ۵ روز از آخرین دیدار ما راهی «آراز» شدند من و مفتاحی به‌مراه دوست دکترمان که در یکی از دهات دامنه سهند افسر سپاه بهداشت بود بطرف سهند رفتیم. صمد در سومین روز مسافرت یعنی در نهم شهریور ماه سال ۱۳۴۷ در حالیکه مثل روزهای قبل در «آراز- ارس» به آبتنی مشغول بوده در حال حرکت بطرف داخل رودخانه بطور ناگهانی در گردابی فرو می‌غلطد. اهالی منطقه و زمین‌شناسان بر این باور هستند که در کف ارس گردابهای متحرکی وجود دارد که قرنهایست قربانی می‌گیرد. این گردابها انسانهایی را بکام خود فرو برده که در شناگری و چالاکی شهره بوده‌اند. صمد در واپسین دم حیات تنها می‌تواند دوبار با گفتن دکتر دکتر از همسر خود یاری بطلبد. اما حمزه در اثر اعتمادی که در سالها دوستی و تجربه نسبت به احتیاطکاری و ۰۰۰ وی بدست آورده بود چندمتری از محل آبتنی صمد فاصله گرفته بود نمی‌تواند بیاری او بشتابد چرا که صمد با خالی شدن زیر پایش بعد از یک لحظه به اعماق رودخانه فرو غلطیده بود. حمزه تا آخرین قوتش و توانی که در جان داشت به جستجوی صمد می‌پردازد و در آخرین لحظات بطور غریزی در پای رس رودخانه می‌افتد. بوسیله یکی از سربازانی که در برج دیده‌بانی بودند از آب بیرون کشیده می‌شود. شوک ناشی از غرق شدن، صمد، حمزه را از حالت طبیعی بیرون آورده بود بهمین خاطر مثل آدمی که غرق شده باشد چند لیتر آب از دهانش بیرون می‌آید. حمزه که تا قبل از این حادثه سمبل شورآفرینی و شور و ذوق بود بعد از این حادثه دچار دل‌مردگی شد. او سعی کرد با جانفشانی در راه اعتلای جنبش جای خالی صمد و دیگر یاران را پر کند. حمزه تا به امروز بعنوان سوگوارترین سوگوار صمد ترنم‌کننده دربار این دو بی‌یتی آذربایجانی است: آراز سندن کیم کنجیدی / کیم غرق اولدو کیم کنجیدی / فلک گئل ثابت نیله / هانسی گونوم خوش گنجیدی

حمزه دل شکسته و غمگین ۰۰۰ خود را به تبریز رسانده و حادثه‌ی ناگوار را با تنی چند از رفقا و دوستان نزدیک در میان می‌گذارد.

ساواک قبل از اینکه آرتش از این مسئله با خبر گردد پرونده‌ای تشکیل داده به آرتش می‌فرستد ولی پرونده با توجه به اطلاعات رسیده حاکی از فرار صمد به آذربایجان شوروی بود نه مربوط به غرق شدن وی. این گزارش دروغین با توجه به حساسیت ساواک ضد کمونیستی موجب می‌گردد یک افسر اطلاعاتی را از تهران برای بازجویی و روشن نمودن این مسئله به تبریز اعزام نمایند. نامناسب بودن محل سکونت حمزه که در یک مرغداری کوچک حاشیه شهر قرار داشت و پیدا شدن یک جلد انگلیسی کاپیتال اثر ارزشمند مارکس و عکسهای بریده شده‌ای از سید جواد پیشه‌وری و ۰۰۰ از سران حکومت ملی آذربایجان که چند ماه قبل از یکی از مجلاتی که بمناسبت جشن پیروزی قتل‌عام بیش از ۲۵ هزار آذربایجانی میهن‌پرست در ۱۳۲۵ چاپ شده بوده سوءظن مقامات امنیتی را صد چندان می‌کند. در مرحله‌ای از بازجویی که گزیده‌ها می‌خواهند حمزه اسامی دوستان خود را بنویسد وی با استفاده از فرصتی با چکشی که در مرغداری بوده ضربه‌ای به کله خود وارد می‌سازد که پیکر خون‌آلود و بی‌هوش را به بیمارستان منتقل می‌سازند. من تازه از کوههای سهند برگشته بودم که از غرق شدن صمد باخبر شدم. اول به انتشارات شمس و بعد از اطمینان یافتن از درستی خبر ناگوار مرگ صمد بطرف مرغداری حرکت کردم. در نزدیک‌های مرغداری متوجه شدم که آنجا در محاصره نظامی‌یان می‌باشد. همان روز برای جایجایی کتبی که در تهران داشتیم راهی تهران شدم. بعد از باخبر کردن دوستان و جای کتابها فوراً به تبریز بازگشتم. جنازه صمد حدوداً بعد از ۱۰ روز بفاصله یک کیلومتر پایین‌تر از محلی که بکام گردابی فرو رفته بود پیدا شد. مجلس یاد بود صمد با شرکت اکثر روشنفکران، نویسندگان و شعرا و دانش آموزان و مردم مخالف رژیم استبدادی پهلوی برگزار شد. پرونده بعد از پیدا شدن جنازه بایگانی گردید ولی دکتر فراهتی دیگر نمی‌توانست در آرتشی که در آن نماینده مستقیم دول امپریالیستی یعنی محمدرضا پهلوی از القاب دهن‌پرکن «فرمانده بزرگ آرتشتاران» برخوردار بود از حداقل حقوق برخوردار باشد. از این افسر انقلابی بجرم میهن‌پرستی و هم‌رزمی با رادمدان بزرگی چون بهروز دهقانی‌ها، کاظم سعادت‌ها، علیرضا نابدلی‌ها، مفتاحی‌ها، صادقی‌نژادها، انفرادی‌ها و ۰۰۰ همان سالها از آرتش اخراج گردید.

در آن سالها صمد بعنوان یک نویسنده، چهره شناخته شده نبود. چرا که روزگار بر وفق مراد مداحان و کاسه‌لیسان دربار و تئوریسینهای بیسوادی بود که قلم بزمی سرمایه‌داران را برای خود افتخاری می‌دانستند و در طرف دیگر آنهایی که از قلم خود بعنوان شمشری برای دریدن پرده استبداد و جهل و خرافات استفاده می‌کردند

سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

در شهریور ماه ۶۷ یکی از بزرگترین فجایع تاریخ ایران به دست سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و به دستور مستقیم خمینی بوقوع پیوست.
کشتار دسته‌جمعی هزاران انسان دربند، که محکومیت بخش عمده‌ای از آنها به پایان رسیده و یا هنوز محاکمه نشده بودند، در زندانهای رژیم، چنان فجیع و هولناک بود که هرگز از خاطر وجدانهای بیدار و آگاه جامعه‌ی ما محو نخواهد شد.

به دنبال سرکشی «جام زهر» توسط خمینی و پذیرش آتش‌بس در جبهه‌ها، جمهوری اسلامی در هراس از برآمد جنبش توده‌ها و کوتاه شدن حیات ننگین خود چاره را در گسترش جو رعب و وحشت یافت و بدین منظور زبانونه سلاح آدمکشان خود را به سمت اسرای دربند نشانه رفت، و این مقدم‌ترین سنگر مقاومت مردم ما را آماج کینه و انتقام خویش ساخت. قتل عام زندانیان بی‌دفاع اگرچه یکی از بزرگترین جنایات رژیم محسوب می‌شود، اما تنها اقدام ضدبشری آن نبوده و نخواهد بود.

جمهوری اسلامی که جز چپاول و غارت سرمایه‌ها و منابع ملی کشور و تحمیل افکار و عقاید ارتجاعی و قرون وسطایی خود ارمغانی برای مردم ما نداشته است، همواره حکومت خود را بر پایه‌ی کشتار، سرکوب و ترور، استوار داشته است. بازداشت لاینقطع آزادیخواهان، شکنجه و اعدام مخالفان و ترور رهبران و شخصیت‌های سیاسی، ملی و اقلیت‌های مذهبی در داخل کشور و شکار رهبران و کادرهای اپوزیسیون در خارج از مرزها، تماماً در جهت مرعوب ساختن مردم و مهار مبارزه‌ی آنها و همچنین محدود کردن دامنه‌ی فعالیت و ایجاد رعب در صفوف مخالفین بوده است. اما به رغم تمامی این تشیبات، نه مبارزات مردم به خاموشی گرائیده و نه موقعیت رژیم در داخل و خارج از کشور مستحکم‌تر گشته است. برعکس، هر روز بیش از پیش در گرداب بحران خود ساخته فرو رفته و در انتظار جهانی منزوی‌تر گشته است. خیزش‌های توده‌ای و مقاومت مردمی در اغلب شهرهای مهم، از اراک، شیراز، مشهد و تهران گرفته تا بوکان و سردشت، قزوین و تبریز و بالاخره انفجار وسیع توده‌های اخیر در اسلام‌شهر، که رژیم را مجبور ساخت با لشکرکشی عظیم خود آن را به خاک و خون کشیده، ده‌ها تن را کشته و صدها تن از مردم زحمتکش و رنج‌دیده‌ی این شهر را بازداشت نماید، نمونه بارز شکست رژیم در خاموش نگهداشتن مردم و نشانه‌ی عدم تمکین توده‌های مردم بر سلطه‌ی اختناق آن می‌باشد.

مردمی که زیر بار طاقت‌فرسای گرانی، بیکاری، بی‌خانمانی، عدم حداقل امکانات بهداشتی و درمانی و بالاخره تامین مایحتاج اولیه زندگی، کمر خم کرده و در شرایط روحی اسفباری به سر می‌برند، آنجا که کارد به استخوانشان می‌رسد نه از ماشین عظیم سرکوب و کشتار رژیم واهمه‌ای به خود راه می‌دهند، و نه دل در گروه نصاب تسلیم طلبانه و سازشکارانه‌ی عاقبت‌اندیشان خواهند بست.

کارنامه‌ی سیاه و تبه‌کارانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی و از جمله قتل عام فجیع زندانیان سیاسی، تحمیل جنگ هفده ساله بر مردم کردستان و تعقیب سیاست سرکوب و مراقبت‌های نظامی پلیس در منطقه، بیانگر این واقعیت است که تحت حاکمیت این رژیم نه تنها کوچکترین تغییری در شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم حاصل نخواهد شد بلکه تصمیمات و قوانین خودساخته‌ی سردمداران آن نیز از حداقل اعتبار برخوردار نیست.

امروز که بیش از ۷ سال از پاسخ قهرمانانه‌ی شهدای قتل عام در جواب دژخیمان تفتیشگر رژیم می‌گذرد، باید برای تمامی کسانی که به فردای بهتر ایران می‌اندیشند که در آن حاکمیت واقعی و دموکراتیک مردم، جدائی کامل دین از دولت، رفع ستم ملی، جنسی و طبقاتی، و تامین آزادیهای کامل سیاسی، صنفی و فرهنگی مستقر خواهد شد روشن شده باشد که این مهم متحقق نخواهد شد مگر با گفتن «نه» صریح و قاطع به کلیت رژیم جمهوری اسلامی و تدارک شرایط سرنگونی آن، به عنوان مانع اصلی هرگونه تحول و پیشرفت در عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور.

ما بار دیگر در سالگرد این فاجعه‌ی دردناک ضمن تسلیت به تمامی خانواده‌های گرامی و دردمند این شهدا، از تمامی اعضاء و هواداران خود می‌خواهیم در تمامی مراسم و آکسیون‌هایی که بدین منظور برگزار می‌شود مشارکت و حضور فعال داشته باشند تا ضمن اعلام انزجار و محکومیت نسبت به سردمداران این جنایت، یاد این رزمندگان دلاور و مقاوم را گرامی داشته و بر تداوم راه آنها پای فشارند.

اول شهریور ۱۳۷۴

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

شماره ۱۸

مهر ۱۳۷۴

سپتامبر ۱۹۹۵

ETEHAD KAR

SEPTEMBRE 1995

VOL 2. NO. 18

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه‌های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106

10663 BERLIN

GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359

A 1060 WIEN

AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162

94005 CRETEIL

CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)

349 W.GORGIA

P.O. BOX 3586

VANCOUVER, B.C.

V6 B 3Y6

CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853